

انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام عدد (۱۷۶)

چشم انداز ہائی

از

سرزمین سومریان و اکد

سید احمد الحسن علیہ السلام

جمع آوری و توضیح: علاء السالم

چاپ اول

۱۴۳۴ هـ.ق - ۲۰۱۳ م

۱۳۹۲ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

می‌توانید از وبسایت ما بازدید کنید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

مقدمه:

امام صادق عليه السلام محاجه ی فرزندش قائم عليه السلام بر مردم را ذکر نمودند، و فرموده ایشان به آنها:

(... أجيئوا إلى مسألتی، فانی أنبئکم بما نبئتم به و ما لم تنبئوا به. و من كان یقرأ الکتب و الصحف فلیسمع منی، ثم یتدیء بالصفح الی أنزلها الله علی آدم و شیث عليهما السلام، و یقول أمة آدم و شیث هبة الله: هذه والله هی الصحف حقاً، و لقد أرانا ما لم نكن نعلمه فیها، و ما كان خفی علینا، و ما كان أسقط منها و بدل و حرف. ثم یقرأ صحف نوح و صحف إبراهیم و التوراة و الانجیل و الزبور، ف یقول أهل التوراة و الانجیل و الزبور: هذه والله صحف نوح و إبراهیم عليهما السلام حقاً، و ما أسقط منها و بدل و حرف منها هذه والله التوراة الجامعة و الزبور التام و الانجیل الكامل و إنما أضعاف ما قرأنا منها. ثم یتلو القرآن ف یقول المسلمون: هذا والله القرآن حقاً الذی أنزله الله تعالی علی محمد عليه السلام (...). مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸۳.

(... دعوت مرا بپذیرید، و پاسخ دهید، که به تحقیق، شما را از آنچه آگاه شده اید و به آنچه خبر دار نشده اید مطلع خواهم ساخت. پس به درخواست من پاسخ مثبت دهید، زیرا من در مورد چیزهایی که تاکنون شنیدید و آن چیزهایی که تاکنون نشنیدید، اخباری دارم. و هر کس که اهل خواندن کتاب ها و صحیفه های آسمانی است، پس به حرف من گوش فرا دهد. پس از آن ابتدا (قائم) شروع به خواندن آن کتاب آسمانی که بر حضرت آدم و شیث نازل شده است می کند و از امت حضرت آدم و شیث می گویند: این صحیفه ی آسمانی به خدا قسم همان کتاب های آسمانی است که بر آدم و شیث نازل گردید، البته خدا از طریق آن کتاب در مورد بسیاری از چیزها که ما نمی دانستیم و بسیاری دیگر از علوم که بر ما پوشیده بود، به ما آگاهی داد. این را که می خوانید، اصل آن کتاب هاست و هیچ کلمه ای از آن کم نشد و از دست نرفت و نیز حاجایی در مطالب آن و تحریف در آن راه نیافت.

سپس شروع می‌کند به قرائت کتاب‌های نوح و ابراهیم و نیز تورات و انجیل و زبور به گونه‌ای که اهل تورات و انجیل و زبور می‌گویند: به خدا قسم به راستی این اصل کتاب‌های حضرت نوح و حضرت ابراهیم است و هیچ کلمه‌ای از آن حذف نشده و نیز تبدیل و تحریف در آن انجام نگرفته است. به خدا قسم! این را که در اختیار دارد، همان تورات است که توسط حضرت موسی جمع‌آوری گردید و این‌هایی که در دست دارد، همان زبور کامل ابراهیم و هم‌ی انجیل حضرت عیسی است و این مطلبی را که قرائت کرد، در هر موضوعی چندین برابر آن مطالبی است که ما قرائت می‌کردیم و در اختیار داریم.

سپس شروع به خواندن قرآن می‌کند، که در این جا مسلمانانی که آگاهی به قرآن دارند می‌گویند: به خدا قسم که این عین قرآن است که می‌خواند، همان قرآنی که خداوند بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است و یک حرف از آن کم و یا جایجا نکرده است و هیچ تحریفی در آن ایجاد نکرده است).

و اکیداً محاجه‌ی قائم علیه السلام با آن صحیفه‌ها تصور نشود که، اگر ایشان علیهم السلام با آنها یگانه و یکتا می‌شد در نزد آنها شناخته نبود، و مثلاً آیا آسان تر از رد آن، در آن زمان، به حجت اینکه ساخته و پرداخته است وجود داشت؟!

لذا حکمت خدا اقتضاء کرد، که دعوت کننده‌ی الهی مؤید به آنچه در بین دستان منتظران است بیاید، و ندای ایشان همیشه: ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾، (در حالی که مؤید پیش از آن است)، و هر کس بر اساس کتاب و متن‌هایی که به آنها ایمان دارد؛ پس آنها حتی اگر در معرض تحریف و تغییر و جایجایی به دستان علمای بدکار یا دخالت سلطه‌گران ظالم فرض شدند، اما ماندن آنچه برای اقامت حق و حجت بر آنها باشد، کفایت می‌کند، و این امری است که هیچ عاقل و حکیم به آن شک نمی‌کند.

و بر این اساس، سید احمد الحسن (یمانی موعود، و منجی منتظر)، حجت و برهان صدق دعوت جهانی اش بر مسلمانان را با احتجاج به قرآن و سنت، و بر یهودیان با متن‌های اسفار تورات، و بر مسیحیان با متن‌های آمده در آن، اضافه بر آن متن‌های عهد جدید، را مطرح ساختند.

اما سؤالی باقی می‌ماند: صحیفه‌های آدم و شیث و نوح و ابراهیم علیهم السلام که بوسیله‌ی آنها بر مردم احتجاج می‌کند کجا هستند، و آیا طوفان اول (طوفان نوح علیه السلام) اثری از آنها را بر

جای گذاشت؟

سپس شکی در آن نیست که شناخت آنچه در آن صحیفه ها می باشد بسیار حائز اهمیت است، یا بدلیل مساهمت در اقامت حجت بر آن کس که به آنها اعتقاد دارد، یا - و این شاید مهمترین باشد - مساهمت آن در تصحیح آنچه در ذهنیت منکر دعوت قائم با اعتماد بر آنچه دارد می باشد، پس او وقتی که می بیند آن صحیفه ها بر خلاف معتقدی که دارد سخن می گویند و کاملاً با آنچه قائم در دعوتش مطرح می سازد سازگار است سعی بر تغییر موضع خود در برابر این دعوت می کند، که چگونه می توان او از مخالفت خود با پیامبران خدا (آدم و نوح و ابراهیم علیهم السلام) خوشحال باشد.

اما: به چه شکل منتظر رسیدن آن صحیفه ها خواهیم شد، در حالیکه عهد تدوین و نگاشتن همانطور که علمای تاریخ و باستان شناسان می گویند پیش از نیمه ی دهه ی چهارم قبل از میلاد تقریباً آغاز نشده بود.

کشف سر نخ هایی از این مجهول در نظر ما به دو عنصر مهم نیاز دارد؛ اول: یافتن همان صحیفه ها. دوم: دسترسی به یک معلم حقیقی و حکیم و آگاه به آنها.

و با تأکید، عنصر دوم نیازی فوری است که به این شکل این نیاز روشن می شود، اگر نقشه های مهندسی پیچیده ای که مهندسانی زیر دست و ماهر و با تجربه آن را کشیدند، و مقدر شد به دست بچه یا جاهل بیفتند، سپس فرصت اعمال آنچه در آن است به او داده شد، نتیجه چه خواهد بود؟ دقیقاً همان نتیجه ای خواهد بود که صحیفه های الهی در دست شخصی واقع می شوند و نسبت به آنها نا آگاه است.

و در مورد آنچه مربوط به عنصر اول است، سؤال می شود: در کجا می توانیم به این متن ها

دست پیدا کنیم؟

گمان نمی کنم که محقق باستان شناسی یا مذهبی جایی جز سرزمین سومریان و اکدیان به ذهنش برسد، و آن به این دلیل است که نوح و ابراهیم (نوادگان آدم و شیث) از آنها هستند، همانطور که تاریخ انسانی در مورد تمدنی که از سومریان پیش تر بوده سخن نگفته است تا آن صحیفه ها را در آن سرزمین ها جستجو کنیم.

و با دانستن این، پی می بریم که آن معلم آگاه و حکیم (که او عنصر دوم برای کشف

حقیقت است) نیز باید سومری باشد، پس این وجه صحیح می باشد که با وجود آن می توان به

ثمره‌هایی دست یافت، و بدون آن، حال ما با آن شخصی که آهنی را در صحراء کاشته و منتظر رشد و خوردن انگور از آن می‌باشد، چندان تفاوتی ندارد.

اما چرا؟ زیرا آنها متن‌هایی می‌باشند - اگر یافت شدند - که حاکی زبان قومی هستند که سالها است که به سر آمد، و آیا شما در این روز مانند دیروز نزدیک می‌باشید، پس چه به حال دیروز دور و بعید!!! این از یک جهت.

و اما از جهتی دیگر، آنها متن‌هایی دینی می‌باشند، که آنها معمولاً راز دار هستند به اعتبار اینکه رازهای غیب و ملکوت حقائق الهی را کشف می‌کنند: چند بار در مورد ﴿سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ﴾ (هفت گاو فربه) شنیدیم، و در ذهن کدام یک از ما این مسئله راه پیدا نکرد که منظور همان هفت چهار پا از گاوهای فربه است، (بلکه شاید به ذهن ما گاو استرالیایی بیشتر نزدیک بود به خصوص اینکه آنها این صفت را با شباهت و نزدیکی بسیار محقق می‌سازند)، اما چه کسی به غیر از یوسف پیامبر علیه السلام می‌داند که آنها هفت سال می‌باشند و به تأسیس اقتصاد کشوری کامل مانند مصر در زمانش پرداخت!!! و قصه ی صحیفه های در جستجوی مثلاً آنها، دقیقاً مانند همان می‌باشد.

و از جهت سوم، اینکه متن های دینی در نظر انسان متدین در سرشتش مهم می‌باشند، و درگیری حق و باطل هر روز در دنیای امتحان به سختی منتهی می‌شوند، لذا معمولاً پیروان باطل باری به تحریف و بازی در آن به طور عمد می‌پردازند، یا باری دیگر آنها را به کسانی که اهل آن نمی‌باشند وا می‌گذارند، و در نتیجه این اکیداً بر غائب کردن حقیقت و ایجاد اضطراب می‌انجامد؛ و چه کسی می‌تواند از صحنه ها، تحریف شده ها را کشف کند و روشنی و وضوح آن تصویر را باز گرداند به غیر از معلم ربانی و حکیم؟!!

در مورد متن های تمامی صحیفه ها و کتب الهی افسانه گفته شد، علی رغم نزدیکی آنها به تاریخ انسان قرن بیست و یکم، بنا بر این به نظر شما سهم آن صحیفه ها از وصف چه خواهد بود؟!!

در سه ماهه ی اول از قرن گذشته عملیات کنده کاری و پژوهش از طرف باستان شناسان در جنوب عراق، سرزمین ما بین النهرین (سومر و اکد) و اطراف آن افزایش یافت، و کشف تعدادی از الواح گلین سومری افزایش پیدا کرد، و این مژده ای است برای کسی که با ما در این بحث و جستجو از صحیفه های آدم و نوح و ابراهیم همسفر است، و شاید بعضی از آنها در

میان آن آثار کشف شده باشند؟! و قبل از آن در چند دهه و دقیقاً سال (۱۸۵۳م-)، برای اولین بار متن حماسه های گیلگمش مشهور را کشف کردند، مروارید تاج تمدن سرزمین ما بین النهرین (دجله و فرات) همانطور که می گویند؛ و آن حماسه ای سومری است که با خط میخی بر دوازده کتیبه گلی در کتابخانه ای شخصی که مربوط به پادشاه بابلی آشور پانیپال در عراق می باشد، نگاشته شده است.

در مورد آن گفته شد: افسانه، و بدلیل اینکه ملل حماسه ها از قدیم الأیام انکار نشده و هنوز انکار نمی شوند، بعضی از آنها ضرورت افسانه ها در زندگی انسان کهن و جدید را با همدیگر تصور کردند. و در مورد آن گفته شد: آن قدیمی ترین قصه ای است که انسان آن را به رشته ی تحریر در آورد، و بعضی از عراقی ها بر دیگران مفتخرند که صاحب قدیمی ترین قصه در تاریخ انسان هستند! و در مورد آن گفته شد: آن کاری آثاری ادبیاتی است که برای هنرمندان و نویسندگان الهام بخش است..... الخ.

و اینگونه این متن سومری در بهترین احوالش برای شناخت تاریخ تمدن سرزمین ما بین النهرین و روش اندیشه ی انسان کهن باقی ماند. و اگر حال با مروارید متن های سومری همانگونه که شنیدیم باشد، پس نظر به آنچه از کتیبه های سومری دیگر که کشف شدند چه چیزی می تواند باشند؟!

این نظرهای اغلب باستان شناسان و مذهبی ها نیز در مورد کتیبه ها یا لوح های گِلین کشف شده در سرزمین پیامبران آدم و نوح و ابراهیم (عراق) می باشند. و آن نه فقط غم و اندوه حاصل از عدم بدست آوردن و یافتن میراث پیامبران (صحیفه ها) است، و نه فقط نسبت دادن و گناه بستن به تمامی آن امت با تصور اینکه آن امت اسیر افسانه ها و خرافات و نه بیشتر، می باشد (در عین حال با اعتراف به اینکه آن امت صاحب کهن ترین تمدن است، و نگاشتن و کشاورزی و ساخت ارابه ها و قانونگذاری و هندسه و جبر و را به دیگران آموزش داد). و به این بسنده نشد، بلکه این نگاه نامنصفانه به متن های سومری باعث شد که به ادیان بعدی (یهود و مسیحیان و اسلام) تنها با چشم خرافات و افسانه ها نظر شود.

با این حال، معلم و حکیمی سومری (از جنوب عراق) با سخنی نیک و طیب فرمودند: (...قصه های سومریان جز خبرهای غیبی که آدم با آنها به زمین آمد چیز دیگری نیستند و آنها قصه های نیکوکاران از فرزندان آدم علیه السلام و آنچه به آنها می گذرد می باشند، و خصوصاً آلهائی

که علامات مهم در راه دین مثل دموزی (پسر نیکوکار) یا گیلگمش را تشکیل می دهند، هستند).

بله، وجود تحریف و تغییر در بعضی از آنها بدان معنا نیست که حکم افسانه بر همه ی آنها صادر شود.

سپس می گویم: اگر برای شاگردی آموزش بین داستان گیلگمش سومری مقدر شد و امروز بین ما حاضر شد تا شرحی بر بعضی از واژگان حماسی و اهداف را تقدیم کند، گمان نمی کنم که منصفی در این جهان باشد که به جهت احترام گوش فرا ندهد و یا اینکه اگر کسی بخواهد او را از گوش فرا دادن باز دارد حرص نوزد، پس گوش فرا دادن چگونه خواهد بود اگر سخنگو همان (گیلگمش) دانا و حکیم باشد؟!

بنا بر این اینها (گلچینی از چشم اندازهایی از سرزمین سومریان و اکدیان) می باشد، که سید احمد الحسن علیه السلام آنها را در بین داستان حق طلبان و حقیقت جویان می گذارد، و در بعضی جاها توضیحاتی جهت بهره مندی بیشتر گذاشتم، و الحمد لله رب العالمین.

۲۴ / صفر / ۱۴۳۴ هـ.ق

۱۸ / دی ماه / ۱۳۹۱ هـ.ش

چشم اندازهای از قوم سومریان و اکد:

سومریان و اکدیان را انتخاب کردم زیرا که از لحاظ آثاری و تاریخی و دینی ثابت است که حضرت نوح عليه السلام و ابراهیم عليه السلام^(۱) از آنها می‌باشند، بنا بر این آنها اصل دین هستند و از آنها در زمان اول دین آغاز شد و از آنها در آخر الزمان آغاز خواهد شد، پس آنها ملتی هستند که هزاران سال بر دموزی یا (پسر نیکوکار) گریه و ماتم گرفتند، و منتظر گیلگمش یا (جنگجویی که در خط مقدم سپاه است) شدند، و هنوز کسانی که بعد از آنها به کشورهای ما بین النهرین آمدند بر امام حسین عليه السلام گریه و ماتم می‌کنند و منتظر مهدی هستند، منتظر آن

۱. اما ارتباط نوح و نوه اش ابراهیم عليه السلام با سرزمین ما بین النهرین از لحاظ باستانی و تاریخی واضح است، که به آن باستان شناس معروف (سر لتونارد وولی) و غیر او در اکتشاف طوفان در (اور) یکی از شهرهای اصلی سومریان دست یافتند. باستان شناس آلمانی ورنر کلیر می‌گوید: (و اینگونه افسانه گیلگمش با قصه طوفان نوح در چاهی حفر شده در دشت بین النهرین تلاقی و متحد شد). الانجیل کناریخ، اثبات کتاب الکتب، نیویورک: ویلیام مور، ۱۹۲۴، صفحات ۲۹-۲۵.

و اما از لحاظ دینی، بعضی از متن‌ها این را تأکید می‌کنند:

از مفضل بن عمر گوید: نزد امام جعفر صادق عليه السلام هنگامی که به طرف ابی العباس قدم می‌زد، بودم، پس هنگامی که به کناسه [مکانی در کوفه] رسیدیم، فرمود: پیاده شو، زیرا اینجا جزو نخستین مسجد کوفه است که حضرت آدم عليه السلام آن را طرح ریزی کرده بود، من دوست ندارم که سواره وارد شوم. پرسیدم: چه کسی آن را تغییر داد؟ فرمود: نخستین دگرگونی آن، در هنگامه ی طوفان نوح عليه السلام رخ داد. پرسیدم: کوفه و مسجدش، در زمان نوح عليه السلام وجود داشت؟ فرمود: آری ای مفضل، و منزل نوح و قومش در یک آبادی، در کنار فرات در طرف غربی کوفه بود. ای مفضل در همین جا بت های قوم نوح عليه السلام بر پا شدند، "یعوث، و یعوق و نسرا" ... سپس خدای تبارک و تعالی بارانی شدید بر آنها فرستاد و رود فرات و همه ی سر چشمه ها طغیان کردند، پس آنها را غرق نمود و نوح و همراهانش در کشتی را نجات داد... اصول کافی - ج ۸ ص ۲۸۱.

و از ابن مسکان گوید، امام صادق عليه السلام فرمود: (پدر حضرت ابراهیم منجم نمروود بن کنعان بود، پس شی از شبها نظر کرد در ستارگان، چون صبح شد به نمروود گفت: در این شب امر عجیبی دیده ام. نمروود گفت: چه دیدی؟ گفت: دیدم که فرزندی به هم رسد در زمین ما که هلاک ما در دست او باشد، پس این دین را نسخ و به دین دیگری دعوت می‌کند، پس نمروود گفت: در کدام سرزمین؟ گفت: در این سرزمین، و منزل نمروود در کوئی ری بود...). بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۲۹.

و آن روستایی در عراق است. معجم البلدان - یاقوت الحموی: ج ۴ ص ۴۸۷.

شدند، منتظر گیلگمش موعود به ظهور در سرزمینشان از هزاران سال پیش. از خداوند متعال خواستاریم که احوال آنها را اصلاح و آنها را به راه مستقیم هدایت و عمل آنها را به خیر خاتمه دهد.

اما کسانی به غیر از سومریان و اکدیان سرزمین پدرانش نوح و ابراهیم علیه السلام (۲) که منتظر مهدی در جایی دیگر هستند انتظارشان به درازا خواهد کشید و انتظاری بی پایان خواهد بود.

چشم انداز اول:

حماسه های سومریان و اکد و دین الهی

بعضی یا بسیاری از پژوهشگران در تاریخ شرق نزدیک یا اوسط قدیم معتقدند که آغاز دین نتیجه ی انسانی است که با پرستیدن عشتار الهه ی زن با نامگذاری های مختلفی که دارد و مجسمه های او با حجم های مختلف را در تمدن شرق نزدیک که به بیشتر از نه هزار سال قبل از میلاد امتداد دارد یافتند؛ و تعلیلی برای این شروع دینی گذاشتند که جامعه ی انسانی در ابتدا جامعه ای بود که زنی با شکلی مادر که در اطرافیان فرزندانش جمع شده اند که جز وابستگی و انتساب به او چیز دیگری نمی دانستند به آن تسلط کرده بود، و اینگونه بر حسب اینها این زن (مادر بزرگ عشتار) مقدس شد و برای او مجسمه هایی ساخته شد و بعد از مدتی جامعه ی انسانی از جامعه ی مؤنثها به مذکرها تبدیل شد هنگامی که کشاورزی کشف شد و مردان یا مذکرها به ثبات و ساختن خانه ها و خانواده ها دست یافتند و نتیجه ی این امر ورود مذکرها توسط الهه به معبدها شد و اینگونه دین ایجاد شد و بعد به یهودیت و مسیحیت و اسلام و غیر آنها پیشرفت کرد.

اما بعضی از اینها که نظریاتشان را بر مجسمه های زنانه ی قدیمی بناء می سازند فراموش می کنند که ممکن است به آسانی با فرض اینکه این مجسمه ها برای تحریک غریزه ی جنسی ساخته

۲. ابن اثیر حدیث امام علی علیه السلام را نقل می کند، که فرمود: (مردی به ایشان گفت: ای امیر المؤمنین مرا از اصلتان معشر قریش با خیر ساز. فرمود: "ما از کوئی هستیم" و مراد ایشان سره السواد است که در آن ابراهیم خلیل زاده شد). النهایة فی غریب الحدیث والأثر: ج ۴ ص ۲۰۸.

شده اند و چیز مقدسی را نشان نمی دهند، را تضعیف کند. پس صرفاً وجود زن یا مؤنث مقدس که برای آن مجسمه ای در وقت یا زمانی معین ساخته شده است پژوهشگر را به این راه سوق نمی دهد که هر مجسمه ی ساخته شده برای زن دقیقاً شخصیت آن زن می تواند باشد. و این نظر: انسان قدیم ابزارهایی جهت تحریک غریزه ی جنسی ساخته است و بعضی از علمای آثار آن را مطرح ساختند.

همچنین در آنجا متن های اثری وجود دارند که عشتار الهه یا نانا که در سرزمین سومریان و اکد به این نام معروف است، او را به دنیا که انسان در آن زندگی می کند توصیف کرده است، پس او مادر نیست و نه حتی زنی واقعی.

بلکه آن دنیا است که دموزی پادشاه وقتی که بالای عرش رفت سجده برای آن را رد کرد، در حالیکه پادشاهان دیگر برای آن سجده کردند، پس دموزی (پسر نیکوکار) را به شیاطین تسلیم کرد تا آن را بکشند.

و نانا (عشتار) به دو شهر سومری "اومنا و بادتیرا" اشاره دارد، که می بینیم دو الهه ی آنها، همانگونه که اشاره شد، برای آن سجده می کنند و با این حال از دست شیاطین رها شدند. سپس به شهر کلاب می رسد که دموزی الهه ی حامی آن بود، و قصیده با این وجه ادامه می یابد:

(دموزی یک دست لباس زیبا به تن کرد و بر جای خود در بالا نشست،

شیاطین او را از زانو گرفتند.....)

شیاطین هفتگانه به او حمله ور شدند همانطور که در نزد مرد بیمار انجام می دهند،

پس چوپانان از دمیدن در فلوت باز ایستادند در حالیکه نای در جلوی اوست،

سپس به او (یعنی نانا به او) نظر کرد،

چشم مرگ به او دوخت،

با واژه ای ضد او گفت،

کلامی از نارضایتی و ناامیدی،

و ضد او فریاد زد با فریاد تبهکاری گفت: اما این را ببرید). کتیبه های سومر - کرایمر.

و آن همان دنیا است که گیلگمش زانو زدن در برابر آن را رد کرد هنگامی که بر عرش خود

نشست و تاج خود را بر سر کرد.

(... گیلگمش دهان گشود و به عشتار با شکوه پاسخ داد و گفت:...

اگر با تو ازدواج کنم چه خیری به من نائل می‌شود؟

تو!

تو جز یک مشعل که آتشش در سرما خاموش می‌شود بیش نیستی،

تو مانند دربی ناقص هستی که جلوی نه طوفان را می‌گیرد و نه باد را،

تو کاحی هستی که درون آن شیر مردان شکست می‌خورند،

تو فیلی هستی که خانه اش را ویران می‌سازد،

تو قبری هستی که حامل آن را آلوده و مَشکی هستی که حامل آن را خیس می‌کند،

تو سنگ مرمر هستی که دیوارش فرو می‌ریزد،

تو سنگ یشم هستی که دشمنش رو به آن کرده فریب زیبای اش می‌خورد،

تو پای پوشی (نعل) هستی که پا را می‌برد،

بر عشق کدام یک از عاشقانت پایدار ماندی؟

و از کدام یک از بندگان برای همیشه راضی شدی؟).^(۳) حماسه ی گیلگمش - طه باقر.

۳. اطلاق این صفات ذکر شده در متن حماسه ها بر دنیا مانند خیانت و مکر و نیرنگ و امثال آنها، امری واضح و آشکار است در متن های دینی، و بعنوان مثال: الله تعالی فرمود: ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِئًا الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾، (این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می دانستند). العنکبوت: ۶۴.

و امیر مؤمنان علی علیه السلام آن را وصف کرده فرمود: (ای دنیا بر گرد بسوی اهلت از جانب من، آیا متعرض من شده ای یا بسوی من مشتاق گشته ای نزدیک مباد هنگام رسیدن تو چه بسیار مراد تو از من دور است. غیر مرا فریب ده مرا به تو احتیاجی نیست به تحقیق تو را طلاق گفتم و قطع علاقه از تو نمودم در سه دفعه، بازگشتی از برای من در آن نیست و تو حرام مو بد شدی بر من، پس زندگانی تو کوتاه است و آرزوی تو پست است). هُج البلاغة: خطبه: ۷۷.

و امام صادق علیه السلام فرمود: (از دنیا بگریزد و بدان دل نبندید و به خدای خود روی آورید، زیرا شما در خور زیست در دنیایی که بی ثبات است نمی‌باشید، و دنیا نیز برای زندگانی جاوید و ثبات و آرامش شما شایستگی ندارد، و نه برای آن باقی می‌ماند و نه برای شما باقی خواهد ماند، آن نیرنگ و مصیبت آور است، مغرور آن است که فریب آن خورد، و فریفته آن است که به آن اطمینان کند، و هلاک شده هر کس آن را دوست بدارد و خواهان آن باشد، پس به درگاه باری تعالی توبه و تقوای الهی پیشه کنید...). بحار الأنوار: ج ۷۰ ص ۱۲۰.

و به هر حال نظریه ی اینکه اصل دین پرستش زنِ مادر است تنها یک فرضیه است که بر دلیل علمی محکمی استوار نیست، و برای این است که نیاز به پاسخ تفصیلی بر اینگونه فرضیه ها نمی بینم، اما دیدم ارائه ی این دلایل و اشاره ها به اصل الهی برای دین سومری ضروری است. این موضوع به اثبات اینکه دین سومری دین الهی سابق تحریف شده است متعلق می شود، و در اینجا می خواهیم تبیان کنیم سومریانی که نحوه ی وضوء با آب و نماز و روزه و دعاء و تضرع را می دانستند امتی متدین و دینشان الهی بود.^(۴) و حماسه های سومری و داستان های سومریان اخبارهای غیبی دارند که محقق شدند بعد از اینکه سومریان بعد از هزاران سال آنها را بین خود تناول می کردند. بله، ممکن است دینشان در دوره ای از زمانها تحریف شده باشد ولیکن دین الهی است، همانگونه که اهل مکه اصحاب دیانت حنیفی ابراهیمی تحریف شده بودند و بتها را عبادت و مقدس می شمردند، و همانگونه که امروزه وهابی ها پیدا می شوند که آنها بت پرست و وارثان بت پرستان قدیم در مکه هستند، آنها می گویند که ما مسلمانیم ولیکن بت بزرگی را می پرستند که می گویند در آسمان موجود است و در زمین وجود ندارد و برای او دو دست و در دستانش انگشت است و برای او دو پا و دو چشم واقعی و ملموس

و مسلماً منزلگاهی که چنین حالی دارد اولیای خدا از آن گریزان می شوند، و پیوند و ارتباط با آن را رد می کنند، و از آنجائی که می دانند زندگی ابدی و ماندگاری در دنیای آخرت است، قلبهایشان متعلق به آن بود، و این همان کاری بود که گیلگمش انجام می داد.

۴. و با تأکید فراوان انتشار آن عبادت ها در بینشان سبب آن پیامبران خدا بودند که از آنان سر منشأ گرفته بود، و این بعضی از متن هایی هستند که سومریان به برخی از آموزه های حضرت نوح و ابراهیم علیهم السلام عمل می کردند: از کثیر النواء، از امام صادق علیه السلام فرمود: (حضرت نوح علیه السلام کشتی را روز اول رجب سوار شد و امر کرد همراهیان او آن روز را روزه گیرند). الخصال شیخ صدوق: ص ۵۰۳.

از اسماعیل جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام فرمود: (شریعت نوح بر پایه یکتا پرستی و اخلاص و نفی شریکان [برای خدا] بود، و این همان سرشتی است که مردم را بر آن آفریده است. و خداوند از نوح علیه السلام، و پیامبران پیمان گرفت و این که جز خدا را بندگی نکنند و هیچ چیز را شریک او قرار ندهند. و او را به نماز و امر و نهی و حرام و حلال فرمان داد، و به ایشان احکام محدودیت و میراث را تحمیل نمود، و این است شریعت ایشان...). اصول کافی: ج ۸ ص ۲۸۲.

از جابر انصاری، گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: (خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را بخاطر اطعام دادنش و نماز شب خواندنش هنگامی که مردم خوابند دوست و خلیل خود انتخاب کرد). علل الشرائع - شیخ صدوق: ج ۱ ص ۳۵.

است. (۵)

بنا بر این مسأله ی تحریف در دین الهی موجود است و هنوز وجود دارد. و ما اگر به آغاز دین الهی برگشتیم، می بینیم که آدم به زمین با دین الهی اول آمد و در آن قصه های فرزندان نیکوکارش بعد از او هست، و می بایستی مردم، همانگونه که عادت کردند، این قصه ها را حفظ و آن را نقل قول و به نسل بعدی واگذار و منتقل کنند. و قصه ها و حماسه های سومریان در گاهی وقتها تنها نقل بعضی از این قصه های مقدس به ارث رسیده می باشند، و سومریان قصه ی طوفان را با جزئیات کامل و قبل از تورات در مدت زمان طولانی نقل کردند.

طوفان اول- نوح :

(الان مطمئن شدیم که قصه ی طوفانی که در تورات ذکر شد، در اصل توسط نویسندگان اسفار تورات نوشته نشده است، و این از روزی که (جورج اسمیت) که در موزه ی انگلیسی کار می کرد کتیبه ی یازدهم از حماسه های گیلگمش را کشف و نمادهای آن را حل کرد، اما

۵. اینها بعضی از گفته های بزرگان وهابین اهل تجسیم می باشد:

ابن باز می گوید: (... و اعتقاد حقی که اهل سنت و جماعت بر آن هستند این است که الله سبحانه در آسمان بالای عرش و بالای همه مخلوقاتش می باشد...). مجموع فتاوی و مقالات متنوعه / ج ۶.

و ابن عثیمین می گوید: (پرسنده می پرسد: خدا کجاست؟..... شیخ: حقیقت در مورد این موضوع این است که مؤمن باید معتقد شود که الله تعالی در آسمان است). فتاوی نور علی الدرب.

و هیئت دائمی آنها فتوا داد: (و واجب، اثبات آنچه که خدا برای خود از دستان و پاها و انگشتان و غیر آنها از صفات نقل شده در کتاب و سنت بر وجه مناسب به الله سبحانه اثبات نمود، بدون هیچ تحریف یا تکلیف و نه نقش بازی و نه تعطیل، و آن حقیقت است نه تصور). اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء.

بکر ابو زید... عبد العزیز آل الشیخ... صالح الفوزان... عبد الله بن غدیان... عبد العزیز بن عبد الله بن باز. فتاوی اللجنة الدائمة: ۲ / ۳۷۶.

ابن باز می گوید: (الله سبحانه موصوف به این است که برای او دو چشم است، و کور نمی باشد بر عکس دجال که چشم - راستش کور است). مجموع فتاوی و مقالات متنوعه / المجلد الثامن والعشرون.

و ابن عثیمین می گوید: (مذهب اهل سنت و جماعت: برای الله دو چشم است، با آنها به حقیقت نگاه می کند به صورتی که لایق او باشد، و آنها از صفات ذاتی می باشند). مجموع فتاوی ابن عثیمین: ۴ / ۵۸.

قصه ی طوفان بابلی در واقع سومری الأصل می باشد. (آرنو بابل) در سال ۱۹۱۴ قطعه ای را منتشر کرد که آن قطعه ی سوم پایین از کتیبه ی سومری شش رشته می باشد که آن را بین مجموعه ای از کتیبه های محفوظ در موزه ی دانشگاه پیدا کرد. و محتویات آن غالباً به قصه ی طوفان مربوط می شد و این قطعه تا الان یگانه واحد ماند و به قطعه ای که مطابق یا مثل آن باشد دست پیدا نشد... و علی رغم وجود شکستگی و نقص در نوشته، اما آنچه در آن از عبارات آمده بسیار مهم می باشند... آن حاوی جاهای بسیار مهمی می باشد که اشاره به نوری آشکار بر آفرینش انسان، و اصل (ملکیت)، و وجود نه کمتر از پنج شهر در عصر ما قبل طوفان دارد). از کتیبه های سومر- سموئیل کرایمر- ص ۲۵۱-۲۵۲.

بله، آن، شاید گاهی اوقات قصه های تحریف شده است- خصوصاً در نظر دیانات دیگر- و آن نتیجه ی مرور زمان بر آنها و داخل شدن مزاج انسانی مبهم و پر از وسواس به آنهاست، اما آیا هر تحریف شده، کاملاً خالی از حقیقت و واقعیت می باشد؟

آیا سؤال پرسیدیم میراث و آثار آدم و نوح علیه السلام به کجا رفت، و این میراث و آثار در زمان سومریان و اکدیان کجا بود؟

میراث و آثار دین الهی که قبل از طوفان بود به کجا رفت؟

عاقلاً نه نیست که نوح و همراهمانش به نقل بُز و گاو اهتمام ورزند و به نقل دین الهی از زمان آدم علیه السلام در سینه هایشان توجه نکنند، و باید انسانیت بعد از نوح علیه السلام - در سومریان یا اکدیان و وارثان آنها بابلی ها و آشوریان متمثل باشد- همانگونه که تاریخ پادشاهان و کشاورزان و حرفه داران را نقل کرد، همچنین میراث و آثار آدم و نوح و آرمان های مقدس حتی اگر تحریف شده باشند در قصه هایی که نسلها آن را نقل می کنند باید نقل شده باشند، تا نتیجه این باشد که دین سومری یا اکدی، همان دین آدم و نوح تحریف شده است، شاید گاهی اوقات با خدا سازی همه چیز که می شود به آن توجه کرد مانند دنیا و نیکوکاران.

و برای مثال از تحریف: سعی در تحریف حماسه ی گیلگمش که در آثار کشف شد، و طبعاً این بر دو امر دلالت می کند.

اول: حماسه ی گیلگمش متنی دینی است، و کسی پیدا نمی شود تا به تحریف متن ادبی پردازد و آن را تحریف کند.

دوم: متن حماسه ی گیلگمش که بدست ما رسید حتماً خالی از تحریف نیست.

طه باقر می‌گوید: (شاید از جالبترین چیزی که در بر داشت حدیثی در موضع اثری است که معروف به اسم سلطان تپه در جنوب ترکیه و نزدیک حران اجزائی از حماسه و نامه‌ی عجیبی که نویسنده‌ی قدیم در سده‌ی دوم قبل از میلاد تحریف کرد، می‌باشد. آن نامه از زبان گیلگمش قهرمان تحت عنوان به یکی از پادشاهان باستانی آمده که گیلگمش از او خواسته (کذا) سنگ‌های قیمتی جهت ساخت تعویذ (دعایی است برای پناه بردن و محافظت) برای رفیقش آنکیدو، بفرستد که سی من وزن داشته باشند). حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.

(و یکی در عصر آشوریان است. و این برهانی است بر اینکه این افسانه به میزان قابل توجهی در طی این سالها و با گذشت نسل‌ها پیشرفت کرده است. و با تعبیری دیگر همانا نویسندگان به کپی برداری از متن قدیم با امانت و همانطور که آمده بسنده نکردند بلکه اضافه کردند و از متن‌ها کاستند. و این دلالت بر آن یا مساهمت در دلالت دارد، ایده‌ای که منتشر شده - با اشتباهاتش - اینکه شرق هیچ وقت جامد و جلد نبوده و نخواهد بود). افسانه‌های بابل - شارل.

بنا بر این اگر در آنجا تلاش‌هایی عمدی در تحریف متن‌های نوشته شده باشد، چه رسد به متن‌هایی که بصورت لفظی یا شفاهی قبل از عصر نوشتن باشند^(۶)، اکیداً آنها بیشتر در معرض تحریف قرار دارند، و هنگامی که در عصرهای تدوین اول نوشته شدند به همان صورت تحریف شده تدوین و نوشته شدند و در نهایت قصه‌ی طوفان و قصه‌ی دموزی و قصه‌ی گیلگمش و غیر آنها از قصه‌هایی با اصول سومری - اکدی - هستند که می‌توانیم جزم کنیم به آن صورتی که قصه‌گو آن را قبل از تدوین و نوشتن نقل می‌کرد نوشته نشده اند.



۶. اغلب مؤرخان تمدن‌های انسانی معتقدند که نگاشتن و تدوین تقریباً حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد آغاز شد. و بر آن مبناء، مثل قصه طوفان یا دموزی یا گیلگمش بین سومریان و اکدی‌ان بصورت شفاهی نقل قول می‌شد.

چشم انداز دوم:

دین سومریان و اکد و ادیان سه گانه، اسلام، مسیحیت و یهودیت:

در حقیقت هر شخصی که مطلع به تورات و انجیل و قرآن و آنچه کتیبه های گلی سومری در بر دارند، باشد، قطعاً به ناچار به یکی از این دو حکم قضاوت می کند: قضاوت اول: اصل دین، من درآوردی انسان سومری است و تورات و انجیل و قرآن جز یک فرایند نشخوار برای دین سومری نمی باشند (انسان اول آدم آفریده شد، قصه ی هابیل و قابیل، قصه ی طوفان، گناه، زندگی بعد از مرگ، بهشت، آتش، الخ....).

قضاوت دوم: دین سومری همان دین آدم عليه السلام و دین نوح عليه السلام می باشد ولیکن نقل قول شد سپس با تحریف نوشته شد و سپس سومری ها یا اکدیان (بابلیان و آشوریان) آن را با همان تحریف جاری ساختند، و این همان چیزی است که می خواهم آن را طی این بیان تبیان سازم که قصه های سومریان جز خبرهای غیبی که آدم با آنها به زمین آمد بیش نیستند و آنها قصه های نیکوکاران از فرزندان آدم عليه السلام و آنچه بر آنها خواهد گذشت می باشند، و خصوصاً آلهائی که علامت مهم در راه دین مانند دموزی (پسر نیکوکار) یا گیلگمش را تشکیل می دهند.

شباهت بسیار بزرگ بین آنچه در تورات نگاشته شده و بین کتیبه های سومری را دکتر سموئیل متوجه شد و امر با او بدین جا رسید که فصل هایی در کتبش قرار داد تا شباهت بین کتیبه های گلی سومری و تورات را نشان دهد. و بعنوان مثال:

فصل هفدهم: [بهشت] اولین وجه تشابه با تورات). از کتیبه های سومر ص ۲۳۹.

ازدواج مقدس و غزل غزلهای سلیمان: (نانا و دموزی تشریفات جنس مقدس نزد

سومریان). د. سموئیل کرابر

و سومریان به امور دقیق دین الهی شناخت و دانایی داشتند مثل اعتقاد به رؤیاهای و اینکه آنها سخنان خداوند هستند، فراست و اعتقاد به اینکه الله ممکن است با انسان در مورد هر چیزی که به او می گذرد سخن گوید.

و شارل در افسانه های بابل می گوید: (الان دانستیم که بشر خلق شد تا الهه یا خدایان را

خدمت کند و خدایان آنها را به خاطر ناچیزترین گناهان مجازات می کنند و بر آنهاست که از خواسته های آسمان با دقت کامل اطاعت و امیال آنها را ارضاء کنند. بنا بر این چگونه دانستند

تا از این هماهنگی محافظت و از خشم الهه یا خدایان دوری و جلوگیری کنند؟ و اگر رؤیا ندیدند- خدایان آنچه به نظرشان می‌رسد را بواسطه ی رؤیا اطلاع می‌دهند- پس چگونه آنها را به طریقی تفسیر کنند که مورد رضای آنان واقع شوند، این در حالی است که در آنجا رؤیا یا خواهایی وجود دارند، و اگر نباشند چه؟).

پاسخ: به کرامات و دلالات طبیعی پناه می‌بردند، و آنها را به حقیقت راهنمایی می‌کردند، و لذا باید توجه کلی نه تنها به تغییرات ماه داشت بلکه به شکل ابرها باید توجه کرد، و هر حرکت و هر انتقال از خزنده در زیر چمن تا سیاره های شناور در میدان ستاره ها اشاره به اراده ی خدایان دارد، و آن اراده چه خوب باشد و چه بد. و در اینجا هنر یا علم نبوغش را ظاهر می‌سازد و تمییز می‌کند که اگر اراده نیک و خوب است یا خیر.

بر جادوگران می‌بود که دخالت می‌کردند تا یا در آمدن بخت و شانس خوب عجله می‌کردند و یا نیروی دشمن که زندگی را تهدید می‌کرد را دفع کنند، و در اینجا منظور زندگی افراد یا عموم مردم نیست بلکه زندگی پادشاه است که سرنوشت کل ملت به او سپرده شده است.

و این پادشاه که خدایان، علم را به او سپرده بودند- همانطور که اشاره شد- پادشاه هفتم از دولت قبل از طوفان بود. بنا بر این او بر حسب ترتیب وراثی یا ژنتیکی با (خنوخ یا ادریس علیه السلام) مطابقت دارد که رتبه ی هفتم از سلسله ی آدم- سلسله ی پیامبران قبل از طوفان- را دارا می‌باشد. و قابل ملاحظه است که هیچ وجه مشترکی بین دو اسم وجود ندارد با اینکه اعمال آنها دقیقاً یکی است. متن توراتی متعلق به هفتمین پیامبر (خنوخ) کوتاه است که گفته: (و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت).

و خنوخ، قهرمان قسمتی از افسانه ها شد که او را مخترع نگارش و نویسنده ی اولین کتاب و ابداع گر علم سیاره ها و اجرام ها، علم فلک و کل افلاک ساخت. و او به نظر می‌رسد که (فدورانکی) باشد، و می‌توانیم با رضایت قبول کنیم که افسانه ی یهود جز نقل قول یا گسترشی برای افسانه ی کلدانی که قدیمتر است، نمی‌باشد.

و بین بقیه ی پادشاهان و پیامبران -گذشتگان خنوخ ششگانه و جانشینان سه گانه ی آنان- صفات مشترکی وجود دارند و برای ما شخصیت‌های دیگر به جز شخصیت دهم که در

عصر طوفان می‌زیست مهم نیست). افسانه های بابل ص ۲۸.

و قصه های سومریان به روشنی-همانطور که در بقیه ی ادیان الهی است- در مورد زندگی بعد از مرگ و اینکه نیکوکاران و صالحان به بهشت می‌روند و بدکاران به جهنم، سخن گفته اند.^(۷)

(اینها مطمئن شدند که بعد از مرگ، زندگی خواهند کرد، و لیکن در تاریکی مطلق و برای آنها هیچ ثوابی نیست، الا اگر بر رفتار خوب و نیک در دنیا پیش رفتند، یعنی با تقوا، همانطور که برای (ناوم ناپیشت یعنی نوح عليه السلام) اتفاق افتاد، یا با اجرای قوانین بین مردم همانطور که حمورابی انجام داد). افسانه های بابل ص ۳۸.



۷. با تأکید فراوان این عقیده و قبلش و غیر آن از عقائد، سومریان آنها را از پیامبران خدا آموختند، و با اینکه بعد از طوفان از آنها اندیشمندان و معلمانی ظاهر شدند اما در نتیجه آنچه که از پیامبران به ارث بردند را با نظرات خود خلط کردند:

د. سمویل کرایمر در کتاب خود "سومریان" می‌گوید: (و در دست ما اسباب معقول فراهمند، که ما را بر نتیجه گیری اینکه در مقطع زمانی دهه سوم قبل از میلاد طائفه ای از اندیشمندان و معلمین ظاهر گشتند، حمل می‌کند، که سعی در رسیدن به پاسخ هایی قانع کننده در مورد مسائلی که تأملات و اندیشه آنها در جهان و اصل اشیاء مطرح ساختند، بودند؛ پس افکار و ایده و عقائدی در اصل جهان و الهیات ساختند که به قدر عظیمی از قناعت عقلی مشخص شد، و نظرات و اعتقادات آنها بعد از مدتی عقائد و اصول اساسی برای ملت های شرق نزدیک کهن شدند).

چشم انداز سوم:

آیا همان قصه ی نبی الله ایوب علیه السلام قبل از اینکه اتفاق افتد، سومریان آن را نقل

می‌کنند؟

شواهدی وجود دارند که ما را به این رهنمود می‌کنند که قصه های سومریان یا اکدیان قصه و خیرهای غیبی ناشی از قصه های واقعی که بعد از سومریان در مسیر دین الهی اتفاق خواهند افتاد بیش نیستند. و هر خواننده ی کتیبه های گلی سومری خواهد دید که آنها از پیامبران و فرستادگانی خبر می‌دهند که در زمان متأخری از آن آمدند، مانند آنچه در قصه ی ایوب علیه السلام ایراد شد و آن قصه در تورات و قرآن نگاشته شد.

(همانا تمامی الواح و کتیبه های شکسته که در آن مقاله ی سومری نگاشته شده است عهد آن به بیش از هزار سال قبل از اینکه سفر ایوب نگاشته شود، امتداد دارد). از کتیبه هایی سومر - کرایمر.

و این گزیده ای از قصه ی ایوب علیه السلام می‌باشد همانطور که در کتیبه هایی سومریان و قبل از تولد ایشان در مدتی طولانی نگاشته شده است:

(من حکیم و دانا، چرا با حوادث نادانی مقید شوم؟

من درک کننده ی دانا، چرا با نادانان حساب شوم؟

طعام فراوان است و در هر جا موجود می‌باشد و طعام من گرسنگی، از آن شماست.

در آن روزی که حیوان را تقسیم کردم،

سهم اختصاص داده به من عذاب و درد بود،

خداوندا دوست دارم در بین دستان تو بایستم،

می‌خواهم با تو سخن گویم...

و سختم زاری و غم است.

می‌خواهم امرم را بر تو عرضه کنم و داغ و تلخی راه و مسیرم را ابراز کنم.

... می‌خواهم داغ خود را با اضطراب ابراز سازم،

بر مادرم که مرا زاید که از گله و شکایت به تو قطع امید نکنم.

تا خواهرم از تکرار آوازه های شاد متوقف شود و آن را نسراید.

تا در بین دستان تو بوسیله ی مصیبت هایم گریه و زاری کند،
 تا همسرم با رثاء برای عذابم فریاد زند،
 و خواننده ی ماهر برای سهم بد و ننگ من ابراز تأسف کند.....
 اشک ها و زاری ها و بی صبری و غم با من همراه است.
 عذاب و درد به من خیره شده است مانند آن کس که از ناچاری جز اشک چیز دیگری
 ندارد،

بیماری خبیث بر بدنم چیره کرده است....
 خداوندا، تو ای پدر من که نوزادش را بدنیا آورده است، به من کمک کن تا برخیزم....
 تا چه مدت مرا رها نگه داشته و بدون هدایت باقی خواهم ماند؟
 همانا کلمه ی صداقت و راست گفتند:
 فرزندی بدون گناه برای مادری بدنیا نیامد،
 طفل بی گناه از قدیم زمان وجود نداشت.....
 آن مرد- خدا به گریه و اشکهایش گوش داد.
 آن جوان- شکایت و ندبه اش توانست قلب خدا را راضی کند،.....
 همانا شیطانِ بیماری که به او خیره شده بود را رانده و بر آن دو بال خود را منتشر کرد،
 و مرضی که آن را مثالی زد آن را برداشت و پراکنده ساخت.....
 و سرنوشت بد و غمگین که به موجب حکمش بر او مقدر شد را تغییر داد،
 و عذاب مرد را به شادی و لذت مبدل ساخت).^(۸) از کتیبه های سومر- د. کرایمر.

۸. متن سومری را مطالعه کردیم که درد حضرت ایوب عليه السلام را به تصویر می کشد، سپس چگونه خدا او را اجابت نمود و بیماری و درد را از او رفع کرد، و الان بعضی از متن های دینی که حال حضرت ایوب عليه السلام را تبیان می کنند، را می بینیم:

الله تعالی فرمود: ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾. الأنبياء: ۸۳.
 (و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را نداء داد که به من آسیب رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان).
 و فرمود: ﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾. ص: ۴۱.
 (و بنده ما ایوب را به یاد آور آنگاه که پروردگارش را نداء داد که شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلاء کرد).

از داوود بن سرحان، از امام صادق عليه السلام فرمود: (الله جل جلاله فرمود: بنده من ایوب هر نعمتی که به او دهم بیشتر شکر گزار می شود. شیطان گفت: اگر او را به بلاء دچار ساختم و مبتلاء کردم صبر او چگونه خواهد بود؟ پس او را

چشم انداز چهارم:

سرزمین سومریان و اکد، بر دُموزی گریه کردند و اکنون بر حسین (علیه السلام) گریه می‌کنند!؟

سومریان یا اکدیایان بر دُموزی (دمو: پسر، زی: نیکوکار) هزاران سال گریه و زاری کردند.

(و زاری های سرزمین ما بین النهرین بر دُموزی تا زمان حزقیال نبی ادامه پیدا کرد. در تورات نقل شده است که ساکنان سرزمین ما بین النهرین بر تموز (یعنی خدای بهار) یا دُموزی گریه و زاری می‌کردند).

(۱۳- و به من گفت که باز نا پاکیهای عظیم‌تر از اینهایی که اینان می‌کنند، خواهی دید.

۱۴- پس مرا به دهنه ی دروازه ی خانه خداوند که بطرف شمال بود آورد. و اینک در آنجا

بعضی زنان نشسته، برای تُموز می‌گریستند. ۱۵- و او مرا گفت: ای پسر انسان آیا این را

دیدي؟ باز ناپاکیهای عظیم‌تر از اینها را خواهی دید. ۱۶- پس مرا به صحن اندرونی خانه

خداوند آورد. و اینک نزد دروازه هیکل خداوند در میان رواق و مذبح به قدر بیست و پنج

مرد (تقریباً) بودند که پُشتهای خود را بسوی هیکل خداوند و رویهای خویش را بسوی

مشرق داشتند و آفتاب را بطرف مشرق سجده می‌نمودند). حزقیال: باب ۸.

و عمل وصف شده به ناپاکی (رجس)، قتل تموز (دُموزی) است که آن زنان را گریان و

مردان را بطرف مذبح سجده کنان ساخته است.

قصه ی مرگ دُموزی پادشاه، از تقاص پس دادن، امتناع او از سجود برای عشتار- نانا یا

اینانا یا ننا (دنیا) آغاز می‌شود:

بر شتران و بردگان مملوکش مسلط کرد و چیزی برای او باقی نگذاشت... ایوب (علیه السلام) فرمود: سپاس خدای که نعمت داد و سپاس آن را بگرفت. و همچنین گاوها و گوسفندان و مزرعه ها و زمین و خانواده و فرزندان را گرفت تا دچار بیماری شدیدی شد، پس اصحاب او آمدند و به ایشان گفتند: ای ایوب هیچ یک از مردم در میان ما و در ملاً عام بهتر از تو نبود، شاید امری بین خود و پروردگارت را مخفی ساختی که هیچ کس را با خبر نکردی پس بخاطر آن خدا تو را مبتلاء ساخت؟ پس بسیار اندوهگین شد و دعاء کرد پس خدا او را شفاء داد و آنچه که از اندکی و فراوانی در دنیا داشت برگشت...). بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۳۵۱.

(پس اگر "اینانا" (عشتار) خواست از جهان زیرین صعود کند، پس بگذار کسی که به جای او باشد را تقدیم کند، اینانا از جهان زیرین صعود کرد. و شیاطین کوچک مانند "نی شکر" بودند، و شیاطین بزرگ مانند عصای "دابان"، در کنارش راه می‌رفتند، در اطراف او بودند، و شیطانی که جلوی او راه رفت عصای او را بدست گرفت، با اینکه وزیر نبود، و آنکه در کنارش بود، با اینکه شوالیه نبود، سلاح به کمر بست، کسانی که با او همراه بودند.

کسانی که با "اینانا" (عشتار الهه یا دنیا) همراه بودند، آفریده‌هایی بودند که نه طعام و نه آب را می‌شناختند، و از آرد سبوس دار تناول نمی‌کردند، و در هنگام تقدیم قربان آب نمی‌نوشیدند. آنان همسر را از آغوش شوهرش می‌گرفتند، و طفل شیرخوار را از پستان شیردهش می‌ربودند.....).

و نانا (عشتار) به دو شهر سومری "اومنا و بادتیرا" اشاره دارد، که می‌بینیم دو الهه‌ی آنها، همانگونه که اشاره شد، برای آن سجده می‌کنند و با این حال از دست شیاطین رها شدند. سپس به شهر کلاب می‌رسد که دموزی الهه‌ی حامی آن بود، و قصیده با این وجه ادامه می‌یابد:

(دموزی یک دست لباس زیبا به تن کرد و بر جای خود در بالا نشست، شیاطین او را از زانو گرفتند.....، شیاطین هفتگانه به او حمله ور شدند همانطور که در نزد مرد بیمار انجام می‌دهند. پس چوپانان از دمیدن در فلوت باز ایستادند در حالیکه نای در جلوی اوست، سپس به او (یعنی نانا یا اینانا به او) نظر کرد، چشم مرگ به او دوخت،

با واژه ای ضد او گفت،
 کلامی از نارضایتی و ناامیدی،
 و ضد او فریاد زد، با فریاد تبهکاری گفت: اما این را ببرید،
 و اینگونه "اینانا" پاکدامن "دموزی" را به دستان آنها تسلیم کرد.^(۹)
 کسانی که با او همراه شدند،
 کسانی که با دموزی (تموز) همراه شدند،
 آفریده هایی بودند که نه طعام را می شناختند و نه آب را،
 آرد سبوس دار را تناول نمی کردند،
 و در هنگام تقدیم قربان آب نمی آشامیدند...). کتیبه های سومری - ص ۲۷۹-۲۷۷.

و اینگونه عشتار - اینانا همسر پادشاه دموزی، دموزی را به شیاطین تسلیم کرد تا او را به قتل برسانند، در وقایعی بی مورد و نا به هنگام، بر کسی که معنای حاکمیت خدا یا تعیین الهی یا همانطور که سومریان - اکدیایان از آن تعبیر می کنند: "سلطنتی که از آسمان نازل شد" را نمی داند، فهم و درک آن دشوار می باشد.

اما حقیقتی است که در دین الهی بسیار تکرار شده است، و این است که عشتار - دنیایی که در بسیاری از وقتها برای پادشاهانی که خدا آنها را تعیین نکرد مطیع و فرمان بردار است، زیرا که برای آن سجده کنان و مطیع آند، پس آنها شهوات دنیوی شان را می پرستند.
 و عشتار - دنیایی سرکش در برابر کسانی که از طرف خدا برای حکم در آن تعیین می شوند است، زیرا که در واقع آنها نافرمان بردار و در برابر آن سرکش اند.

پس سهم علی علیه السلام پنج سال تلخ است که در آن کل شیاطین زمین برای دشمنی با او علیه السلام در نبرد جمل و صفین و نهر اوان برخاستند و راحت نشدند تا او را در کوفه به قتل رساندند.
 و سهم حسین علیه السلام پادشاه تعیین شده برای حکم در دنیا، کشتاری است که در آن حتی

۹. بعد از اینکه دانستیم (عشتار = اینانا) همان دنیاست، الان از وصف آن به "پاک" تعجب نکنیم، و با تأکید فراوان دوستانداران و پرستندگانش مانند علمای بی عمل که حق و حقیقت را تحریف می کنند آن را به این وصف می خوانند، و لذا حقیقت آنها این است که آنها مردگانی هستند که هیچ سهمی از زندگی قلبها که به خلفای خدا دعوت می کنند، و هیچ نصیبی از طعام آسمان و سفره هایش ندارند.

شیرخوارش جان سالم به در نبرد.

و این بعضی از متن ها است که در کتیبه های سومری گلین آمده است که در مورد فاجعه و مصیبت دموزی و خواهرش صحبت می کنند، و خواهیم دید چقدر به واقعه ای که بر حسین علیه السلام گذشت نزدیک است، علی رغم اینکه متن ها باستانی هستند که سومریان-اکدیان قبل از ولادت امام حسین علیه السلام پیش از هزاران سال آنها را نقل قول کردند.^(۱۰)

(قلب او مانند ظرفی برای غم و اندوه و اشکها شد،

به جایی که دشتهای امتداد دارند رفت،

قلب چوپان (حامی) پر از غم و اندوه و اشک شده است.^(۱۱)

به دشتهای دور دست رفت،

قلب دموزی در غم و اندوه و اشک غوطه ور است.

به دشتهای دور دست و وسیع گذشت،

فلوت را به گردن خود آویخت و شانس خود را با ابراز تأسف فریاد می زد.

ای دشتهای وسیع امتداد یافته ی دور دست،

گریه ی مرا تکرار کنید.

گریه های مرا تکرار کنید،

ای دشتهای غم و اندوه و اشک ریختن را یاد بگیرید،

گریه های مرا تکرار کنید، با من زاری کنید.

۱۰. و به خاطر تأکید بر نزدیکی و پیوند بین آنچه در متن های سومری که نشانگر مصیبت و فاجعه دموزی و خواهرش، و بین آنچه بر امام حسین و خواهرش زینب علیهما السلام واقع شد، مقایسه ای مختصر بین بعضی از متن های سومری و آنچه روایات ذکر نمودند، خواهد بود.

۱۱. اطلاق وصف چوپان بر "دموزی" به این دلیل است که او پادشاهی از طرف خداست (یعنی خلیفه ای از خلفای الهی بر روی زمین)، و لذا حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: (۱۴- من چوپانی صالح هستم که بره هایم را می شناسم و آنها مرا می شناسند). کتاب مقدس- مجمع الکناتس الشریقة: ص ۳۲۲.

از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (من چوپانم [حامی]، چوپان مردم، آیا گمان می کنید چوپان بره هایش را نمی شناسد؟ گوید: جویریه برخاست و عرض کرد: ای امیر المؤمنین بره هایت چه کسانی هستند؟ فرمود: صورتمایی زرد و لبهایی پژمرده از ذکر خدا دارند). فضائل الشیعة للصدوق: ص ۲۵.

ای خرچنگ های در رودخانه ها بر من دردمند شوید،
 ای قورباغه های در رودخانه به خاطر من غرغر کنید،^(۱۲)
 تا مادرم فریاد گریه و زاری دهد،
 تا مادرم (سرتور) فریاد گریه و زاری دهد،
 تا مادرم که پنج قرص ندارد فریاد گریه و زاری سر دهد،
 تا مادرم که پنج قرص ندارد فریاد گریه و زاری سر دهد،
 تا مادرم که ده قرص ندارد فریاد گریه و زاری سر دهد،
 آن وقت که مرا از دست دهد کسی را پیدا نخواهد کرد تا به او توجه کند.
 و تو ای چشمم که در دشتها سرگشته و حیرانی مانند چشم مادرم گریان شو،^(۱۳)
 و تو ای چشمم که در دشتها سرگشته و حیرانی مانند چشم خواهرم گریان شو.
 بین جوانه ها و گلها دراز کشید،
 بین جوانه ها و گلها در دشت بر پشت خوابید،
 در حالیکه حامی دموزی دراز کشیده بود خوابی دید.

۱۲. شیخ صدوق فرموده امام حسن علیه السلام به برادرش امام حسین علیه السلام را نقل می کند که فرمود: (آنچه به من می رسد زهری است که با نیرنگ به من می خوراندند و با آن کشته می شوم ولی یا ابا عبدالله، هیچ روزی چون روز شهادت تو نیست، سی هزار نفر که خود را از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله می نامند و خود را مسلمان می دانند به سوی تو هجوم آورده، با کشتن و ریختن خون تو و هتک حرمت تو و اسیری خاندان و اطفال تو و غارت خیمه های تو اقدام می کنند؛ پس در آن روز لعن (خدا و فرشتگان) بر بنی امیه فرود آید و آسمان خاکستر و خون ببارد و هر چیزی بر تو بگرید حتی وحشیان بیابانها و ماهیان دریاها). الأمالی: ص ۱۷۸.

۱۳. از ابی بصیر گوید: (نزد امام صادق علیه السلام بودم و حدیث می گفتم. پس فرزند حضرت داخل شد پس حضرت به او تهنیت گفت و او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود: خدا حقیر کند هر کس شما را حقیر کند، و از کسی که نسبت به شما ستم روا داشت، انتقام گیرد و خوار گرداند، آن که شما را خوار کرد. و خداوند لعنت کند کسانی را که شما را به شهادت رساند» و خداوند متعال سرپرست و نگهدار و یاور شما است. همانا زنان و پیامبران، صدیقان، شهدا و فرشتگان الهی بر حسین، فراوان گریستند. سپس حضرت گریست و فرمود: ای ابا بصیر هر گاه نگاه می کنم به فرزندان حسین علیه السلام حالتی به من عارض می شود که مالک آن نیستم، تاب آن نمی آورم به خاطر آن مصائبی که به پدر ایشان حضرت امام حسین علیه السلام و به ایشان وارد شد، ای ابا بصیر فاطمه برای ایشان گریه و ناله می کند (...). بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۸.

هر جسم از بدنش مضطرب شد،
 بعد از دیدن رؤیا بیدار شد،
 چشمانش را مالید،
 سرگیجه ی شدیدی احساس کرد،
 دموزی بیدار شد و گفت، آن را برای من بیاورید،
 آن را بیاورید، خواهرم را بیاورید.
 (جشتی اینانا) خواهر کوچکم را احضار کنید.
 نویسنده ی دانا که به راز ارواح داناست را احضار کنید.^(۱۴)
 خواهرم معانی کلمات را می داند،
 زن با حکمت که معنای خوابها را می داند،
 باید با او سخن گویم،
 باید از خواب، او را با خبر سازم.
 دموزی با خواهرش (جشتی اینانا) سخن گفت:
 در مورد خواب،
 خواهرم، به خوابی که دیدم گوش فرا ده.
 اسل (نوعی گیاه) در تمامی اطراف من می روید،
 اسل از باطن زمین با انبوهی بالا می آید،
 یکی از آن گیاه به تنهایی ایستاد و سرش را در برابر من خم کرد،
 تمامی اسل جفت هم ایستاده بودند مگر یکی از جایش کنده شده بود.
 در باغ در مجاورت زمین در اطرافم درختان طولانی ترسناک افراشته شدند،
 بالای زمینی که خوابیده ام هیچ آبی ریخته نمی شود،^(۱۵)

۱۴. امام علی بن الحسین علیه السلام به عمه اش زینب بعد از خطبه ای که بر اهل کوفه ایراد کرد، فرمود: (ای عمه آرام باش! از گذشتگان برای آیندگان درس عبرتی است. و خدا را شکر، تو عالمی تعلیم ندیده ای، و فهمیده ای که تفهیم نداده شده ای...). الاحتجاج للطبرسی: ج ۲ ص ۳۱.

۱۵. از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است فرمود: (حضرت امام زین العابدین علیه السلام مدت چهل سال در حالی که صائم النهار و قائم الليل بود در عزای امام حسین گریه کرد. هنگامی که وقت افطار فرا می رسید غلام آن بزرگوار

کیسه ی آذوقه ام خالی گشته و همه چیز آن به تاراج رفت،
و فنجان مقدسم از میخی که به آن آویزان بود افتاد،
عصای چوپان ناپدید شد،
کرکس بره ای در چنگ خود حمل کرده است،
و باز گنجشکی را از قفس چوبی ربود.
خواهر من: ماده شترهای من در خاک غل خورده گرد و غبار آنها را پوشانید،
بره های طویله ام بر روی زمین با پاهایی پیچیده حرکت می کنند،^(۱۶)
مشک دوغم خرد شده و خالی است،
فنجانم خرد شده است.
دموزی دیگر در بین زنده ها نیست،
طویله ی بره هایش به باد هوا رفت.
جشتی اینانا گفت:
آه ای برادر من، خوابت را برای من مگو،

خوراکی و آشامیدنی آن حضرت را حاضر می کرد و در مقابل آن بزرگوار می نهاد و می گفت: ای مولای من افطار کن. حضرت سجاد می فرمود: پسر پیامبر خدا گرسنه کشته شد! پسر پیغمبر خدا با لب تشنه شهید شد! آن بزرگوار همچنان این سخنان را می گفت و گریه می کرد تا اینکه غذای آن حضرت بوسیله اشک چشمش تر می شد و آب آشامیدنی آن بزرگوار با اشک چشمش مزوج می گردید. حضرت سجاد علیه السلام همیشه این حال را داشت تا به لطف خدا پیوست و از دنیا رحلت کرد). بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۹.

۱۶. ابو مخنف بعد از به شهادت رساندن انصار امام حسین علیه السلام می گوید: (امام حسین به آن قوم نگاهی کرده و پیوسته به راست و چپ می نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی رسید و سپس ندا داد: ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروه! ای حبيب بن مظاهر! ای زهير بن قین! ای فلان و فلان. ای دلاور مردان خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می زخم ولی پاسخم را نمی دهید؟ و شما را می خوانم ولی دیگر سخنم را نمی شنوید؟ آیا به خواب رفته اید که به بیداری تان امیدوار باشم؟ یا از محبت امامتان دست کشیده اید که او را یاری نمی کنید؟ این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدان ناتوان گشته اند؛ از خوابتان بر خیزید ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست دفاع کنید. ولی به خدا سوگند! مرگ شما را به خاک افکنده و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرد...). مقتل الحسین: ص ۱۳۳.

راحت نیست.

اسل در تمامی اطرافت می‌روید،

اسل از باطن زمین با انبوهی بالا می‌آید،

جمعی از قاتلان به طرف تو روان خواهند شد،

این خواب تو است.

یکی از آن گیاهان به تنهایی ایستاد و سرش را در برابر تو خم کرد،

آن مادر تو است،

سرش را به خاطر تو به پایین خواهد آورد.

تمامی اسلها جفت هم ایستادند مگر یکی که از جای خود کنده شد،

من و تو!

یکی از ما در گور خواهد رفت و از بین می‌رود.

در باغ در مجاورت زمین در اطرافت درختان طولانی ترسناک افراشته شدند،

ستمکاران تو را خواهند ترساند.

بالای زمینی که روی آن خوابیده ای هیچ آبی ریخته نمی‌شود،

طویله ی بره ها خراب خواهد گشت،

شریران و ستمکاران عرصه را بر تو تنگ و محدود می‌کنند.

کیسه ی آذوقه ات خالی گشته و همه چیز آن به تاراج رفت،

و فنجان مقدست از میخی که به آن آویزان بود افتاد،

از زانوی مادرت خواهی افتاد.

آذوقه ی چوپان، مشک او همه ناپدید شدند،

ستمکاران هر کاری انجام خواهند داد تا تو را ناتوان و ضعیف کنند.

جمع شدند،

جغد،

کرکس،

باز،

جن بزرگ!

همه می خواهند تو را برانند،
 در طویله بره های تو را سرنگون خواهند کرد،
 شترهای ماده ی تو در خاک غل خورده گرد و غبار آنها را پوشانید،
 خشم و غضب در آسمان مانند طوفان پایدار خواهد ماند. ^(۱۷)
 تو به زمین سقوط خواهی کرد.
 هنگامی که بره های طویله ات بر روی زمین با پاهایی پیچیده حرکت می کنند،
 هنگامی که مشک شیرت خرد شده و خالی است،
 شیاطین همه چیز را پژمرده خواهند کرد.
 آن هنگام که کرکس بره ی کوچک را می برد، ^(۱۸)
 جالا گونه هایت را خدشه دار خواهد کرد،
 آن هنگام که باز گنجشک را از قفس چوبی می گیرد،
 جالا از بالای دیوار بالا خواهد رفت تا تو را دور ببرد.
 دُموزی،
 شعرم در آسمان به خاطر تو خواهد پیچید، ^(۱۹)

۱۷. پیش تر به فرموده امام حسن علیه السلام اشاره شد که فرمود: (یا ابا عبدالله، هیچ روزی چون روز شهادت تو نیست، سی هزار نفر که خود را از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله می نامند و خود را مسلمان می دانند به سوی تو هجوم آورده، با کشتن و ریختن خون تو و هتک حرمت تو و اسیری خاندان و اطفال تو و غارت خیمه های تو اقدام می کنند؛ پس در آن روز لعن (خدا و فرشتگان) بر بنی امیه فرود آید و آسمان خاکستر و خون ببارد...).

۱۸. شیخ مفید از حسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: (فرزند خرد سالم را بیاورید تا — به عنوان وداع — او را ببوسم در حالی که می فرماید: وای بر اینها اگر جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خصمشان باشد، در حالی که خرد سال در آغوشش است، حرمه ابن کاهل اسدی تیری رها نمود که گوش تا گوش گلوی علی اصغر را در سینه حسین برید، امام دست خود را از خون گلوی علی اصغر پر کرد و به سمت آسمان پاشید).

۱۹. در این مقطع امام مهدی علیه السلام حال و وضع عمه اش زینب و خواهرانش بعد از شهادت امام حسین علیه السلام را به تصویر می کشد: (... ای جد بزرگوار، چگونه یاد بیاروم آن منظره دلخراش را که بانوان حرمت، اسب تو را خوار و شرمنده دیدند که زینش واژگون شده است. زنان از خیمه ها بیرون آمدند در حالی که موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر چهره خود می زدند و صورت هایشان آشکار شده بود و فریادشان بلند بود. با آن حال به سوی قتلگاه شتافتند...). بحار الأنوار: ج ۹۸ ص ۲۴۱.

بره ها زمین را با چنگهای خود حفر خواهند کرد.
 آه دموزی من گونه هایم را به خاطر تو با تأسف و پشیمانی خواهم درید،
 ظرف دروغ شکسته شد.....

دموزی از شیاطین فرار کرد،

به طویله ی بره های خواهرش جشتی اینانا فرار کرد،

وقتی که جشتی اینانا دموزی را در طویله ی بره ها دید گریه کرد.

دهانش را به طرف آسمان کرد، دهانش را به زمین آورد،

افق مانند لباس، غم و اندوهش را پوشانید.

چشمانش را درید، دهانش را درید، رانهایش را درید.

(جلای) بالای حصارِ چوبی رفت،

(جلای) اول دموزی را بر گونه اش زد و ناخنهایش را آویخت،

(جلای) دوم دموزی را بر گونه ی دیگر زد،

(جلای) سوم ظرف زیرین مشک را در هم شکست،

(جلای) چهارم فنجان را از میخ پایین آورد و آن را خرد نمود،

(جلای) پنجم مشک را در هم شکست،

(جلای) ششم فنجان را خرد کرد،

(جلای) هفتم گریه کرد.

دموزی همسر اینانا بلند شو،

(سیرتور) برادر جشتی اینانا کجاست؟

خود را به خواب زدن کافی است اینک بیدار شو،

بره هایت مصادره شدند،

شترهایت مصادره شدند،

بزهایت مصادره شدند،

نوزادانت را خواهیم گرفت (بزهای نرت مصادره شدند).^(۲۰)

تاج مقدست را از سر در آور،

لباسهای پادشاهیت را از بدنت در آور،

پای پوش مقدست را از پاهایت در آور،

عریان با ما می‌روی.^(۲۱)

(جلا) دموزی را گرفت، او را احاطه کردند،

گردنش را بستند،

مشک آرام گرفت،

شیری از آن پایین نمی‌آید،

فنجان خرد شده است.

بعد از این دموزی در کار نخواهد بود،^(۲۲)

۲۰. امام مهدی علیه السلام حال و وضع فرزندان و خانواده امام حسین علیه السلام را به تصویر می‌کشند و می‌فرمایند: (ای جد بزرگوار فراموش نمی‌کنم آن هنگام را که پس از شهادت افراد خانواده ات را مانند بردگان اسیر کردند و زنجیر آهنین به آنها بستند و آنها را بر فراز شتران تندرو بی‌سربوش و فاقد محمل [با کمال بی‌احترامی] سوار نمودند که پوست صورتشان از شدت گرمای سوزان سوخت، آنها در بیابان‌ها و راه‌ها حرکت داده شدند، دست هایشان را به گردن هایشان بستند و در کوچه‌ها و میدان‌ها عبور دادند). بحار الأنوار: ج ۹۸ ص ۲۴۱.

۲۱. این بود ندای حضرت زینب بعد از شهادت برادرش امام حسین علیه السلام: (یا محمداه! اینک دختران تو اند که اسیرانند. اینک فرزندان تو اند که مقتول و مهذب (محل وزش باد) باد صبايند. اینک حسین تو است که سرش را از قفا بریده اند و سلاح و لباسش را به غارت برده اند. پدر و مادرم فدای آن کس که لشکرش را روز دوشنبه را به تاراج بردند. پدر و مادرم فدای آن کس که سرا پرده اش را نگون آوردند. پدر و مادرم فدای مسافری که امید مراجعت از برای او نیست و مجروحی که در خور مداوا نتواند بود. جان من فدای آن کس که جان من خاص از برای فدای او است. پدر و مادرم فدای آن کس که در حزن و الم بزیست تا گاهی که درگذشت. پدر و مادرم فدای آن کس که با لب تشنه و دایع جهان گفت. پدر و مادرم فدای آن کس که خون فرق مبارکش بر روی و موی بدوید). بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۹.

۲۲. و در این مقطع امام مهدی علیه السلام حال جدش امام حسین علیه السلام در روز عاشورا را به تصویر می‌کشد: (همه ی ناملائیجات و اذیت‌ها را تحمل کردی و صبر نمودی تا آنجا که ملانکه آسمانها از صبر تو تعجب کردند. دشمنان از هر طرف تو را محاصره کرده، و با زخه‌های فراوان تو را از پای انداختند، و راه نجات را بر تو بستند، و فرصت ندادند که

طوبله ی دموزی به باد هوا رفت). اینانا ملکه ی آسمان و زمین. سموئیل نوح کرایمر و دایان ولکشتاین.

(همانطور که در تقویم های بابلی می خوانیم، غم و گریه و زاری بر اله (دُموزی) در روز دوم از ماه یعنی تموز (Du uzi) (تیر ماه) آغاز می شد، و دسته و گروه های عزاداری تشکیل می شد که حامل مشعل بودند، و آن در روزهای نهم و شانزدهم و هفدهم بود. و در روزهای سوم آخر از این ماه مجلسی تشکیل می دادند که به اکدی به آن (Talkimtu) می گفتند. در آن عروسکی شبیه سازی شده شبیه به اله (دُموزی) را در معرض نمایش و سپس دفن قرار می دادند. اما علی رغم اثری که عقیده ی اله دموزی در جامعه ی کهن در بیابان رافدین و خارج از آن به جای گذاشت، با این حال غم و اندوه بر او از تشریفات رسمی معبد نشد بلکه سالانه در بین مردم برگزار می شد..... به عددی از نوحه ها که شاعران سومریان و بابلیان برای گریه زاری بر اله جوان دموزی تألیف کردند دست پیدا کردیم که در دسته های عزاداری در شهرهای مختلف خوانده می شد). عشتار و فاجعه ی تموز - د. فاضل عبد الواحد علی.

رثای سومریان بر تموز یا دُموزی:

روز را به شب رسانی. و برای تو یآوری نمانده بود، و تو همه را به حساب خدا نماده و شکیبی بودی و از زنان حرم و فرزندان دفاع می کردی، تا اینکه تو را از اسب سرنگون ساختند، و با بدنی سر تا سر جراحت روی زمین افتادی، اسپها تو را لگد کوب می کردند و ستمگران و سرکشان تو را با شمشیرهایشان ضربه می زدند. بر پیشانی مبارکت عرق مرگ جاری بود، و به راست و چپ کشیده شده انقباض و انبساط می یافتی [و به خود می پیچیدی]، و تو هنوز گوشه ی چشمی به سوی حرم و خیامت می گردانی، در حالی که دیگر آنچه بر تو می گذشت، تو را از فرزندان و اهل بیت باز می داشت، در این هنگام اسب تو شیون کنان و شیهه کنان با سرعت به سوی حرمت بازگشت، زنان از خیمه ها بیرون آمدند در حالی که موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر چهره خود می زدند و صورت هایشان آشکار شده بود و فریادشان بلند بود، با آن حال به سوی قتلگاه شتافتند، و شمر روی سینه تو نشسته بود و شمشیرش را به حنجر تو فرو برد و ریش غرق به خون تو را به دست گرفته بود و با شمشیرش تو را ذبح می کرد، و حواست ساکن شدند، و نفست فرو کش کرد، و سرت بر روی نیزه بالا برده شد، و افراد خانواده ات را مانند بردگان اسیر کردند و زنجیر آهنین به آنها بستند و آنها را بر فراز شتران تندر و بی سر پوش و فاقد محمل (با کمال بی احترامی) سوار نمودند که پوست صورتشان از شدت گرمای سوزان سوخت آنها در بیابانها و راهها سیر داده شدند دستهایشان را به گردنهایشان بستند و در کوچه ها و میدانش عبور دادند). بحار الأنوار: ج ۹۸ ص ۲۴۱.

(کاسه افتاده خرد شد،

و دموزی دیگر زنده نیست،

و طویله به باد هوا رفت). عشتار و فاجعه ی تموز - د. فاضل عبد الواحد علی.

و در مرثیه ای دیگر، شاعری سومری، دموزی (پسر نیکوکار) را رثاء می گوید:

(قلبم به سوگواری به طرف دشت رفت،

من یک زن هستم - من هستم که کشور دشمنان را ویران می سازد،

من هستم (نانسونا) مادر بزرگ مرد،

من هستم (کشتن) - خواهر جوانمرد مقدس.

قلبم به سوگواری به طرف دشت رفت،

به طرف مکان جوان نو رسیده،

به طرف مکان دموزی رفت،

به جهان زیرین، سکنای حامی.

قلبم به سوگواری به طرف دشت رفت،

به مکانی که جوان در آن بسته شد،

به مکانی که دموزی در آن اسیر گشت.....

قلبم به سوگواری به طرف دشت رفت). عشتار و فاجعه ی تموز - د. فاضل عبد الواحد

علی.

در حقیقت ظلم بسیار زیادی به سومریانی که به انسانیت، نگاشتن را یاد دادند و قوانین و اساس علوم را وضع کردند و اولین کسانی که چرخ ها را ساختند و روش حساب و جبر و هندسه را بنا نهادند، می شود. وقتی که د. کرایمر آنها را تصور می کند و برخی متخصصان در تمدن سومریان تابع او می شوند: آنها بر چیزی افسانه ای یا قصه ای افسانه ای که خود آن را ساخته و پرداخته اند گریه و زاری می کنند و آن تنها تعبیر از باریدن و سرسبزی و نباریدن و خشکی که یکی پس از دیگری هستند می باشد.

و گویی امتی هستند که تمامی افراد آن ماده ای مخدر کشیده اند که عقلهایشان و عقلهای

وارثانشان از بابلیان توسط آن از دست رفته، جائیکه هزاران سال بر شخصیتی در قصه که خود آن را از الف تا یاء ساخته و پرداخته کردند گریه و زاری می کنند و مجالس عزاداری بر پا می کنند.

هزاران سال و مردم سرزمین ما بین النهرین نسلی پس از دیگری و هر سال نعلش دموزی را به تصویر می کشند، و هر سال بر دموزی گریه می کنند، و هر سال بر او مرثیه می خوانند.

تمامی اینها تنها توهمات است؟

و تنها قصه ای است که آن را بافته اند؟

و بخاطر چه چیزی؟

بخاطر تعبیر از باریدن و سرسبزی در بهار و نباریدن و خشکی که بعد از آن در فصلی

دیگر از سال می آید؟

انتظار می رود که پاسخی عاقلانه برای عزاداران اولین تمدنی که انسانیت آن را شناخته و در طی هزاران سال بر دموزی (پسر نیکوکار) یا تموز گریه و زاری کردند، باشد.

و در مورد آنچه مختص میراث دینی می شود، روایاتی روشن از ائمه علیهم السلام ما را با خبر می سازند که گریه و زاری سومریان بر امام حسین علیه السلام توسط پیامبران سومریان-نوح و ابراهیم علیهم السلام - بوده است.

از فضل بن شاذان نقل است که: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: (وقتی خدای عز و جل، ابراهیم را فرمود، به جای ذبح پسرش، اسماعیل، گوسفندی را که برایش فرستاده بود، ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که ای کاش، پسرش، اسماعیل را به دست خود ذبح می کرد و به او دستور داده نمی شد که به جای او گوسفندی قربانی کند، تا دلش، مثل پدری که عزیزترین فرزندش را به دست خود، سر ببرد، داغدار گردد، تا با این کار، مستحق فراترین درجات اهل ثواب، در برابر مصائب باشد.

خدای عز و جل و جلیل به او وحی کرد: ای ابراهیم، دوست داشتنی ترین آفریده ام پیش تو کیست؟ گفت: پروردگارا هیچ یک از آفریده گانت، پیش من محبوب تر از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله نیست. خدای متعال به او وحی کرد: آیا او برای تو محبوب تر است یا خودت؟ گفت: بلکه او برای من از خودم محبوب تر است. خدا گفت: فرزند او برایت محبوب تر است یا فرزند خودت؟ گفت: فرزند او. خدا گفت: سر بریده شدن فرزند او از سر ستم، آن هم به دست

دشمنانش، برای دل تو دردناک تر است یا سر بریدن فرزند خودت، به دست خودت، در اطاعت از من؟ گفت: بار پروردگارا، سر بریده شدن فرزند او، از ستم، به دست دشمنانش، برای دل من دردناک تر است.

خدا گفت: ای ابراهیم، طائفه ای که می‌پندارند که از امت محمدند، پس از او پسرش، حسین، را از سر ستم و عداوت می‌کشند، آن گونه که گوسفندی را سر می‌برد و با این کار مستوجب خشم من می‌گردند. ابراهیم به خاطر آن اندوهناک شد و دلش به درد آمد و شروع به گریستن کرد. خدای عزیز و جلیل به او وحی کرد: ای ابراهیم، اندوه و دلسوزی تو برای حسین و کشته شدن او را، به جای اندوهی که در صورت سربریدن پسرت، با دست خودت، داشتی، از تو پذیرفتم و برای تو فراترین درجات اهل ثواب بر مصائب را لازم ساختم.

امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: و در همین باره است سخن خدای عزیز و جلیل که در قرآن گوید: (و او (حضرت اسماعیل) را در ازای قربانی بزرگی (امام حسین (علیه السلام) باز رهانیدم)). الخصال - الشيخ الصدوق - ص ۵۹-۵۸، عیون أخبار الرضا - ج ۲ ص ۱۸۷.

امام صادق (علیه السلام) راجع به قول خدای عز و جل: ((ابراهیم نگاهی به ستارگان کرد و گفت من بیمارم) فرمود: ابراهیم حساب کرد و آنچه به حسین (علیه السلام) وارد می‌شود (از اوضاع کواکب) فهمید، سپس گفت: من بیمارم، از آنچه به حسین (علیه السلام) وارد می‌شود). الکافی: ج ۱ ص ۴۶۵.

علامه ی مجلسی در بحار نقل می‌کند: (پس از آن که آدم به زمین گام نهاد، حوا را نیافت و به سراغ او به این سوی و آن سوی رفت تا به زمین کربلا رسید، پایش مجروح شد، احساس غربت وجود وی را فرا گرفت و خون از پای او جاری شد، سر به آسمان برداشت و به درگاه الهی عرضه داشت: خدایا، از من گناهی سر زد که مورد عقوبت قرار گرفتم؟ ندا رسید: در اینجا فرزندان حسین کشته می‌شود و خونش در این سرزمین جاری می‌گردد.

آدم پرسید: پروردگارا حسین یکی از انبیاء است؟ ندا رسید: خیر، او فرزند زاده ی پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) است. آدم پرسید قاتل او کیست؟ ندا رسید: قاتل او مردی است به نام یزید، که او مطعون و مطرود اهل آسمانها و زمین است. آدم به جبرئیل گفت: اکنون وظیفه ی من چیست؟

جبرئیل گفت: یزید را نفرین کن. آدم چهار مرتبه بر یزید لعن فرستاد و چهار قدم از آن مکان دور شد که به قدرت الهی به عرفات رسید و همسر خود را یافت).

و روایت کرد: (حضرت نوح وقتی با کشتی سفر می کرد به زمین کربلا که رسید دریا طوفان شد و نوح ترسید از غرق شدن. علت را از خدا پرسید جبرئیل نازل شد و فرمود در این محل حسین علیه السلام فرزند زاده ی محمد صلی الله علیه و آله خاتم الأنبياء کشته می شود. بعد نوح سؤال کرد از قاتل حسین علیه السلام فرمود: قاتل او لعین هفت زمین و هفت آسمان است. نوح ۴ مرتبه لعنت فرستاد تا اینکه کشتی آرام گرفت).

و روایت شد: (چون حضرت ابراهیم از کربلا عبور کرد پای اسبش لغزید و افتاد روی زمین سرش شکست و خون جاری شد. عرض کرد خدایا چه گناهی از من سر زد که اینگونه مبتلا شدم؟! جبرئیل نازل شد و فرمود در این زمین زاده ی رسول خدا خاتم انبیاء کشته می شود و خون تو به جهت موافقت آن عزیز است. به جبرئیل عرض کرد: قاتل او کیست؟ گفت او لعین اهل هفت زمین و هفت آسمان است و قلم بدون اذن خدا بر کتیبه با لعنت او جاری شد، پس الله تعالی به قلم وحی فرمود که با این لعنت تو مستحق ثناء شدی. پس ابراهیم علیه السلام دستش را بالا برد و یزید را لعنت بسیار کرد و با امنیت زبان اسبش با فصاحت سخنور شد. ابراهیم به اسبش گفت: چه چیزی دانستی تا با دعای من امنیت را احساس کردد؟ عرض کرد یا ابراهیم! من با سوار شدن تو بر من مفتخرم، و هنگامی که پایم لغزید و از بالایم افتادی بسیار حیاء کردم و سبب آن یزید لعنه الله تعالی است). بحار ج ۴۴ ص ۲۳۴. (۲۳)

آنچه به آن اشاره شد، خواننده ای که با دقت مطالعه فرمود را با قدرت وادار به این می کند که حماسه های سومریان و اکدیایان خبرهای دینی و بعضی ها غیبی آتی نسبت به زمانی

که در آن نگاشته شده اند، می باشند.

و ما را وادار به شک کردن نمی کند، که دین جزئی بسیار بزرگ از محتوای حماسه ها و قصه های سومریان-اکدیان (بابلیان و آشوریان) را تشکیل می دهد.

و مادامی که به اینجا رسیدیم، واقعاً مناسب می بینم که بر حماسه ی اوروک پایدار یا حماسه های گیلگمش مروری داشته باشیم. و سعی خواهیم کرد با همدیگر آن را به نحوی دیگر که مثل آن یاد نشده، آن را مطالعه و مورد بررسی قرار دهیم. سعی خواهیم کرد که آن را قصه ای که آدم به فرزندانش، و نوح آن را به فرزندانش، و ابراهیم به فرزندانش حکایت کردند و بین سومریان و امتهای جهان کهن و خصوصاً در شرق نزدیک منتشر شد و در نزد مردم ما بین النهرین (mesopotamia) بهترین قصه شناخته شد و آن را نسلی پس از دیگری بازگو کردند تا به ما با مرور هزاران سال رسید ولیکن شاید مورد تحریف قرار گرفت - همانطور که قبل اشاره شد- هنگامی که نقل قول شد، مورد مطالعه قرار دهیم.

قصه ی گیلگمش که روزی خواهد آمد تا عدالت را محقق سازد و نوع انسانی را از حیوان نمایی نجات دهد. و در آثار باستانی کهن مصر: (مردی قائم با سنگینی و متانت دو گاو نر گرفته است، یکی در طرف راست و دیگری طرف چپ). افسانه های بابل - شارل.

گیلگمش که سرزمین ما بین النهرین (سومریان) یا جنوب عراق از هزاران سال منتظر او هستند تا روزی ظهور کند. (۲۴)



۲۴. در متن های ادیان روشن است، و اکنون به آنها متن های کتیبه یا الواح سومری اضافه شدند، که همانا امر منجی جهانی موعود به مشرق و دقیقاً به عراق مرتبط می باشد. پاورقی (۲) مطالعه شود.

چشم انداز پنجم:

گیلگمش پسر نانسونا، مادری گریه کنان بر دُموزی:

(قلبم به سوگواری به طرف دشت رفت،

من یک زن هستم - من هستم که کشور دشمنان را ویران می سازد،

من هستم (نانسونا) مادرِ بزرگ مرد،^(۲۵)

۲۵. این زن مقدس در متن های سومری در ادیان بعد نیز ذکر شد، و او به منجی منتظر همچنین مربوط می شود:

گیلگمش منتظر (فرزند نانسونا، مادر گریان بر دُموزی)، جنگجوی تنومند و حامی موعود نزد سومریان.

منجی منتظر (فرزند زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهایش است)، تنومند و حامی موعودِ کل امت ها با عصایی آهنین در نزد مسیحیان:

(۱- و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده

ستاره است، ۲- و آبتن بوده، از درد زه و عذاب زاییدن فریاد بر می آورد..... ۵- پس پسر نرینه ای را زایید که همه امت های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربوده شد.....

۱۱- و ایشان به وساطت خون بره و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند. ۱۲-

از این جهت ای آسمانها و ساکنان آنها شاد باشید؛ وای بر زمین و دریا زیرا که ابلیس به نزد شما فرود شده است با

خشم عظیم، چون می داند که زمانی قلیل دارد. ۱۳- و چون ازدها دید که بر زمین افکنده شد، بر آن زن که فرزند

نرینه را زاییده بود، جفا کرد..... ۱۷- و ازدها بر زن غضب نمود، رفت تا با باقی ماندگان ذریت او که احکام

خدا را حفظ می کنند و شهادت عیسی را نگاه می دارند، جنگ کند). مکاشفه یوحنا- باب ۱۲.

و اگر در نزد گیلگمش سر بریده ای بود (یعنی دُموزی) که سومریان بر ایشان گریه و زاری می کردند، خواهیم دید

که در نزد منجی در نظر مسیحیان بره سر بریده ای خورش را طلب می کند، بلکه مؤمنان به تورات حتی از مکانش

مطلع هستند: (زیرا خداوند یهوه صباوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد). ارمیا- باب ۴۶.

همانگونه که عشتار (دنیا) و اهلش که منتظران سومریان را بخاطر عدم سجود به آن آزار دادند، در مقابل آن ازدها

(شری که به دنیا و اهلش اشاره دارد) منتظران مسیحیان را به همان دلیل آزار می دهد.

و اگر در (چشم انداز چهارم) روشن شد که (دُموزی) کیست که سومریان قبل از هزاران سال بر ایشان گریه و

زاری می کردند، و همچنین دانستیم که فاطمه علیها السلام بر سر بریده تشنه گریه کرد، خواهیم دانست که منتظر

موعود همان (مهدی) از فرزندان او است. لذا ایشان یکی از نشانه های تعریف به او در نزد مسلمانان است: ایشان

(فرزند فاطمه است)؛ و علت آن الان کاملاً روشن شد. آن از طرف پیامبران به اقوامشان از قرن های اول بیان شده

است، و لذا آمده است: (او صدیقه کبری است، و بر معرفتش قرن های گذشته گردیده است). مجمع النورین:

ص ۳۴.

و در مورد فرزندش مهدی علیه السلام، رسول الله فرمود: (مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است). غیبة الطوسی:

ص ۱۸۸. سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۸.

من هستم (کشتن) - خواهر جوانمرد مقدس.

قلبم به سوگواری به طرف دشت رفت،

به طرف مکان جوان نو رسیده،

به طرف مکان دموزی رفت،

به جهان زیرین، سُکنای حامی.

قلبم به سوگواری به طرف دشت رفت،

به مکانی که جوان در آن بسته شد،

به مکانی که دموزی در آن اسیر گشت.....

قلبم به سوگواری به طرف دشت رفت). عشتار و فاجعه ی تموز - د. فاضل عبد الواحد

علی.

گیلگمش:

خطاب آنکیدو به گیلگمش:

(تو یگانه مرد هستی،

توئی که مادرت تو را حمل کرد،

مادرت نانسون تو را به دنیا آورد.....

آنلیل شأنت را بالاتر از مردم قرار داد،

و پادشاهی بر مردم را برای تو مقدر ساخت). حماسه‌های گیلگمش - طه باقر.

و علت آن فقط بیان نسب شریف برای مسلمانان نیست، بلکه با تأکید، آن تعریفی الهی است؛ توسط او بشریت از

روزهای اول ایشان را شناخت، و اینکه منتظر موعود یکی است و تعریف ایشان یکی می‌باشد.

اما چگونه فاطمه علیها السلام همان زنی می‌باشد آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهاش است، می‌توانید به کتاب زیر

مراجعه کنید: (سیزدهمین حواری - سید احمد الحسن علیه السلام: ص ۱۸ - شرح و توضیح: علاء السالم).

در حماسه ی گیلگمش می توان تاریخ انسانیت آینده^(۳۶) و نه گذشته همان طور که بعضی از مفسران تصور می کنند، را مطالعه کرد. و می توان در آن قصه ی منجی از نوع انسانی از حیوانیتی که بود - و متأسفانه - همواره و به فراوانی هست، به خصوص در مواجهت های بزرگ را خواند.

﴿كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ.....﴾. الجمعة: ۵.

(همچون مثل خری است که کتابهایی را بر پشت می کشد [و] چه زشت است وصف آن قومی.....).

﴿كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ.....﴾. الأعراف:

۱۷۶.

(داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد این مثل آن گروه است.....).

﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا.....﴾. المائدة: ۶۰.

(و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده و آنانکه طاغوت را پرستش کرده اند اینانند که از نظر منزلت بدتر.....).

آن منجی که نام نیکش از هزاران سال منتشر و معروف بود و خبرش به قاره ها رسید، و از سرزمین بین النهرین تا شمال آفریقا رسید.

و تصاویری رمزدار در باستان کهن مصری می بینیم: (تصویر مردی ایستاده با سنگینی و متانت که دو گاو نر ایستاده گرفته است، یکی در طرف راست و دیگری طرف چپ. و این منظر را بر تعداد زیادی از آثار باستانی بابلی می بینیم و معمولاً به کشتی (گیلگمش) با حیوانات اشاره داد). افسانه های بابل - شارل.

۲۶. همانگونه که در متن سومری قبل مطالعه کردیم که حال نبی الله ایوب عليه السلام قبل از آمدنش در زمانی طولانی را بیان ساخت. چشم انداز سوم که تقدیم شد، مطالعه شود.

گیلگمش در حماسه (دو سومش اله) و می بینیم قصه اش - و او صاحب طوفان دوم- با قصه ی جد سومری اش زیو سو درا (نوح) و بابلی اوتو-نپشتم (نوح) صاحب طوفان اول مرتبط است. شاید از مهمترین سفرهای گیلگمش در حماسه ها همان سفری باشد که با جدش نوح -اوتو نپشتم جاودان، با الهه بود که او را از رازی که ممکن است از یک سوم انسانی اش خلاص شود تا با الهه مانند جدش نوح عليه السلام جاودان بماند، سؤال می کند؛ یا به عبارتی دیگر تا اسمش را در کتاب زندگی ابدی با سزاواری بنویسد و از لحاظ روحی از پایندگان باشد. بنا بر این مسئله به روحش بستگی دارد که دو سومش اله است و می خواست یک سوم دیگر را مانند آن کند، و امر به پایدگی و پایداری جسمانی مربوط نمی شود همانطور که بعضی از مفسران حماسه در آن دچار توهم شدند.

در بعضی متن ها به روشنی می بینیم که گیلگمش همان منجی و نماد عدالت است که همه منتظر اویند و قصه اش را نقل قول می کنند:

(قهرمانان اوروک ناگزیر در اتاقهای خود دگرگون و شاکی ماندند،

گیلگمش هیچ فرزندی برای پدرش باقی نگذاشت،

و ستمهای او بر مردم شب و روز پایانی نداشت.

اما گیلگمش حامی و صاحب اوروک است،

حصار و حامی.

او حامی ماست: نیرومند و زیبا و دانا.

گیلگمش هیچ باکره ای را برای محبوبش باقی نگذاشت،

و نه دختر جنگجو و نه نامزد قهرمان.....). حماسه ی گیلگمش - طه باقر.

عاقلا نه نیست - همانطور که بعضی از متخصصان در تمدن سومریان فهمیدند- که قصد از این مقاطع تجاوز گیلگمش به ناموس مردم یا ظلم و ستم به آنهاست، و الا حماسه کاملاً متناقض می شد. پس گیلگمش در ابتدا به بهترین صفاتی که ممکن است یک پادشاه با عدل به آنها وصف شود یاد شد، بلکه در همین سطرها دانا وصف شد، پس چگونه یک پادشاه با حکمت به ناموس رعیتش تجاوز می کند و آنها را مورد ظلم و ستم قرار داد؟ سپس جزئی که پس از این در حماسه آید گیلگمش را به وصفی بسیار زیبا و خیالی مانند ایثار و شجاعت و اخلاص یاد

می‌کند، و لهذا مانند این متن‌ها یا به طور عمدی مورد تحریف قرار گرفته اند یا راز دار و مرموزند و در نتیجه نیاز به تأویل و بیان دارند.

و اگر متن را با تدبیر و تأمل خواندیم، می‌بینیم که مُراد منجی نوع انسانی از حیوانیتش می‌باشد، منجی نوع انسانی که قصه اش تمامی امتهای را همراهی کرد، زیرا کسانی که در زمانی قبل از بعثت پیشی می‌گیرند اگر ملت‌هایشان برای استقبال مهیاء نباشند پس حداقل در آنجا افرادی در آن امتهای هستند که ممکن است قصه اش که آن را نقل قول می‌کنند نجاتشان دهد. او همان شخصی است که آنها را به خدا پیوند می‌دهد و درهای آسمان را باز می‌کند تا هر کس بخواهد وحیی عظیم که او را به حقیقت آشنا سازد تا به آن وابسته شود، را بشنود. حقیقتی که ما را از عدم ظاهر ساخت، حقیقتی که جهت شناخت آن خلق شدیم، و لهذا او همه را با خدا مشغول می‌سازد و نه با شخص خود، زیرا که اگر آنها را به خود یا آنها را به مشغله به او بدون اینکه به آنها یادآوری کند ترک گفت، پس در آنجا هیچ فرقی بین او و بین هر طغیانگر ستمگری که شهرت را خواهان است وجود ندارد.

الان می‌توانیم به خوبی بفهمیم که چرا (قهرمانان اوروک ناگزیر در اتاقهای خود دگرگون و شاکی ماندند)، و چرا (هیچ فرزندی برای پدر خویش باقی نگذاشت... و هیچ باکره ای را برای محبوبش باقی نگذاشت، و نه دختر جنگجو و نه نامزد قهرمان). زیرا همه به خدا دل بسته شدند و به او چنگ زدند. گیلگمش نجات دهنده آمد و برای این نجات یافته‌ها، که در زمانی معین خواهند بود، درب وحی عظیمی باز کرد، و به آنها آموخت چگونه به خدا دل بسته و چنگ زنند و او را دوست بدارند، و چگونه خدا را در همه چیز بشنوند. و اگر به سومریان بازگردید خواهید دید که چقدر برای این امور اشتیاق داشتند.

او گیلگمش است که معنایش: (جنگجویی که در خط مقدم است و مردی که هسته ی شجره ای جدید خواهد بود).

گیلگمش، شخصیت مقدس در نزد سومریان و اکدیان - بابلیان - آشوریان و بسیاری از ملت‌های جهان کهن با دقت در حماسه ی گیلگمش توصیف شده است: (دو سوم او اله و یک سوم دیگر بشر است). یعنی اینکه نور در وجودش بر طرف تاریک یا منیت غالب و پیروز است، اما در نهایت به دنبال راز رهایی نهای از این ظلمت و تاریکی می‌باشد، و حتی معنای اسم گیلگمش بر وظیفه ی او دلالت می‌کند، پس او جنگجوی در خط مقدم است.

و در حماسه:

(او: جنگجویی که شیطان خمبابا را به قتل رسانید).^(۲۷)

و او: جنگجویی که به عشتار (دنیا) اهانت کرد.

و او: جنگجویی که بر خود پای گذاشت.

و او نیز کسی است که هسته ی شجره ی انسانیت جدیدی خواهد بود که بر حیوانیتش پیروز می گردد.

(هیچ کس معنای دقیق اسم گیلگمش را نمی داند. و بعضی از متنهای اکدی یاد کردند که معنای آن "جنگجوی در خط مقدم است". همانطور که در آنجا احتمالات دیگری برای اسم سومری او است که معنایش: [مردی که هسته ی شجره ی جدید خواهد بود]، یعنی [مردی که خانواده ای از او به وجود می آید].) حماسه ی گیلگمش - طه باقر.

شاید بزرگترین اعوجاجی که در این حماسه صورت گرفت خط زدن بر شخصیتهای حماسه و حمل آنها بر مصادیق اشتباه نتیجه اشتباه است، مانند خط زدن بر پادشاهانی که نامهای آنها در فهرست پادشاهان آمده است، مثلاً وقتی که بر روی شخصیت حماسی گیلگمش خط خورده می شود، علی رغم اختلاف بر نامهای پدران و نسب؛ پس این دقیقاً همانند کسی است که امروز قصه حماسی مهدی علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله در روایاتی بسیار ایشان را ذکر کرد، بگوید

که در یک زمانی پادشاهی در دولت بنی العباس بیش از هزار سال قبل نامش مهدی بود و اعتقاد دارد که مهدی ذکر شده در قصه ی اسلامی حماسی همان پادشاه عباسی است.^(۲۸)

۲۷. و برای تأکید لازم بر پیوند بین موعود سومریان (گیلگمش) و بین موعود مسلمانان (مهدی منتظر) آمده است: وهب بن جمیع گوید: (از حضرت صادق علیه السلام: درباره گفته ابلیس در آیه ﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَبُونَ﴾، **گفت مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده**)، سؤال نموده عرض کردم: قربانت گردم، مقصود چه روزی است؟ فرمود: وهب، خیال کردی منظور روز قیامت است؟ نه، منظور روز قیام قائم ماست. خداوند ابلیس را تا روز قیام قائم ما مهلت داده است و چون آن حضرت قیام کند پیشانی او را می گیرد و وی را گردن می زند. این است آن روزی که به او وعده داده شده است). بحار الأنوار: ج ۶۰ ص ۲۲۱.

۲۸. نظیر این مثال اسلامی، مثالی دیگر است که به مسیحیان مربوط می شود. اگر اسم "یهودا" ذکر شده در انجیل یهودا، که به تازگی در مصر در مورد یهودای اسخریوطی خائن کشف شد، حذف یا از قلم انداخته شود، در آن

و این متأسفانه با گیلگمش بسیار اتفاق افتاد، با اینکه بسیاری از پژوهشگران متخصص در آثار باستانی سومریان تصریح کردند که صحیح نیست گیلگمش حماسه را همان گیلگمش تاریخ بر اساس تشابه فقط نامها تلقی کنیم.

شارل می‌گوید: (بنا بر این اسبابی وجود دارند که ما را وادار می‌سازد که ایمان به این داشته باشیم که در زمانی بسیار کهن پادشاهی به نام (گیلگمش) بود. و این اسم در فهرست پادشاهان اوروک درج شده است- جدیداً کشف شد- اما در اول فهرست قرار ندارد - همانطور که انتظار می‌رفت- بنا بر این گیلگمش تاریخ، دولتی را تأسیس نکرد بلکه ضمن پادشاهان بود- در مورد آنها از لحاظ تاریخی جز نامها چیز دیگری نمی‌دانیم..... و به هر حال، (گیلگمش) که تاریخ دو سطر در مورد او نگاشت نظر ما را جلب نمی‌کند، اما (گیلگمش) که در مورد او افسانه های شعری به دست ما رسید مورد نظر ماست). افسانه های بابل و کنعان.

حماسه ی گیلگمش که پادشاهان سومریان و اکدیان و بابلیان نیز، و حتی آشوریان آن را در کتابهایشان می‌گذاشتند و به آنها توجه داشتند و نزد آنها و نزد مردم بود، گویا که تعویذ (دعائی برای حمایت) یا کتاب مقدس است که اعتقاد دارم سزاوار توجه و تأمل و جستجو باشد: آیا آن حاکی از قصه ی شخصی که خواهد آمد و سومریان یا اکدیان و بابلیان و آشوریان بعنوان یک منجی یا رها کننده، منتظر اویند، است؟

طه باقر می‌گوید: (و گیلگمش قهرمان، به شخصه نامش به بیشتر آداب امتهای کهن یا اینکه اعمالش به قهرمانان ملتهای دیگر مانند هرقل و اسکندر و ذی القرنین و قهرمان (اودیسون وی اودیسا) نسبت داده شدند، منتقل شد). حماسه ی گیلگمش - طه باقر.

و نیز می‌گوید: (بسیار عجیب است، این گیلگمش که بعنوان ضرب المثل در نزد قهرمانان امتهای دیگر یاد می‌شود، کیست؟).

و شارل می‌گوید: (و مصریها -در زمان کهن- شخصیتی که ما در صدد آن هستیم را شناختند. آنها در بیابان نیل در کوه اراک کاردی که تیغ آن از سنگ خارا و نه معدن، و دسته

حال، وصف ذکر شده برای او در اعتبار اینکه شخصیتی دیگر است، آنها را کفایت می‌کرد. - جهت اطلاعات بیشتر در مورد اینکه یهودا چه کسی است لطفاً کتاب "سیزدهمین حواری" نوشته سید احمد الحسن علیه السلام مطالعه شود.

ی آن از عاج است پیدا کردند که بر طرفی از آن عکس یک مرد ایستاده با سنگینی و متانت، و دو گاو نر ایستاده که یکی به طرف راست و دیگری طرف چپ، گرفته است. و این منظر را بر بسیاری از آثار باستانی بابلیان می‌بینیم که اشاره به کشتی (گیلگمش) با حیوانات وحشی دارند). افسانه های بابل - شارل.

بنا بر این گیلگمش تنها شخص عدالتگر و نیکوکار نیست، و تنها پادشاه یا شخصی که در روزی پادشاه خواهد شد نیست، بلکه او شخصیتی جهانی است و مثالی که به آن قهرمانان امتهای همانطور که باستان برای ما نقل کرد می‌باشد. با توجه به اینکه گیلگمش شخصیتی جهانی است پس این تنها امری است که ممکن است وجود نسخه‌هایی از حماسه‌های گیلگمش در کشورهای مختلف دیگر به زبانها را تفسیر کند. (و شاید بهترین چیزی که این اثر عظیم در عقلهای فرزندان تمدن قدیم طیف گسترده که در آن منتشر شد را کشف می‌کند، در جهان کهن باشد. پس در مورد ساکنان عراق کهن تر تداول آن نزد ساکنان قسمت جنوبی و وسط از عراق بسیار بود، و آن قسمتی است که به نام سرزمین سومریان و اکدیای شناخته شد، بلکه همچنین به قسمت شمالی یعنی به سرزمین آشوریان نیز رسید. و نسخه‌های بسیاری از آن در شهرهای عراق کهن از عهد درخشان تمدن بابلیان در عهد بابلی کهن (سده ی دوم ق.م) پیدا شد.

اما در مورد سرزمین آشوریان، آخرین گزارش کاملی که به ما رسید، متنهایی در خزانه ی کتب پادشاه آشوری، آشور پانیبال معروف، پیدا شد..... و در مورد مراکز تمدنهای کهن، در سابق یادآور شدیم که باستان شناسان نسخه‌های بسیاری از اجزای در مناطق دور افتاده مانند آناتولی سرزمین اصلی هیتی‌ها یافتند، و بعضی از این متنها به زبان بابلی کهن نگاشته شده اند، همانطور که ترجمه‌هایی به دو زبان هیتی و هوری یافت شدند. و جدیداً به اکتشاف جالبی دست پیدا شد و آن نسخه ی بعضی از فصل‌هایش در یکی از شهرهای کهن فلسطین و آن (مجدو) که در تورات معروف است می‌باشد، و زمان این نسخه ی کوچک به حدوداً قرن چهاردهم قبل از میلاد باز می‌گردد). حماسه ی گیلگمش - طه باقر.

اینگونه قصه ی حماسی در مطلعش، گیلگمش را توصیف می‌کند، و همه چیز در مورد او را در سطرهایی اندک به مثابه ی تعریف شخصیت و وظیفه اش مختصر می‌کند:

کتیبه ی اول:

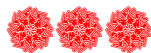
(اوست که همه چیز را دید پس به یاد او سرود بخوان ای سرزمینم.
و اوست که در مورد همه چیز خبر داد و از طریق آن بهره مند شد.
و دانا اوست که به همه چیز شناخت دارد.
همانا اسرار را در یافت و پوشیده های نهان شده را شناخت،
و با اخبار روزهای قبل از طوفان آمد.

همانا به سفرهای دور رفت تا بیماری و خستگی او را فرا گرفت،
پس بر سنگ بنا هر آنچه از آن رنج بُرد و تجربه کرد را کشید).

روشن است که متن، شخصی دانا و دانشمند را توصیف می کند، (همه چیز را دید.... در
مورد همه چیز خبر داد.... حکیم دانا.... اسرار را دریافت و پوشیده های نهان شده را
شناخت). و معمولی که هر چقدر با علوم مهم آمد و آن را خواهد کشید جائیکه در بین مردم
خواهد ماند، (پس بر سنگ بنا هر آنچه از آن رنج برد و تجربه کرد را کشید).

و اگر به متن دینی که در مورد مهدی عجل الله فرجه نقل شد برگردیم می بینیم که امام صادق علیه السلام
فرمود:

(علم بیست و هفت حرف است، پس تمامی علوم می که پیامبران با آن آمدند دو حرف اند، و
مردم به جز این دو حرف نمی دانند، پس اگر قائم ما قیام کرد بیست و پنج حرف دیگر را
خارج ساخته و بین مردم منتشر می کند، و دو حرف دیگر را به آنها ضمیمه می کند، پس
بیست و هفت حرف تمام را منتشر خواهد کرد).^(۲۹) بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶.



۲۹. از امام حسین علیه السلام از پدرش از رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که مهدی علیه السلام را ذکر می کردند، فرمود: (در طالقان
گنجهایی دارد که نه از طلا است و نه از نقره جز اسب ها و مردان نشاندار، خدای عزّ و جلّ برای او از دورترین
شهرها افرادی به شماره جنگ بدر که سیصد و سیزده نفر بودند جمع می کند، او نوشته ای در دست دارد که لاک و
مهر شده و در آن تعداد و اسامی اصحاب او و نیز نسب و شهرهای آنها و خلق و خوی، وضع ظاهری، چهره و
قیافه و نیز کنیه آنان ثبت شده است. ابی سؤال کرد: علانم و نشانه های او چیست ای رسول الله؟ حضرت فرمود:
برای او علمی است که اگر خروج کند آن علم منتشر خواهد شد...). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۶۴.

چشم انداز ششم:

گیلگمش شخصیتی دینی:

حماسه‌ی گیلگمش پر از رازهای نهفته است، در آن رؤیاهای مرموز با بیان معنا در بعضی از رازها وجود دارد، در آن سخن و حوادث رمزدار وجود دارد. مثلاً در جنگ سختی که بین گیلگمش و آنکیدو دایر بود مستقیماً آنکیدو ایستاده و با احترام به گیلگمش می‌گوید:

(تو یگانه مرد هستی،

توئی که مادرت تو را حمل کرد،

مادرت نانسون تو را به دنیا آورد....

آنلیل شأنت را بالاتر از مردم قرار داد،

و پادشاهی بر مردم را برای تو مقدر ساخت). حماسه‌های گیلگمش - طه باقر.

و سؤالی که مطرح می‌شود، اگر آنکیدو این را از قبل می‌دانست، بنا بر این چرا با او جنگید؟

بنا بر این عاقلانه نیست که قصد از آن جنگ، جنگ میدانی بین گیلگمش و آنکیدو باشد، بله، ممکن است بگوییم که جنگ عقائدی است که در نهایت آنکیدو را مجبور به اعتراف کرد که گیلگمش پسر نانسون و آنلیل است که وصیت کرد گیلگمش پادشاه شود،^(۳۰) و آنکیدو - بعد از جنگ - با این کلمات به روشنی بیان می‌کند که: آنکیدو، نانسون و آنلیل را مقدس

۳۰. در آنچه گذشت ارتباط محکم و استوار بین مادر مقدس گریان "نانسونا" نزد سومریان، و بین "زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش است" نزد مسیحیان، و "فاطمه علیها السلام" نزد مسلمانان، و بین منجی و منتظر موعود حامی تمامی امت‌ها "گیلگمش، منجی و تسلی دهنده، مهدی" از فرزند ایشان را دانستیم. و پیوند و ارتباط بین سر بریده تشنه "دموزی" که سومریان بر ایشان گریه و زاری کردند، و بین سر بریده بر رود فرات نزد مسیحیان، و بین حضرت حسین علیه السلام نزد مسلمانان، و بین منتظر و رهایی بخش موعود "حامی تمامی امت‌ها" را نیز متوجه شدیم. بنا بر این آیا اکنون این امکان وجود دارد تا بدانیم "آنلیل" که فرزندش گیلگمش را به عنوان پادشاه تعیین کرد و به او وصیت نمود کیست؟

جهت اطلاعات بیشتر پاورقی (۳) مطالعه شود.

می‌شمارد، اما اقرار نمی‌کرد که گیلگامش از نوادگان آهاست^(۳۱) اما الان اقرار نمود:
(تو یگانه مرد هستی، مادرت نانسون تو را بدنیا آورد..... و آنلیل شأنت را بالاتر از مردم
قرار داد، و پادشاهی بر مردم را برای تو مقدر ساخت).

و همچنین برای همین است که باید حساب رمزدار بودن متن‌ها را داشته باشیم و گمان
نکنیم متنهایی صریح هستند و قصد دقیقاً در معنای لفظی آهاست، و این در حقیقت طبیعت
متنهای دینی در عموم است زیرا که متنهایی از عوالم دیگر می‌آیند و حاوی حکمت هستند و
هدف از آنها گاهی اوقات رساندن رسالتی برای اهلش است و شاید غالباً مُراد از این رمز و
نمادها محافظت از دست کسانی که می‌خواهند آنها را تصاحب کنند، می‌باشد، که کسی جز
صاحبش آنها را نمی‌داند.^(۳۲) رؤیایها مثلاً، متنی‌هایی دینی هستند که در آنها هیچ شکی نیست،

۳۱. دقیقاً همانگونه که در دعوت قائم علیه السلام صورت می‌گیرد، پس علی رغم اعتقاد زیادی از مردم به پدران علیهم السلام،
و اعتقاد به اینکه علی و فاطمه علیهم السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله جدش می‌باشند، ولیکن با این حال به ایشان ایمان نمی‌آوردند و
ایشان را تکذیب می‌کنند و بلکه با ایشان به جنگ پرداختند، و علت آن با تأکید فراوان – و یا حد اقل نسبت به
سیاری از آنها – عدم اقرار به اینکه ایشان از نسل و نوادگان ائمه علیهم السلام می‌باشد.

۳۲. و این یکی از نشانه‌های بزرگ بود که مردم را به منتظر موعود نزد تمامی امت‌ها معرفی می‌کرد، و او با تأکید
فراوان یکی است، و لذا در مورد مهدی منتظر آمده است که ایشان با اهل هر کتابی به کتاب و متن‌هایشان احتجاج
می‌کند، و علی رغم واقع شدن تحریف در آنها الا اینکه در آنها حقیقی باقی مانده است که توسط آن بتواند بر آنها
حجت اقامه کند.

و اما علت رمز گذاری متن‌ها، این است فرموده سید احمد الحسن علیه السلام در بیان علت و حکمت از آن:
(... پس روایات، موجود و در دسترس همگان می‌باشند، دقیقاً همانند در دسترس بودن حروف و ارقام برای همگان،
ولیکن چه کسی رمز عبور را می‌داند تا مثلاً به صندوقی در بانک به جز صاحبش دست پیدا کند؟ پس اگر از او
خواسته شود رمز عبور را وارد کند تا آن صندوق را باز کند و آنچه در آن است را بیرون آورد، روشن خواهد شد
که آیا او صاحب خزانه است یا دروغگو می‌باشد. و با اینکه رمز عبور از حروف و ارقام تشکیل شده است و اینها
میسر و در دسترس همگان می‌باشند، ولیکن هیچ کس به جز صاحب صندوق نمی‌تواند آن حروف و ارقام را بچیند
است که ببیند آیا صندوق باز شده است یا خیر؟ آیا راز همان آشکار شد یا خیر؟ اگر باز شده باشد امر قطعی شده و
به پایان رسیده است، و آن کس که باز کرده است قطعاً صاحبش است، چه کسی جز صاحبش رمز عبور را
می‌داند؟!..... از مالک جهنی گوید: (به امام باقر علیه السلام عرض کردم ما صاحب این امر را با صفتی وصف می‌کنیم
که احدی از مردم چنان نیست. امام باقر علیه السلام فرمود: نه والله که چنین نخواهد بود تا زمانی که خودش بیاید و بر شما
بدان احتجاج کند و شما را به خود دعوت کند). الغیبة للنعمانی: ص ۳۳۷. کتاب محکمات در حقانیت وصی، احمد
الحسن – انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.

و چه کسی از ما شک دارد که رؤیایها غالباً رمز دارند؟

اولین سفر گیلگمش برای قتل شیطان خمبابا و ریشه کنی ظلم و ستم و شر از زمین: (گیلگمش، آنکیدو را مورد خطاب قرار داد و گفت: در جنگل، خمبابای ترسان سکونت دارد، پس آن را بکشیم و شر را از زمین ریشه کن سازیم).
و قبل از اینکه گیلگمش، شیطان را به قتل رساند رؤیاهای بسیاری می دید که به پیروزش در مأموریت اول بشارت می داد.

(و در خواب دوم دیدم، کوه نیز سقوط کرد، پس به من برخورد و پالم را زیر کرد، سپس نوری فروزان تلالو پیدا کرد و نور و درخشندگی اش بر این زمین پخش شد، و من را از زیر کوه بیرون آورد و به من آب نوشانید و قلبم را شاد کرد). حماسه ی گیلگمش.

در نزد سومریان هر چیزی که به آن توجه شود اله می باشد، پس دنیا اله است و منیت اله است، و جماعت اله هستند و صالحین مقدسان اله، و لهذا می توانیم کلمه ی اله را به پیامبران یا صالحین یا دنیا یا منیت تبدیل کنیم و در متن تأمل کنیم و حکمتی که درون متن است را بنگریم:

(و گیلگمش زبان گشوده به آنکیدو گفت:

ای رفیقم، چه کسی می تواند درجات آسمان را نائل شود؟

و خداوند (صالحین)، به تنهایی با خورشید برای همیشه زندگی می کنند!

اما فرزندان بشر روزهایشان معدود است،

و هر آنچه انجام دادند مثل غبار پراکنده است). حماسه ی گیلگمش.

و در قرآن: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾. الفرقان: ۲۳.

(بسا هست که انباری از عمل نیک وجود دارد ولی ما آن را مثل غبار پراکنده می کنیم).

و گیلگمش که دو سومش اله است در نهایت خواست از یک سوم تاریکی اش رها شود، پس به طرف کسی که از ظلمت رهایی بخشیده است رفت، و با الهه که او جدش اوتو نپشتم- نوح است ماندگار شد. بنا بر این سفر گیلگمش به نوح همانطور که بعضی از خوانندگانش دچار توهم شدند جهت طلب ماندگاری جسمانی نبود بلکه آن سفری برای ماندگاری روحی

بود.

بعد از آنکه به این موارد اشاره کردیم، آیا از انصاف است که اگر گفتیم حماسه‌ی گیلگمش، حماسه‌ای دینی با ارزشی است و گیلگمش شخصیتی دینی می‌باشد، شخصی بر ما اعتراض کند؟



چشم انداز هفتم:

گیلگمش و یوسف علیه السلام:

(گیلگمش در سفر اولش پیروز گشت و شیطان خمبابا را کُشت و به اوروک بازگشت و تاج خود را بر سر کرد تا جنگ دوم با دنیا (عشتار الهه یا نانا) را آغاز کند.

(و هنگامی که گیلگمش تاج خود را بر سر نهاد،

عشتار چشمانش را بالا برد و زیبایی گیلگمش را دید و به او گفت:

ای گیلگمش بیا و همسر من باش،

و ثمره ات را به من هدیه کن تا از آن بهره مند شوم.

همسر من باش و من همسر تو باشم،

مرکبه ای از سنگ لاجورد و طلا برای تو آماده خواهم کرد،

با چرخ هایی از طلا و شاخهایی از برنز،

و به آن، برای کشیدن، از شیاطین صاعقه به جای قاطرهای بزرگ ببند.

و هنگامی که وارد خانه ای می شوی بوی برنج پخش شده را خواهی بویید،

اگر به خانه ای وارد شدی پاهایت را چارچوب و ریگ خواهند بوسید.

پادشاهان و حکومت داران و امارت داران در برابر تو گردن خم می کنند.....

گیلگمش زبان گشود و عشتار با شکوه را پاسخ داد:

اگر با تو ازدواج کنم چه خیری به من نائل می شود؟

تو!

تو جز یک مشعل که آتشش در سرما خاموش می شود بیش نیستی،

تو مانند دربی ناقص هستی که جلوی نه طوفان را می گیرد و نه باد را.

تو کاخی هستی که درون آن شیرمردان شکست می خورند،

تو فیلی هستی که خانه اش را ویران می سازد.

تو قیری هستی که حامل آن را آلوده و مشکی هستی که حامل آن را خیس می کند.

تو سنگ مرمر هستی که دیوارش فرو می ریزد،

تو سنگی یشب هستی که دشمنش رو به آن کرده فریب زیبای اش می خورد.
تو پای پوشی هستی که پا را می برد،
بر عشق کدام یک از عاشقانت پایدار ماندی؟
و از کدام یک از بندگانت برای همیشه راضی شدی؟
و وقتی که عشتار اینها را شنید،
بسیار خشمگین شد و به آسمان عروج کرد،
عشتار صعود کرد و در محضر پدرش آنو و مادرش آتمم گریه کرد و گفت:
ای پدر من! گیلگمش من را تحقیر و به من اهانت کرد،
به من ناسزاء گفت و بخاطر شر و بدی هایم مرا مورد نکوهش قرار داد.
آنو به عشتار با شکوه گفت:
تو او را برانگیز و ناراحت کردی،
پس گیلگمش به تو اهانت کرد، و عیب و نقص و شرت را یادآور کرد.
عشتار دهانش را به سخن گشود و به (آنو) گفت:
برای من گاوی (نر) آسمانی خلق کن تا گیلگمش را هلاک کند؛
و اگر برای من آن را خلق نکنی درب جهان زیرین (عالم اموات) را درهم خواهم شکست،
و آن را تا آخر، باز خواهم کرد و می گذارم مردگان برخیزند و زنده ها را بخورند،
و تعداد مردگان بیشتر از زنده ها شود.
آنو دهان گشوده به عشتار با شکوه پاسخ داده گفت:
اگر حاجت تو را اجابت نمودم هفت سال خشک خواهند آمد که آذوقه ای نخواهد بود،
آیا آذوقه ای که مردم را کفایت کند جمع کرده ای؟
و آیا علفی برای چهارپایان به انبار گذاشته ای؟
عشتار دهان گشوده، و پدرش آنو را پاسخ گفت: خرمنهای غلات برای مردم، و علف
برای چهارپایان ذخیره کرده ام،
و اگر هفت سال خشک و بی علف فرا رسیدند من غلات و علف ذخیره کرده ام که مردم
و چهارپایان را کفایت می کند). حماسه ی گیلگمش.

و در قرآن: ﴿وَرَاوَدْتُهُ الْبَيْتَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾. یوسف: ۲۳.

(و آن [بانو] که وی در خانه اش بود خواست از او کام گیرد و درها را [پیاپی] چفت کرد و گفت بیا که از آن توام. [یوسف] گفت پناه بر خدا او آقای من است به من جای نیکو داده است قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند).

﴿قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ﴾. یوسف: ۴۹-۴۷.

(گفت هفت سال پی در پی می کارید و آنچه را درویدید جز اندکی را که می خورید در خوشه اش واگذاری. * آنگاه پس از آن هفت سال سخت می آید که آنچه را برای آن [سahلها] از پیش نهاده اید جز اندکی را که ذخیره می کنید همه را خواهند خورد. * آنگاه پس از آن سالی فرا می رسد که به مردم در آن [سال] باران می رسد و در آن آب میوه می گیرند).^(۳۳)

۳۳. و سؤال اینجاست که: چه پیوند و ارتباطی بین گیلگمش موعود و بین نبی الله یوسف علیه السلام [نوه حضرت ابراهیم علیه السلام] را متوجه شدیم؟

پاسخ: کسی که روایات آل محمد علیهم السلام را مطالعه کرده باشد ارتباط را با روشنی کامل متوجه خواهد شد، پس دنیای یوسف علیه السلام که در زلیخا فتنه انگیز و ملک و خدمتگذارانش تجسم یافته بود، و فردی که تصمیم گرفت ایشان را به دلیل رد سجود به او [زلیخا] و اطاعت در طلبش زندانی کند، آن دقیقاً همان دنیایی است [زلیخای گیلگمش] که الان عقوبت رد سجود برایش را طلب کرد، و معرفت آن مسئله در شناخت علت اندکی انصار امام مهدی علیه السلام و فراوانی دشمنانش از اهل دنیای فتنه انگیز سهمی خواهد داشت. و برای این است تأکید شد که عبرت گرفتن از آنچه بر یوسف علیه السلام اتفاق افتاد و شناخت قصه اش به طور کامل، تأثیری بزرگ در ملحق شدن به کشتی یوسف آل محمد علیهم السلام منجی جهانی و منتظر موعود خواهد داشت.

از سدیر الصیرفی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: (در صاحب این امر، شباهتی از یوسف است، گفتم: گویا که شما از غیبت یا حیرتی به ما خبر می دهید، فرمود: چرا این مردم لعنت شده ی همچون خوک، این مسئله ی (غیبت) را انکار می کنند؟! برادران یوسف با آنکه افرادی عاقل و با فهم و فرزندان انبیاء بودند، بر یوسف وارد شدند، با او سخن گفتند، او را مخاطب ساختند و با وی داد و ستد کردند و رفت و آمد نمودند در حالی که آنان برادران یوسف و یوسف برادر ایشان بود، اما در عین حال، او را نشناختند تا وقتی که خود را معرفی کرد و به آنان گفت من یوسف

چشم انداز هشتم:

در آنجا کسانی هستند که در سفر جاودانگی افتاده یا لغزش می‌خورند:

روشن ساختم که سفر گیلگمش در مورد جاودانگی روحی و زندگی اُخروی جاودان و نه جاودانگی جسمی که هلاک می‌شود است که حتی بی خردان به هلاک آن یقین دارند، صحبت می‌کند، پس چه رسد به گیلگمش که در حماسه به حکیم و دانای به حقائق امور وصف شده است.

و با اینکه جاودانگی و مرگ یاد شده در قصه، مُراد از آن جاودانگی و مرگ روح است، پس مرگ آنکیدو نیز خواهد بود،^(۳۴) و آنکیدو نتوانست سفر جاودانگی را بدون سقوط یا

هستم، سپس او را شناختند. پس چرا این امت سرگردان انکار می‌کنند که خداوند عز و جل بخواهد در وقتی از اوقات، حجتش را از ایشان پنهان سازد؟! یوسف فرمانروای مصر بود و با پدرش، فقط هجده روز راه فاصله داشت، اگر خدا می‌خواست پدرش را از جایگاه او آگاه سازد می‌توانست. به خدا سوگند، یعقوب و فرزندان، به هنگام رسیدن نوید و بشارت (یوسف)، از آغاز حرکتشان تا مصر، نه روز در راه بودند (از طریق بیابان)، پس چرا این امت انکار می‌ورزند که خداوند به همانگونه که با یوسف رفتار کرد، با حجتش نیز رفتار کند و صاحب مظلوم شما که حقیقت غصب شده، صاحب این امر، میان مردم رفت و آمد کند و در بازارهایشان راه برود و بر فرسایشان قدم بگذارد اما او را نشانند، تا وقتی که خداوند به وی اجازه دهد خود را به مردم معرفی کند، چنانکه به یوسف اجازه داد، هنگامی که برادرانش به او گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم). بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۴.

جهت اطلاعات بیشتر پاورقی (۴) مطالعه شود.

۳۴. یا به عبارتی نیز مرگ روحی، و مانند اینها از یاری منتظر موعود دست نمی‌کشند و توقف نمی‌کنند، آنها انصارش می‌باشند که در آنها وارد شده است:

سلیمان بن هارون عجلی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: (همانا صاحب این امر یارانش برای او نگهداری شده‌اند، اگر همه مردم نیز از بین بروند خداوند یارانش را به او می‌رساند، و آنان همان کسانی هستند که خدای عز و جل فرموده: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾، (اگر اینان بدان کافر شوند پس به تحقیق ما گروهی را که بدان کافر نیستند بر آن موکل کرده‌ایم). و باز آنان همان کسانی هستند که خداوند در باره آنان فرموده: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾، (خداوند به زودی گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند، در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران با عزت و درشت خو و سختگیر هستند)). الغيبة للنعماني: ص ۳۳۰.

و معنای اینکه خداوند آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند این است که قلب و روحشان زنده و

لغزش در راه و ارتکاب گناهان و مخالفت با وصیت های گیلگمش به او، به اتمام برساند، پس نتیجه این بود که در چنگال عالم زیرین یا سُفلی (عالم اموات) بیفتد، و گیلگمش سعی بر نجات او از چنگال عالم اموات و سرپا برگرداندن ایشان از لغزشش داشت.

(آنکیدو به عالم اموات سقوط کرد، الا اینکه او به سخن سرورش گوش نمی دهد.

و لباسهای پاکیزه ای پوشید،

پس اصحاب قدرت به او هجوم کردند گویی که دشمنند.

و بدنش را با روغن جام تازه مسح کرد،

پس بر اثر بوی آن اطراف او جمع شدند.

و عصای خود را به عالم اموات افکند،

و کسانی که عصا به آنها خورد به او خیره شدند.

و عصائی به دست گرفت،

و شبح های مردگان از اطراف او با اضطراب دور شدند.

و پای پوشی پوشید،^(۳۵)

پاک است، پس از خدا می شنوند، و شهادت و گواهی او را می پذیرند و آیاتش را راست می پندارند، بر عکس اسیران در عالم زیرین، پس آنها در حقیقت قلبهایشان مرده است، و آنها همان کسانی هستند که آنکیدو در حماسه های سومری وضعی همانند آنها داشت.

۳۵. و آن علامت اهل دنیا و عالم زیرین است، و هر کس که قلبش به آن گره خورده باشد به ساحت قدس و طهارت و زندگی جاویدان داخل نمی شود.

الله تعالی فرمود: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾، (این منم پروردگار تو پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی). طه: ۱۲.

سید احمد الحسن علیه السلام در بیان آن فرمودند: (پای پوش (نعل)، پای هر انسانی را حفظ می کند و در عین حال از سرعت سیر او می کاهد، و منظور خداوند متعال فقط وجود مادی پای پوش نمی باشد بلکه هر چه از سرعت حضرت موسی علیه السلام نسبت به سیر وی به سوی درختی که از آن با وی سخن گفته شد، بکاهد، بود، و خداوند متعال می خواهد به موسی بگوید که هر چیزی که نسبت به حب و دوستی او به خدا بکاهد کنار گذاشته و هر ترسی را از دل خود بیرون کند و فقط از خدا بترسد و از طریق عشق به خداوند مردم را دوست داشته باشد..... بنا بر این خدا به موسی می گوید تو به ساحت قدس الهی رسیدی ﴿لَا تَخَافَ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى﴾، (نه بترسی و نه بیمناک باشی)، چون خداوند از تو دفاع می کند و تو حالا در ساحت قدس الهی وادی مقدس طوی هستی، و در قلب موسی علیه السلام بعد از اینکه به ساحت قدس الهی رسید هیچ گونه هراس و ترسی از طاغوت نداشت و در این خطاب الهی درس و

و صدائی در عالم اموات ایجاد کرد.
و همسری که آن را دوست داشت را بوسید،
و به همسری که از او متنفر شد سیلی زد.
و پسری که آن را دوست داشت را بوسید،
و به پسری که از او متنفر شد سیلی زد.
- پس صیحه ی عالم اموات به شدت او را در بر گرفت.

.....

.....

همان عالم اموات است که او را به شدت می گیرد). سومریان - سموئیل کرایمر ص ۲۸۸.
قصه ی مرگ آنکیدو و دفنش بر اساس ارجحترین احتمالات از اصل بابلی و نه سومری
است. به موجب شعر تحت عنوان "گیلگمش و آنکیدو و عالم اموات".
(آنکیدو به صورت مرگی که از آن شناخت داریم نمرده است بلکه در عالم اموات (کور)
او را اسیر کرد، و او همان شیطان موکول به عالم اموات و شبیه به اژدها است، زیرا که او
دانسته مرتکب گناه مربوط به عالم اموات شد. و بابلیان مؤلفان (حماسه ی گیلگمش) حادثه ی
مرگ "آنکیدو" را اختراع کردند تا داستانی دراماتیک (تئاتری) بر اساس تلاش گیلگمش و
درخواست دستیابی به جاودانگی که این اوج دراماتیک در شعر را می‌رساند، را مهیاء
سازند..... اما هر چه باشد، شعرای بابلیان تنها کپی برداران و مقلدان کورکورانه
برای ماده ی سومری نمی‌باشند، بلکه در واقع آنها در مضمونش تغییر و تبدیل کردند و ترکیب

تعلیمی برای هر انسانی که بخواهد وارد ساحت قدس الهی شود، می‌باشد. اولاً باید شایستگی ورود به این ساحت را
داشته باشد و ترس از طاغوت را از دل خود بیرون کند و به یقین برسد که مدافع وی خداوند است که بر همه چیز
تواناست و طاغوتیان بر همه چیز توانا نیستند و چیزی که از حضرت موسی عليه السلام خواسته شده این است که در موقع
ورود به ساحت قدس، ترس را از قلب خویش بیرون براند و فقط از خدا بترسد هر چند ذره ای ترس باشد، بیرون
زده و سپس دل خویش را فقط محل ترس از خدا قرار دهد). جوابهای روشنگرانه: ج ۲ سؤال ۶۰.
و آنچه که خدا خواست به موسی عليه السلام بیاموزد، همان چیزی است که گیلگمش می‌خواست به آنکیدو بیاموزد تا وارد
ساحت قدس الهی شود، ولیکن به فرمایشات سرورش گوش فرا نداد، پس به جای اینکه پای پوش خود را در آورد،
آنها را به پا کرد، و این دائماً حال و شأن اهل دنیا است.

و هیئت آن را کاملاً تغییر دادند تا با سرشت و میراث خود هماهنگ و ملائم باشد، جائیکه چیزی جز هسته ی سومری اصلی باقی نماند). از لوح های سومری- سموئیل کرایمر- ص

.۳۷۲-۳۷۳



چشم انداز نهم:

سفر گیلگمش به جدش نوح عليه السلام:

و سفر گیلگمش به جدش نوح (اوتو-نپشتم) آغاز می‌شود، و در این سفر جاودانگی را طلب می‌کند:

جاودانگی روح و نه جاودانگی بدن، پس گیلگمش از ابتدا می‌دانست که جاودانگی برای بدن وجود ندارد، و سخنی که گذشت: (و خداوند (صالحین)، به تنهایی با خورشید برای همیشه زندگی می‌کنند! اما فرزندان بشر روزهایشان معدود است، و هر آنچه انجام دادند مثل غبار پراکنده می‌شود).

و جدش نوح سالیان است که مرده است و او این را بهتر می‌داند، بنا بر این، سفرش، سفری به عالمی دیگر است و در این سفر گیلگمش بر نفس خود پا می‌گذارد و جاودانگی که بخاطر آن سفر کرد را تحقق می‌بخشد. مُرادش را در همان سفر و حتی قبل از اینکه به جدش نوح (اوتو-نپشتم) برسد را تحقیق می‌بخشد: (موهام را آزاد می‌کنم و پوست شیر خواهم پوشید و در صحراها سرگردان می‌شوم). حماسه ی گیلگمش.

و گیلگمش وارد عالم حقیقت می‌شود، و در سفر به جدش اوتو-نپشتم (نوح) امور را همانطور که هستند می‌بینید.

(همانا به کوه "میشو" رسید،^(۳۶)

که هر روز مشرق و مغرب خورشید را نگهبانی می‌کند.

و آن کوهی که ارتفاعش به آسمان می‌رسد.

و در پایین، سینه اش به عالم اموات می‌رسد،

و درش را "بشر عقربی" نگهبانی می‌کند،

آتهائی که ترس وارد دل کرده و نگاهشان مرگ است،

۳۶. و وقتی دانستیم که سفر گیلگمش سفری روحی همیشگی و جاویدان است، متوجه می‌شویم که منظور از کوه در متن، کوه مادی نمی‌باشد که خدا با آن زمین را میخ کوب و ثابت کرده است، بلکه مراد از آن ثبات ارواح و آنچه که سبب در جاودانگی و ثبت آن در زندگی ابدی است، می‌باشد.

و شکوه ترسناکشان بر کوه ها طغیان می کند.
 کسانی که خورشید را در طلوع و غروبش نگهبانی می کنند.
 و هنگامی که گیلگمش آنها را دید از ترس و هراس صورتش زرد شد،
 اما او دلیری کرد و به نزدیکی آنها جلویشان آمد.
 "مرد عقربی" همسرش را صدا زد و به او گفت:
 آن کس که به طرف ما آمد بدنش از ماده ی الهه است!
 همسرش به او پاسخ داد و گفت:
 آری، دو سومش اله و یک سوم دیگر بشر است.
 سپس "مرد عقربی" گیلگمش را صدا زد،
 و نسل آلهه را با این کلمات مورد خطاب قرار داد: (۳۷)
 چه چیزی تو را به این سفر دور وادار ساخت؟
 و چرا این راه را پیمودی و راه های دریائی سخت و دشوار را گذرانده به طرفم
 آمدی، (۳۸)

پس دلیل آمدنت به طرف من را روشن ساز.
 گیلگمش پاسخ داد:
 به قصد پدرم اوتو-نپشتم (نوح) آمده ام،
 که در جمع آلهه وارد شد*
 آمده ام تا از راز زندگی و مرگ پیرسم*
 مرد عقربی دهان گشوده و خطاب به گیلگمش کرد و گفت:

۳۷. این وصف بر گیلگمش اطلاق شد که او "نسل الهه" یا فرزندشان است، و اگر دانستیم -آنچه که سید احمد الحسن علیه السلام قبلاً روشن ساختند- که سومریان لفظ "اله" را به نیکوکاران اطلاق نمودند، بنا بر این گیلگمش فرزند نیکوکاران است، و اعتقاد دارم هر کس این چشم اندازها را مطالعه کند این امکان به راحتی برای او مهیاء می شود تا بداند آن نیکوکاران کیستند.

۳۸. باری دیگر ذکر می کنم که، مراد از دریاها به معنای متعارف در این عالم جسمانی بعد از سفر روحی که صورت گرفت نمی باشد، بلکه مراد از عبور دریاها تحقق بخشیدن جاودانگی روح و تزکیه آن است.

ای گیلگمش، در گذشته کسی نتوانست این کار را انجام دهد.
 کسی نتوانست از راه های پر فراز و نشیب کوه ها عبور کند.
 زیرا که داخل آنها تاریکی مطلق در مسافت دوازده ساعت مضاعف است که نوری وجود
 ندارد^(۳۹) جزئی ناممکن از حماسه.....

۳۹. همانا این کوه ها (ثبات ارواح)، هیچ بشری توانایی سیر یا حرکت در بین آنها را ندارد، و ای (گیلگمش) برای تو مقدر شد تا از آنها بگذری زیرا که بر روی نفس خود پای گذاشتی لذا به آن مقام الهی بزرگ دست یافتی. سپس اگر به آن نظر کردی می بینی که دوازده ساعت مضاعف می باشند (یعنی: ۱۲ + ۱۲)، که دوازده ساعت از آنها در تاریکی سخت می باشند، و تو یکی از ساعت ها می باشی بعد از اینکه خداوند تو را برگزید و به تو اذن داد (درب کوه در جلوی تو باز است)، (بگذر ای گیلگمش و هراس نداشته باش)، همانا که فرستادگان هراس ندارند، پس پروردگار تو می فرماید: **(إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ)**، (فرستادگان پیش من نمی ترسند). النمل: ۱۰.
 از مفضل فرزند عمر گوید: از حضرت امام صادق عليه السلام پرسیدم: (معنی کلام خداوند **(بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا)**)، (نه) بلکه [آنها] رستاخیز را دروغ خواندند و برای هر کس که رستاخیز را دروغ خواند آتش سوزان آماده کرده ایم). فرمود: خداوند سال را دوازده ماه آفرید، و شب را دوازده ساعت قرار داد، و روز را دوازده ساعت، و از ما دوازده محدث است و امیر المؤمنین عليه السلام از آن ساعات بود).
 از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمود: (شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت و ماه ها دوازده اند و امامان دوازده تا و نقبا دوازده، و علی عليه السلام یک ساعتی از دوازده ساعت است). غيبة النعماني: ص ۸۶-۸۷.
 پس هر امام از آل محمد عليه السلام یکی از آن ساعات می باشد (و آن یک ماه نیست که گفته شود ایشان فقط ۱۲ نفر می باشند)، پس علی عليه السلام ساعتی از آن ۱۲ ساعت می باشد (از ساعات شب)، و مجموع ساعات روز خدا (یوم الله) (۱۲ + ۱۲) می باشند، و این همان مسئله ای است که وصیت رسول الله صلى الله عليه وآله در شب وفاتشان در نزد مسلمانان به آن اشاره کرد، و رؤیای یوحنا لاهوتی در نزد مسیحیان به (۱۲ + ۱۲) شیخ اشاره کرد. پاورقی (۳) مطالعه شود.
 اما دوازده ساعت اول (ساعات شب) که قبل از گیلگمش بودند! زیرا که دولت عدل الهی محقق شده برای سفر ارواح به زندگی ابدی و جاودانگی، قبل از آن دولت ظلم و ظالمین (تاریکی سخت) خواهد بود، که همراه آنها دوازده امام مظلوم می باشند:

از جابر از حضرت صادق عليه السلام فرمود: ("قسم به فجر" همان قائم است. "و قسم به شب های ده گانه" ائمه هدی از امام حسن تا امام حسن عسکری. "و قسم به جفت (الشفع) علی و فاطمه. "و قسم به تک (الوتر)" الله که خدایی جز او نیست. "و شب هنگامی که می رود" یعنی دولت ظلم، که تا قیام قائم عليه السلام خواهد بود). بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۷۸.

و اما دوازده ساعت دوم (ساعات روز)، همان مهدین دوازده گانه می باشند، و اگر به وصیت مقدس نظری افکنیم، متوجه می شویم که رسول الله صلى الله عليه وآله بعد از ذکر ائمه دوازده گانه، مهدی اول از مهدین دوازده گانه را ذکر نمود و اسم ایشان را "احمد" نهاد و ایشان را به اول مؤمنان و اول نزدیکان بر شمرد.

گیلگمش پاسخ گفت: عزم خود را بر رفتن حزم کرده ام ولو با غم و درد*
 و در سرما و گرما و در حسرتها و گریه*
 اکنون درب کوه ها را برای من بگشا،
 مرد عقربی دهان گشوده به گیلگمش پاسخ داد:
 بگذر ای گیلگمش و مترس، به تو اجازه دادم که از کوه های "میشو" بگذری،
 و خواهانم که کوه ها و غم و اندوه های آن را بگذرانی،
 و پاهایت دوباره تو را به سلامت باز گردانند،
 و اینک درب کوه در جلوی تو باز است). حماسه ی گیلگمش - طه باقر ص ۷۶-۷۵.

و سفر گیلگمش ادامه پیدا می کند، و به صاحب مشروب فروشی (زن) می رسد و گویا که
 نماد مستی مردم به دلباختگی دنیا و منیت است. و صاحب مشروب فروشی او را به دنیا و
 همت ورزیدن به خود و خودداری از سفر خسته کننده به جهت جاودانگی دعوت می کند،
 صاحب مشروب فروشی در پاسخ به گیلگمش گفت:

(زندگی که به دنبال آن هستی را نخواهی یافت.
 هنگامی که آلهه، بشر را آفرید مرگ بر بشریت را مقدر ساخت.
 و آن به زندگی چیره شد*
 اما تو ای گیلگمش شکمت را پر بگردان*
 و شب و روز شاد و مسرور باش*
 و شادی و سرور را هر روز از روزهایت بر پا کن*
 و شب و روز برقص و بازی کن*
 و جامه هایت را تمیز و پاک بگردان*
 و سرت را شستشو ده و در آب استحمام کن*
 و طفلی که دست تو را می گیرد را در ناز و نعمت پیروان*
 و همسری که در بین دستان تو است را شاد گردان*
 و این است سهم بشر.

اما گیلگمش خطاب به صاحب مشروب فروشی گفت:

ای صاحب مشروب فروشی راه به او تو-نپشتم از کجاست،
به من بگو چگونه به او دست پیدا کنم؟
اگر رسیدن به او ممکن است، من حتی از دریاها عبور خواهم کرد،
و اگر رسیدن به او غیر ممکن باشد، در صحراها خود را سرگردان خواهم نمود). حماسه ی
گیلگمش - طه باقر ص ۷۹-۸۲.

و این کلمات آخر، گویی که موسی علیه السلام در قران معانی آنها را از گیلگمش برگرفته
است، پس گفت:
﴿...لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾. الكهف: ۶۰.
(به جوان [همراه] خود گفت دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم هر چند
سالها [ی سال] سیر کنم).

و سفر گیلگمش ادامه پیدا می کند تا به جدش او تو-نپشتم (نوح علیه السلام) رسید، و جدش
قصه ی طوفان را برای گیلگمش باز گو می کند و با این حال گیلگمش راز زندگی، از جدش
را بدست می آورد.

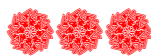
(او تو-نپشتم به گیلگمش گفت:
(مرگ بی رحم است و رحم نمی کند،
چه هنگام خانه ای ساختیم که برای همیشه جاودان بماند؟
چه هنگام قراردادی را مهر کردیم که برای همیشه جاودان بماند؟
و آیا برادران با هم میراث خود را تقسیم می کنند تا برای همیشه بماند؟
و آیا نفرت برای همیشه بر روی زمین خواهد ماند؟
و آیا همیشه رود طغیان می کند و سیل به جا می گذارد؟
و پروانه نمی تواند از پیله اش خارج شود تا خورشید را ببیند و تا مرگ او فرا رسد.
و دوام و جاودانگی از کهن نبود.
و چه شباهت بسیاری بین خوابیده و مرده است.
آیا به نظر نمی رسد که مرگ است؟

چه کسی می‌تواند بین غلام و سرور هنگام فرا رسیدن اجلشان تمیز کند؟. حماسه ی گیلگمش - طه باقر ص ۸۷.

حماسه ها و قصه ها و شعرهای سومریان ثابت می‌کنند که قصه ی دین الهی در نزد سومریان با جزئیات و شخصیات و رازها قبل از دیانت های یهودیت و مسیحیت و اسلام موجود و کامل است. بنا بر این در لوح های سومری گِلین اله حقیقی یکتا و ایمن کننده و نگهبان بر همه چیز می‌بینیم، و در نزد آنها عقائد و اخلاق و شریعت مقدس و عبادت و روش آن، و پیروزی بر شیطان و بر دنیا و منیت و حب ذات را نیز می‌بینیم. بنا بر این تمامی دین است در نزد سومریان از الف تا یاء، پس آن را از کجا آوردند؟ از کجا این نظم و ترتیبات پیچیده که ناگهان در تاریخ سرزمین ما بین النهرین ظهور کرد را آوردند؟

حقیقتی که هر عاقل آن را می‌بیند، مانند خورشید نمایان و روشن است، و آن این است که در آنجا جهش فرهنگی و تمدنی است که فرهنگ و تمدن سومری آن را برای ما ظاهر ساخت، و هر کس خواهان انکار آنچه بدان اشاره شد، گردد، به او مربوط می‌شود.

و در هر حال برای تفسیر این جهش فرهنگی توضیح و نظریاتی قرار دادم، و اگر امر اینگونه نبود، نظریه ی آمدن موجودات از فضاء را مطرح نمی‌ساختند،^(۴۰) و باعث تعجب است، کسانی که علت تکامل انسان را آمدن موجودات فضائی با بشقاب پرنده ها و توانائی های کیهانی که اثری از آنها بر روی زمین نمی‌بینیم را می‌پذیرند تا این جهش فرهنگی را تعلیل کنند، و قبول نمی‌کنند که نفس آدم در بدن دمیده شد و تکامل پیدا کرد و به سطح تکامل بیشتری در خلق و نظم و توانائی بر فکر و درک دست یافت.



۴۰. همانگونه که پژوهشگر و باستان شناس سوئیسی (آریش فون دنیکن) گفت، که نظریه اش (مخلوقات فضائی، یا غریبان آمده از فضاء) جدل علمی بزرگی در ابتدای دهه هفتاد قرن گذشته را در بر داشت.

چشم انداز دهم:

سومریان و حاکمیت خدا:

دکتر کرایمر در مورد حکومت می‌گوید: (حکومت-اولین پارلمان با دو مجلس- رشد انسان از لحاظ اجتماعی و روحی غالباً آرام و آهسته است، و دنبال کردن و رسیدن به آن سخت و دشوار است. و ممکن است شجره‌ی تکامل جدا شده و دور از دانه‌ی اصلی با اختلاف هزاران میل و سال شده است. مثلاً شیوه‌ی زندگی معروف به اسم دموکراسی و مؤسسات آن یا نظام که آن مجلس سیاسی است، در ظاهر حال به نظر می‌رسد این نظام محدود به تمدن غرب یا منحصر به آن است، و آن ثمره‌ای از ثمره‌های قرون جدید است، بنا بر این چه کسی تصور می‌کند که پارلمانهای سیاسی بیش از هزاران سال پیش و در جهت‌هایی از عالم که با مؤسسات دموکراتیک مرتبط نیستند الا به ندرت موجود بودند، ولیکن باستان‌شناس صبور حفاری و کاوش و چاله‌ها را عمیق و گسترش می‌دهد، و مطلقاً نمی‌داند چه خواهد بود و به چه چیزی دست پیدا خواهد کرد، و به لطف گروه زحمت کش توانستیم الان فهرست مجلس سیاسی که تقریباً پنج هزار سال-در شرق نزدیک قبل از هر جای دیگر- منعقد بود را بخوانیم. آری، اولین و کاملترین پارلمان سیاسی شناخته شده در تاریخ انسان در یک جلسه‌ی جدی در حدود سه هزار قبل از میلاد ثبت شده است. و مانند پارلمان ما متشکل از دو مجلس بود: مجلس سنا و مجلس عوام (نمایندگان مجلس)، که آن هم متشکل از شهروندان مذکر و توانا بر حمل سلاح بود، و پارلمان جنگ تشکیل شد تا در مورد امری خطرناک مربوط به جنگ و صلح تصمیم‌گیری کند. بر این پارلمان یا مجلس بود که از میان صلح با هر قیمت، و جنگ و استقلال، انتخابی داشته باشد. و اما مجلس سنا که متشکل از محافظه‌کاران مجلس است تصمیم خود بر صلح با هر قیمتی که باشد را اعلام کرد، ولیکن پادشاه بر این تصمیم اعتراض کرد سپس بعد از آن امر را بر مجلس عوام عرضه کرد، پس این مجلس جنگ برای آزادی را اعلام کرد و پادشاه این تصمیم را تأیید نمود.

بنا بر این در کجای جهان اولین پارلمان یا مجلس برای انسان بود؟

همانطور که گمان می‌رفت موضع منعقد ساختن آن در غرب در قاره‌ی اروپا نبود، و

مجلس های سیاسی در یونان دموکراتیک و در جمهوری زوما بعد از آن با مدتی طولانی آمد، بلکه آنچه غرابت و شگفتی را افزایش می دهد این است که آن پارلمان کهن در جزئی از آسیا که مردم آن را شرق نزدیک سرزمین طغیانگران و استبدادگران می نامند، جلسه های خود را منعقد ساخت، و آن جزئی از جهان است که در مورد آن گمان می رفت که پارلمانهای سیاسی در آن معروف نیستند.

آری، در آن سرزمین کهن معروف به نام سومر واقع در شمال خلیج فارس بین رود دجله و فرات کهن ترین مجلس سیاسی معروف منعقد شد، بنا بر این چه وقت این مجلس فراهم و دایر شد؟ آن در دهه ی سوم قبل از میلاد تجمع کرد. در سرزمین سومریان که آن مطابق با قسمت جنوبی از عراق کنونی است ملتی زندگی می کردند که در آنجا تأسیس و نمو کرد که ترجیحاً آن پیشرفته ترین تمدن در جهان معروف آن زمان بود). د. سموئیل کرایمر.

ارتباط بین سومریان و حاکمیت خدا امری بود که نه کرایمر و نه بسیاری از باستان شناسان آن را درک کردند، زیرا که آنها یا به حاکمیت خدا ایمان نداشتند و یا ملحد بودند و اعتقاد داشتند که دین بدعتی است که سومریان آن را بدعت گذاری کردند و تورات و قران فقط یک فرایند نسخه برداری از قصه های سومری خیال پردازی-در نظر آنها- مانند قصه ی طوفان است، و لهذا آنها هنگامی که دیدند پادشاه سومری مسئله ی جنگ را بر دو مجلس یا پارلمان شوری عرضه کرد حکم و جزم کردند که آنچه سومریان انجام می دهند دموکراسی می باشد که شبیه به دموکراسی غربی امروزی است در حالیکه آنچه سومریان انجام می دادند به هیچ عنوان دموکراسی غربی نبود و هیچ ربطی به ممارست دموکراسی غربی ندارد، جائیکه در آنجا متن هایی سومری بسیاری وجود دارند که تأکید بر آن دارند که پادشاه شرعیتش را از تعیین الهی می گیرد. نظام حکم سومری نظامی است که آن را از نوح علیه السلام و پیامبران علیهم السلام به میراث بردند همانطور که دین الهی را به میراث برده اند، و آنها نظام حکم الهی تحریف شده داشتند همانطور که اصحاب دین الهی تحریف شده ای بودند، پس نظام حکم سومری نه نظام دیکتاتوری بود و نه نظام دموکراسی به معنای دموکراسی غربی معروف امروزی.

در نظام حکم سومری در آنجا پادشاهی بود که الهه (خدایان) آن را تعیین می کرد. همانطور که نظام حکم الهی پادشاه یا حکمفرما را خدا تعیین می کند و وظیفه ی این حکمفرما تحقق

بخشیدن اراده و اجرای قانون خدا و مراقبت از اجرا و انصاف در حق مظلومین است. و در آنجا هدفی از تعیین حکمفرمای الهی است و آن در حد ذات حکم نیست و لهذا نظام حکم الهی ممکن است حتی با نظارت حاکم تعیین شده از خدا بر اجراء و مراقبت اجرای آن یا دخالت صحیح در هنگام توجه به اشتباه است، و ضروری نیست که خود به شخصه حکم را اجراء کند تا هدف از تعیین تحقق یابد، و مثل این یا نزدیک به این امر را در مثال سومری که دکتر سموئیل کرایمر آن را ایراد کرد می‌بینیم، جائیکه در آنجا بر سر حکومت و ادعای تعیین الهی خصومت و نزاع بین کیش و اوروک بود، و حکمفرمای اوروک رأی و نظر شهروندان در مورد جنگ یا صلح را درخواست کرد، اما آن رأی و نظر بر گردن او ملزم نبود، همانطور که پیش از این به آن اشاره کردیم.

(اما اوضاع سیاسی که به موجب آن کهن ترین پارلمان در تاریخ منعقد شد، اخبار آن تدوین شده اند و ممکن است بر این وجه وصف شوند: سرزمین سومریان در دوره ی دهه ی سوم قبل از میلاد در زمانی بسیار دور مانند سرزمین یونانیان بود و متشکل از تعدادی کشور-شهرهایی که از روی رقابت و همچشمی به منظور پیشی گرفتن و خصومت بین خود برای کسب حکمفرمایی و تسلط بر تمامی کشورها با هم نبرد می‌کنند.

و سرزمین کیش از مهمترین این سرزمین ها بود و آن شهری بود که حکمفرمایی را بدست گرفت همانطور که در افسانه های سومریان فوراً از آسمان بعد از طوفان آمده است. ولیکن از میان این کشورها، کشوری بود- شهری دیگر- و آن کشور اوروک واقع در مسافتی دور به جنوب از کیش بود، و در سلطه گری و نفوذ سیاسی شکوه و عظمت بدست می‌آورد تا جائیکه امر بر این بالغ شد که پادشاه حکومت کیش برای بدست گرفتن سرزمین سومریان را تهدید می‌کردند. پس پادشاه کیش خطراتی را احساس کرد و اهل اوروک را به جنگ تهدید کرد چنانچه به پادشاهی او بر آنها اعتراف نکنند. و در این شرایط سخت و دشوار اوروک مجلسی را تشکیل داد یعنی مجلس سنا و مجلس مردان توانا بر حمل سلاح تا در این دو مورد تصمیم گیری کنند: خضوع و اعتراف در برابر پادشاه کیش و برخورداری از صلح، یا بدست گرفتن سلاح و جنگ برای محافظت از استقلال و خود مختاری). الواح سومریان- د. کرایمر ص ۸۴-۸۳.

صحیح است بعضی از پادشاهان سومریان فقط پادشاهانی هستند که مدعی تعیین الهی بودند اما آنچه برای ما حائز اهمیت است، اینکه عموم سومریان به تعیین الهی اعتقاد داشتند، و چیزی که این امر را مورد تأکید قرار می‌دهد آنچه که به صورت مکرر در لوح های گِلین به ما رسیده است که پادشاهان از نوادگان الهه که آنها را کمک می‌کند، هستند. و در آنجا قصه ای در قرآن است که در سومر یا سرزمین ما بین النهرین اتفاق افتاد که حاکی منازعه ی یکی از پادشاهان مدعی مُلک با ابراهیم خلیل علیه السلام پادشاه انتخاب شده از طرف خدا است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾. البقرة: ۲۵۸.

(آیا از (حال) آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود و بدان می‌نازید، و درباره پروردگار خود با ابراهیم محاجّه می‌کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. گفت: (من هم زنده می‌کنم و هم می‌میرانم. ابراهیم گفت: خدای من خورشید را از خاور بر می‌آورد، تو آن را از باختر برآور. پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند).

و به هر حال ممکن است به متن های سومریان و اکدیان و بابلیان مراجعه کنیم تا ببینیم این امر در بسیاری از متن ها واضح و روشن است، و آنها به انتخاب و تعیین الهی اعتقاد داشتند، به عبارتی دیگر همانطور که در اعتقاد دین الهی صحیح که در تورات و انجیل و قرآن است. (۴۱) و این به روشنی آشکار می‌سازد که سومریان دین الهی کهن را به میراث بردند و پایبند آموزه های الهی بودند که مهمترین آنها قوانین شرعی مقدس و جاری ساختن آنهاست، اما بعد از مرور زمان آنچه که همیشه اتفاق می‌افتد، اتفاق افتاد و آن تحریف دین الهی و غصب مُلک الهی و مقهور کردن شخص برگزیده از طرف خداست، همانطور که در حادثه ی ابراهیم علیه السلام بدان اشاره شد، که در نهایت مجبور شد سرزمین پدرانش را ترک گوید، و خداوند اراده فرمود که فرزندان پس از آن با بازگشت فرزندش علی ابن ابی طالب علیه السلام به سرزمین سومریان و اکد

یا شومریان یا شنعار یا سرزمین ما بین النهرین (عراق) باز کردند. (۴۲)

و این متن هایی هستند که دکتر کرایمر از لوح یا کتیبه های شومریان نقل کرد، که اعتقاد شومریان به دین الهی و تعیین الهی برای پادشاه یا حکمفرما را تبیان می کند:

(ای سومر ای سرزمین عظیم در بین تمامی سرزمین های جهان،

تو با نور ثابت و راسخ غوطه ور هستی،

که از طلوع آفتاب تا غروب آن قوانین شرعی بین همه ی مردم را منتشر می سازد،

به راستی قوانین شرعی مقدست قوانینی برجسته و والا هستند که ممکن نیست درک

شوند،

قلبت عمیق است و اصل و نهاد آن معلوم نمی شود، معرفت درست با آن می آید.....

مانند آسمان است که ممکن نیست لمس شود، و پادشاه تاجدار که با تاج ابدی به دنیا

می آید،

و آقایی که هنگام بدنیا آمدن تاج را برای ابد بر سر خود می گذارد.

آقای آقایی ارجمند است و پادشاهت با الهه (خدایان) آن بر تخت آسمانی می نشیند،

به راستی پادشاهت همان کوه عظیم است...). از لوح های شومریان - سموئیل کرایمر.

۴۲. از ابراهیم بن ابی زیاد الکرخی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: (ابراهیم علیه السلام در کوئی ربی به دنیا آمد، و پدرش از آن شهر بود، و مادر ابراهیم و مادر لوط ساره و ورقه دو خواهر و از دختران لاجح بودند که او هم پیغمبری بیم دهنده بود، ولی مقام رسالت نداشت. ابراهیم در دوران جوانی بر فطرت خدا پرستی زندگی می کرد تا آن که خدای متعال او را به دین خود هدایت فرمود و وی را برگزید. ابراهیم ساره را که دختر خاله اش بود، به همسری انتخاب کرد. ساره دارای رمه و گله بسیار و مالک زمین های وسیعی بود که پس از ازدواج همه را به ابراهیم داد. ابراهیم نیز اداره آن ها را به عهده گرفت و با سر پرستی آن حضرت، اموال او بسیار شد تا آن جا که در سرزمین کوئی ربی وضع زندگی کسی بهتر از ابراهیم نبود. وقتی ابراهیم علیه السلام بت ها را شکست، نمرود دستور داد او را در بند کنند، سپس گودالی حفر کردند و آتش بسیاری در آن ایجاد کرده و ابراهیم را دست بسته در آن انداختند و صبر کردند تا آتش خاموش شود. وقتی پس از خاموشی آتش به دیدن او رفتند، او را صحیح و سالم و همان طور نشسته در گودال یافتند. واقعه را که به نمرود گزارش دادند، دستور داد تا ابراهیم را از آن سرزمین تبعید ولی از بردن دارایی و اموالش جلوگیری کنند..... گفت: اگر این مرد در کشور شما بماند، آیین شما را تباه خواهد کرد و خدایانتان زیان می بینند. هم چنین به دستور نمرود، لوط و ابراهیم و همسرش ساره را بیرون کردند). الکافی: ج ۸

پاورقی ها

پاورقی (۱)

گریه و زاری خلفای خدا بر حسین علیه السلام

در خاتمه چشم انداز چهارم بعضی از روایاتی که متعلق به پیامبران خدا، آدم و نوح و ابراهیم علیهم السلام بودند، ذکر شدند، و این پاره ای از آن روایات می باشند که گریه و زاری خلفای خدا بر امام حسین علیه السلام را بیان می سازند، و گریه آنان بر ایشان بعد از اطلاع دادن خدای عز و جل به آنچه بر امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلاء (از سرزمین سومر و اکد) خواهد گذشت، می باشد.

آدم علیه السلام:

علامه مجلسی نقل می کند: (صاحب دُر ثمین در تفسیر فرموده حق تعالی: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾، (سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود) نقل می کند که: زمانی که خداوند آدم را خلق کرد، آدم ساق عرش را نگاه کرد و نام های پیامبر و ائمه علیهم السلام را دید. آن گاه فرشته جبرئیل به او گفت: ای آدم بگو: ای خدای ستوده به حق محمد، ای خدای برتر به حق علی، ای خدای پدید کننده به حق فاطمه، ای خدای احسان کننده به حق حسن و حسین، و احسان و خوبی تنها از توست. آدم وقتی نام حسین را یاد کرد، اشکش جاری شد و دلش خاشع و نرم شد و گفت: برادرم جبرئیل در یاد پنجمین دلم شکست و اشکهایم روان شد. جبرئیل گفت: این فرزندت مصیبتی خواهد دید که همه مصیبتها نزد آن کوچک است. آدم پرسید: برادرم کدام مصیبت؟ جبرئیل گفت: حسین با لب تشنه کشته می شود در حالی که غریب و یکه و تنها است ناصر و معینی ندارد و اگر ای آدم او را ببینی او می گوید: وا عطشاه، وا قلة ناصره. تا آنجا که تشنگی بین دیدگانش و آسمان چون غبار دودی فاصله می افکند و دیگر دید چشمانش کم سو می گردد. پس کسی او را جواب و پاسخی نمی دهد. مگر با شمشیر و نوشیدن مرگ. پس آن گاه سر از تن او جدا می کنند چون بره ای که او را ذبح می کنند و دشمنان به خیمه های او حمله ور می شوند. و سرهایشان و سرهای یارانسان در میان شهرها به گردش در می آید و در حالیکه زنان اسیر و در بند همراه هستند. این چنین مصائبی از خدای واحد منان گذشته است و فهمیده می شود. پس آدم بسیار گریست چون

مادری فرزند از دست داده). بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۴۵.

اسماعیل فرزند ابراهیم علیه السلام:

علامه مجلسی نقل می کند: (وقتی که اسماعیل گوسفندان خود را به کنار فرات برده بود، چوپان به او گفت که چند روز است گوسفندان آب نمی آشامند اسماعیل سبب و علت را از خدا پرسید. جبرئیل نازل شد و گفت: ای اسماعیل از گوسفندان خودت سؤال کن. گوسفندان به زبان فصیح گفتند که فرزند پیامبر خاتم و دختر زاده محمد صلی الله علیه و آله اینجا تشنه کشته می شود و ما به خاطر حزن و همدردی با حسین علیه السلام آب نمی خوریم. در مورد قاتل ایشان سؤال نمود: گفت: او را لعین اهل آسمانها و زمینها و تمامی آفریدگان خواهد کشت. اسماعیل گفت: خداوندا قاتل امام حسین علیه السلام را لعن کن). بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۴۳.

موسی علیه السلام:

علامه مجلسی نقل می کند: (حضرت موسی علیه السلام با یوشع بن نون از کربلا عبور می کرد، کفشش پاره شده و بندش گسست و خار در پاهایش خلید و خون جاری شد. موسی علیه السلام عرض کرد: خدایا! چه گناهی از من سر زد؟ از آسمان نداء رسید: این جا حسین کشته و خونش ریخته می شود و از این رو خون تو هم بر زمین ریخت. موسی علیه السلام پرسید: حسین کیست؟ نداء آمد: او دختر زاده محمد مصطفی و فرزند علی مرتضی است. پرسید: قاتل او کیست؟ نداء رسید: قاتل او یزید لعین است که در میان موجودات مختلف هستی، مورد لعن است). بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۴۴.

سلیمان علیه السلام:

علامه مجلسی نقل می کند: (سلیمان با بساط خود از هوا حرکت می کرد، وقتی به منطقه کربلا رسید وضعیتی خاص برای او پیش آمد که نزدیک بود سقوط کند. باد از حرکت ایستاد و بساط وی در سرزمین کربلا فرود آمد. سلیمان به باد گفت: چرا فرود آمدی؟ باد پاسخ داد: در این مکان، حسین کشته می شود. سلیمان پرسید: حسین کیست؟ گفت: دختر زاده

محمد مختار و فرزند علی کرار است. قاتل او کیست؟ باد پاسخ داد: کسی که در نظر اهل آسمانها و زمین لعین است وی را می کشد. پس سلیمان بر یزید لعنت نثار کرد و از آن جا گذشت...). بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۴۴.

اسماعیل فرزند حزقیال علیه السلام:

علامه مجلسی نقل می کند: برید عجلی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: (ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! به من خبر ده از اسماعیلی که خداوند در کتابش از او یاد کرده کیست؟ آن جا که می فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾، (و در این کتاب از اسماعیل یاد کن زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود). آیا مراد اسماعیل فرزند ابراهیم است، بعضی ها اذعان می کنند که ایشان همان است. امام علیه السلام فرمود: اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیا رفت و جناب ابراهیم علیه السلام حجت قائم حق تعالی و صاحب شریعت بود و با آن حال اسماعیل با چنین موقعیتی به جانب چه کسانی می توانست مبعوث باشد؟! راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: پس اسماعیل در آیه مذکور چه کسی است؟ حضرت فرمود: وی اسماعیل فرزند حزقیل پیغمبر می باشد که خداوند متعال او را به جانب قومش مبعوث نمود و آنها وی را تکذیب کرده و کشتند و سپس پوست صورتش را کردند، پس خداوند به ایشان غضب نمود و سطاطایل را که فرشته عذاب است بر او نازل کرد، فرشته عرضه داشت: ای اسماعیل من سطاطایل بوده که فرشته عذاب می باشم؛ پروردگار متعال من را نزد تو فرستاده تا قومت را به انواع عذابها معذب نمایم در صورتی که بجوایی. اسماعیل به او فرمود: به این امر نیاز و احتیاجی ندارم. پس حق تعالی وحی فرستاد: ای اسماعیل حاجت تو چیست؟ عرض کرد: پروردگارا از بندگانت عهد و میثاق گرفتی که تو را رب و پروردگار دانسته و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پیغمبر و اوصیاء کرامش را ولی بدانند و به بهترین مخلوقات خبر دادی که امتش با حسین بن علی علیه السلام بعد از پیامبر چه خواهند نمود و به حسین علیه السلام وعده دادی که به دنیا برگردانده می شود تا خودش از آن قوم جفا کار انتقام بگیرد؛ و حاجت من به تو ای پروردگارم آن است که من را نیز به دنیا برگردانی تا انتقام خود را از ظالمین بگیرم همان طوری که حسین علیه السلام را به دنیا باز گردانیدی، پس حق تعالی به اسماعیل بن حزقیل وعده داد او را با حسین بن علی علیه السلام به دنیا برگرداند). بحار: ج ۴۴ ص ۲۳۷.

زکریا علیه السلام:

طبرسی نقل می‌کند: از سعد بن عبد الله گوید: (از قائم علیه السلام در مورد "کهیص" پرسیدم: فرمود: این حروف از اخبار غیبی می‌باشند که حضرت زکریا علیه السلام بر آنها مطلع گشت. حضرت زکریا علیه السلام هنگامی که نام‌های محمد صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد می‌کرد، اندوه و ناراحتی اش بر طرف می‌شد و گرفتاریش از بین می‌رفت. امام هنگامی که از حسین علیه السلام یاد می‌کرد، بغض گلویش را می‌فشرد و مبهوت می‌شد. به همین دلیل روزی از خداوند سبب این اندوه و ناراحتی را جويا شد و گفت: بار الها! چرا وقتی آن چهار نفر را یاد می‌کنم، آرامش می‌یابم و اندوهم بر طرف می‌شود، اما وقتی حسین را یاد می‌کنم، اشکم جاری و ناله ام بلند می‌شود؟ خدای تعالی او را از داستان شهادت امام حسین علیه السلام آگاه کرد و فرمود: "کهیص"! «ک» نام کربلا و «ه» اشاره به کشته شدن عترت طاهره دارد. «ی» اشاره به نام یزید دارد که بر حسین علیه السلام ظلم کرد و «ع» اشاره به عطش و تشنگی آن امام و «ص» نیز نشان صبر و مقاومت ایشان است. زکریا پس از شنیدن آن مطالب به مدت سه روز از محل عبادتش بیرون نیامد و مردم را نیز به حضور نپذیرفت و به گریه و زاری پرداخت و در سوق امام حسین علیه السلام چنین می‌گفت: پروردگارا! آیا بهترین تمامی بندگانت را دچار مصیبت فرزندش می‌کنی؟ خداوندا! آیا آفت این مصیبت را پیرامونش فرود می‌آوری؟ پروردگارا! آیا جامه‌های این غم را بر اندام علی و فاطمه می‌پوشانی؟ خداوندا! آیا این اندوه را به ساحت آن دو فرود می‌آوری؟ سپس می‌گفت: بار الها! در پیری فرزندی عنایتم فرما که مایه روشنی چشمم گردد، پس از آن مرا در محبتش بی‌قرار گردان، سپس در غم مرگش مرا سوگوار نما همان طور که محبوبت محمد را به فرزندش سوگوار نمودی. پس خداوند یحیی را به حضرت زکریا عطاء فرمود و سپس او را به مصیبتش دچار ساخت. و مدت بارداری یحیی همانند امام حسین علیه السلام، شش ماه بود). الإحتجاج: ج ۲ ص ۲۷۳.

عیسی علیه السلام:

علامه مجلسی نقل می‌کند: (مسیح مقدس با حواریون از کربلا می‌گذشت که شیر درنده ای سر رسید و سدّ راه وی شد. مسیح راز آن را جويا شد، شیر با زبان فصیح گفت: من راه را باز نمی‌کنم، جز آن که بر قاتل حسین لعنت کنید. عیسی علیه السلام پرسید: حسین کیست؟ شیر

پاسخ داد: دختر زاده محمد و پسر علی ولیّ خدا. مسیح علیه السلام پرسید: قاتل او کیست؟ شیر پاسخ داد: قاتل او یزید است که در روز عاشوراء دست به جنایت خواهد زد. در این هنگام عیسی علیه السلام دست به دعا برداشت و بر یزید لعن و نفرین فرستاد و حواریون آمین گفتند و رفتند). بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۴۴.

رسول الله صلی الله علیه و آله:

علامه مجلسی نقل می کند: (از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که حسین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد و عرض کرد: محمد! آیا دوستش داری؟ فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: ولی امت تو به زودی او را خواهند کشت، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار اندوهناک شد، آنگاه جبرئیل علیه السلام عرض کرد: آیا اگر سرزمینی را که حسین در آن به شهادت می رسد به تو نشان دهم خوشحال می شوی؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بله. جبرئیل علیه السلام بین مکان رسول الله صلی الله علیه و آله تا کربلاء را شکافت تا اینکه دو قطعه با هم اینگونه یکی شدند - و دو انگشت اشاره را نزدیک هم کرد - پس خاکی از آن را با بال خود برداشت و به رسول الله صلی الله علیه و آله داد، سپس آن زمین ناپدید گشت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا بر چنین سرزمینی و خوشا به حال کسی که بر روی تو به خون می غلند). بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۲۸.

علی علیه السلام:

شیخ صدوق نقل می کند: (ابن عباس گوید در سفر صفین خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم چون به نینوا در کنار فرات رسید به آواز بلند فریاد زد: ای پسر عباس اینجا را میشناسی؟ گفتم: یا امیر المؤمنین خیر. فرمود: اگر چون من می شناختی از آن نگذشتی تا چون من گریه کنی و چندان گریست که ریشش خیس شد و اشک بر سینه اش روان شد و با هم گریه کردیم و می فرمود: وای، وای مرا چه کار با آل ابو سفیان، چه کار با آل حرب حزب شیطان و اولیای کفر. صبر کن ای ابا عبد الله که پدرت بیند آنچه را تو بینی از آنها. سپس آبی خواست و وضوی نماز گرفت و تا خدا خواست نماز کرد سپس سخن خود را

باز گفت و بعد از نماز و گفتارش چرتی زد و بیدار شد و گفت ای ابن عباس! گفتم: من حاضرم. فرمود: خوابی که اکنون دیدم برایت بگویم. عرض کردم: خواب دیدی خیر است ان شاء الله. فرمود: در خواب دیدم گویا مردانی فرود آمدند از آسمان با پرچمهای سفید و شمشیرهای درخشان به کمر و گرد این زمین خطی کشیدند و دیدم گویا این نخلها شاخه های خود را با خون تازه به زمین زدند، و دیدم گویا حسین فرزند و جگر گوشه ام در آن غرق است و فریاد می زند و کسی به دادش نمی رسد و آن مردان آسمانی می گویند صبر کنید ای آل رسول، شما به دست بدترین مردم کشته شوید و این بهشت است ای حسین که مشتاق تو است. و سپس مرا تسلیت گویند، و گویند: ای ابو الحسن مژده گیر که چشمت را در روز قیامت روشن کرد. و سپس به این وضع بیدار شدم و بدان که جانم بدست اوست صادق مصدق ابو القاسم احمد برایم باز گفت که من آن را در خروج برای شورشیان بر ما خواهم دید، این زمین کرب و بلا است که حسین با هفده مرد از فرزندان من و فاطمه در آن به خاک می روند و آن در آسمانها معروف است و به نام زمین کرب و بلا شناخته شده است چنانچه زمین حرمین و زمین بیت المقدس یاد شوند. پس از آن فرمود: ای ابن عباس برایم در اطراف آن پشک آهو جستجو کن که به خدا دروغ نگویم و دروغ نشنوم آنها زرد رنگند و چون زعفرانند. ابن عباس گوید: آن را جستم و گرد هم یافتم و فریاد کردم یا امیر المؤمنین آنها را یافتم به همان وضعی که فرمود به من. علی علیه السلام فرمود: خدا و رسولش راست گفتند و برخاست و به سوی آنها دوید و آنها را برداشت و بوئید و فرمود: همان خود آنها است. ابن عباس می دانی این پشکها چیست؟ اینها را عیسی بن مریم علیه السلام بوئیده و این برای آن است که به آنها گذر کرده با حواریون و دیده آهوها اینجا گرد هم می گیرند، عیسی با حواریون خود نشستند و گریستند و ندانستند برای چه گریه می کنند و چرا نشستند. حواریون گفتند: ای روح خدا و کلمه او چرا گریه می کنی؟ فرمود شما می دانید این چه زمینی است؟ گفتند خیر. گفت: این زمینی است که در آن جگر گوشه رسول احمد و جگر گوشه آزاده طاهره بتول همانند مادرم را می کشند و در آن به خاکی سپرده شود که خوشبوتر از مشک است چون خاک سلیل شهید است و خاک پیغمبران و پیغمبر زادگان چنین است، این آهوان با من سخن گویند و می گویند در این زمین می چرند به اشتیاق تربت نژاد با برکت، و معتقدند که در این زمین در امانند. سپس دست به آنها زد و آنها را بوئید و فرمود: این پشک همان آهوان است که

چنین خوشبو است بخاطر گیاهش. خدایا آنها را نگهدار تا پدرش بیوید و تسلی جوید. فرمود: تا امروز مانده‌اند و به طول زمان زرد شدند، این زمین کرب و بلا است، و فریاد کشید: ای پروردگار عیسی بن مریم برکت به کشندگان حسین مده و به یاری‌کنندگان آنان و خاذلان او. و با آن حضرت گریستم تا به رو در افتاد و مدتی از هوش رفت و به هوش آمد و آن پشکها را در ردای خود بست و به من گفت: تو هم در ردایت بیند و فرمود: ای ابن عباس هر گاه دیدی خون تازه از آنها روان شد بدان که ابو عبد الله در آن زمین کشته و دفن شده. ابن عباس گوید: من آنها را بیشتر از یک فریضه محافظت می کردم و از گوشه آستینم نمی گشودم تا در این میان که در خانه خوابیده بودم به ناگاه بیدار شدم دیدم خون تازه از آنها روان است و آستینم پر از خون تازه است، من گریان نشستم و گفتم به خدا حسین کشته شد. علی در هیچ حدیث و خبری که به من داده دروغ نگفته و همان طور بوده چون رسول الله به او خبرها داده که به دیگران نداده. من در هراس شدم و سپیده دم بیرون آمدم و دیدم گویا شهر مدینه یکپارچه مه است و چشم جایی را نبیند و آفتاب بر آمد و گویا پرده‌ای نداشت و گویا دیوارهای مدینه خون تازه بود من گریان بر نشستم و گفتم به خدا حسین کشته شد و از گوشه خانه آوازی شنیدم که می گوید: صبر کنید خاندان رسول کشته شد فرخ نحول روح الامین فرود شد با گریه و زاری. سپس به فریاد بلند گریست و من هم گریستم در آن ساعت که دهم ماه محرم بود. بر من ثابت شد که حسین را کشتند و چون خبر او به ما رسید چنین بود و من حدیث را به آنها که با آن حضرت بودند گفتم، و گفتند ما در جبهه آنچه شنیدیم، شنیدیم و ندانستیم چه خبر است و گمان کردیم که او خضر است). الأمالی: ص ۶۹۴.



پاورقی (۲)

منتظر موعود امر مشرق (عراق)

سرزمین سومر و اکد، (جنوب عراق، یا مشرق)، این چیزی است که در متن های ادیان ذکر کردند که از آنجا منتظر موعود دعوت جهانی اش را آغاز می کند. بعضی از متن های سومری در این سفر بیان شدند، همانگونه که روشن شد آنها متن هائی دینی هستند. و اما متن های بعد از آنها، روشن ساختند که منجی یا رهایی بخش از مشرق آغاز به دعوت می کند، و اکیداً آن عراق است نسبت به مکان خلفای الهی مانند محمد و عیسی درود خدا بر آنها باد.

رسول الله ﷺ فرمود: (قبل از مهدی مردمی از مشرق قیام می کنند که برای ایشان زمینه سازی می کنند). ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۸.

و از امام علی علیه السلام فرمود: (... بدانید اگر شما از انقلاب گر مشرق پیروی کنید، او شما را به راه و روش پیامبر راهنمایی می کند و از بیماری کری و کوری و گنگی رهایی می بخشد، تا از رنج طلب و ظلم آسوده شوید و بار سنگین را از شانه هایتان بر زمین نهید...). الکافی: ج ۸ ص ۶۶.

و در انجیل: (۲۷-) زیرا همچنان صاعقه در شرق آسمان پدید می آید و نورش تا غرب می رسد ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد بود). متی- باب ۲۴.

و بدین گونه بیان کرد که ابتدای ظهورش از مشرق به مغرب خواهد بود، و مشرق با در نظر گرفتن محل سکونت عیسی علیه السلام در آن زمان عراق می باشد، و برقی که از مشرق خروج می کند و در مغرب ظاهر می شود ابراهیم علیه السلام است، که خروجش از عراق بود و در زمین مقدس ظاهر گشت.

و اما در تورات: (۷-) پروردگار چنین می گوید: اینک من قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب خواهم رها کنید. ۸- و ایشان را خواهم آورد که در اورشلیم سکونت نمایند و ایشان قوم من خواهند بود و من برآستی و عدالت خدای ایشان خواهم بود). زکریا- باب

و معنایش این است که منجی در ابتدا از مشرق زمین آغاز خواهد کرد.

و در باره منجی (صبایوت) در تورات نیز ذکر شده است که: (۱۰- زیرا که آن روز، روز انتقام خداوند می‌باشد که از دشمنان خود انتقام بگیرد. پس شمشیر هلاک کرده، سیر می‌شود و از خون ایشان مست می‌گردد. زیرا خداوند یهوه صبایوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد). ارمیا- باب ۴۶.

و رود فرات در عراق قرار گرفته است، و اما اینکه برای منجی قربانی نزد آن رود وجود دارد؛ سابقاً روشن شد که امام حسین علیه السلام مقتول در کربلاست، (دموزی) که سومریان هزاران سال پیش بر او در سرزمین سومر و اکد گریه کردند، و منتظر فرزندش (گیلگمش) موعود شدند.

سپس امام علی علیه السلام اولین نزدیکان به امام مهدی علیه السلام را ذکر کرد و فرمود: (... همانا که اولین آنها از بصره و آخرینشان از ابدال می‌باشد). بشارة الإسلام: ص ۱۴۸.

و وقتی که از امام صادق علیه السلام نام اولین آنها را می‌شنویم که در حدیثی می‌فرماید: (و از بصره... احمد). بشارة الإسلام: ص ۱۸۱.

و بلکه عجیب نیست اگر دانستیم که (احمد) نامش به (محارب = جنگجو) در روایات دیگر ذکر شده است، پس او جنگجوی در خط مقدم است، و با این بیان مردم سومر در عراق هزاران سال پیش او را شناختند.

همچنین به این اشاره کنم که سرزمین ما بین النهرین و دقیقاً جنوب آن، محل تلاقی یا برخورد دو رود (دجله و فرات) را در بر دارد، در شهر القرنة یا (الزاویه) در سابق، و علت نامگذاری آن همانگونه که معروف است به جفت شدن دو رود اشاره دارد، همانگونه که اسم الزاویه از همان جفت شدن نشأت گرفته است که زاویه ای در منطقه تلاقی یا برخورد دو رود را تشکیل می‌دهد.

و برای آن زاویه قصه ای است، که ما را به فکر یکی از صفات منجی جهانی موعود

می‌اندازد که او همان سنگ زاویه است که عیسی علیه السلام در مورد آن فرمود: (۲۲- ... آیا تا به حال در کتب مقدس نخوانده‌اید که، همان سنگی که معماران رد کردند، سنگ اصلی بنا شده است. خداوند چنین کرده و در نظر ما شگفت می‌نماید؟). متی - باب ۲۱.

و داوود علیه السلام در مورد ایشان فرمود: (۲۲- سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است. ۲۳- این از جانب خداوند انجام شده و در نظر ما عجیب است. ۲۴- این است روزی که خداوند ظاهر کرده است. در آن وجد و شادی خواهیم نمود. ۲۵- آه ای خداوند نجات ببخش! آه ای خداوند سعادت عطاء فرما! ۲۶- مبارک باد او که به نام خداوند می‌آید). مزمور ۱۱۸.

و بعد از بیان اشتباه در اینکه آن رأس زاویه همان عیسی علیه السلام یا داوود علیه السلام می‌باشند، در مورد این سنگی که معماران آن را نخواستند و رأس زاویه شد، قائم احمد الحسن علیه السلام فرمود: (..... ولی حقیقت این است که مراد داوود علیه السلام و عیسی علیه السلام، منجی است که به نام پروردگار در آخر الزمان خواهد آمد، و عیسی در مواضعی دیگر در انجیل بشارت او را داد و او را به تسلی دهنده و غلام حکیم و دانا معرفی کرد؛ و اینجا او را سنگ زاویه نامید، پس این سؤال مطرح می‌شود: چه کسی به عنوان سنگ زاویه شناخته شد و یا ممکن است شناخته شود؟ آیا داوود علیه السلام و عیسی علیه السلام به عنوان سنگ زاویه در خانه پروردگارشان معرفی شدند؟ یا در جایی دیگر ذکر کردند که خود سنگ زاویه در خانه پروردگارانند؟ و آیا سنگی در خانه پروردگار و یا هیکل نزد یهود و نصاری وجود دارد که به عیسی علیه السلام و داوود علیه السلام اشاره کند؟

حقیقت این است که چنین چیزی وجود ندارد، ولی آن در امتی دیگر، از فرزندان ابراهیم علیه السلام و در خانه پروردگار که ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام آن را بنا کردند وجود دارد، و در رکن و علی الخصوص زاویه ای که نامش رکن عراقی است موجود است، و همه این چیزها به یک امر واحد اشاره می‌کنند، او رهایی بخشی است که در آخر الزمان خواهد آمد و یا آن کسی که داوود علیه السلام در مزامیر به او اشاره کرد، اینکه او سنگ زاویه و شخصی که به نام پروردگار خواهد آمد است.....

پس، سنگ یا رهایی بخشی که هیکل باطل و حکومت طاغوت و شیطان بر این زمین را ویران می‌سازد و در مملکتش حق و داد بر زمین منتشر می‌شود در آخر الزمان است و از عراق می‌آید چنانچه در رؤیای دانیال نبی واضح است، و او همان سنگی است که بت یا حکم طاغوت و منیت را از بین می‌برد در حالیکه نه عیسی علیه السلام و نه داوود علیه السلام به عراق فرستاده شدند و آن در آخر الزمان است. پس هیچکدام از آنان نمی‌تواند سنگ زاویه ای که ذکر شده است باشد، بلکه از آنچه در گذشته ذکر شد به طور واضح نمایان شد که سنگ زاویه در دین یهودی و نصرانی همان حجر الأسود است که در زاویه بیت الله حرام در مکه قرار داده شده است). جوابهای روشنگرانه: ج ۴ سؤال ۳۲۷.

جهت مطالعه پاسخ کامل برای روشن شدن حقیقت کامل به منبع ارائه شده، مراجعه شود.

سپس الان به (زاویه)، محل برخورد دو رود در القرنة باز می‌گردم، تا همه را به علامتی الهی علی رغم ظلم و قساوت سالها و دهها یادآوری کنم، و همچنین علی رغم تلخی ظلم و ستم که زمین را از فساد لبریز ساخت اما با بلندی و والایی ثابت باقی ماند، آری آن (شجره آدم) است.

آدم علیه السلام که آشکار نمود چه وقایعی بر نیکوکاران از فرزندانش خواهد گذشت (خصوصاً کسانی که به مثابه علائم مهمی در راه دین هستند مانند دموزی یا گیلگمش)، این تلخی برای تمامی فرزندانش به وقوع می‌پیوندد حتی کسانی که امروزه زندگی می‌کنند، و آنها را نه به سخنی مورد خطاب قرار داد که ممکن است دستان تحریف در آن دست پیدا کنند، بلکه شجره ای در آن منطقه مبارک کاشت، و گویی که آن را پرچی و نشانه ای در آسمان منتظران رویانید که نه می‌افتد و نه محو می‌شود در حالی که هنوز صاحب موعود آن را بدست نگرفته است. امید است که این یادآوری به منتظران فرزندش گیلگمش موعود (مردی که جوانه شجره جدید خواهد بود) که منتظر قیامش از همان سرزمین می‌باشند، مفید واقع شود.

و وعده پروردگارم حق است، و سپاس از آن پروردگار جهانیان.



پاورقی (۳)

حاکمیت خدا و تعیین الهی

دین خدا، حاکمیت خدا می باشد، به عبارتی دیگر خدای سبحان است که حاکم یا خلیفه که اطاعتش بر مردم واجب است را تعیین می کند.

و به عبارتی روشن تر: امر تشریح در دستان او سبحانه می باشد، و همچنین انتخاب اجرا کننده آن شرایع در دست اوست، و برای این است که تمامی پیامبران از طرف خدا تعیین شدند و مردم به هیچ عنوان در این امر دخالتی ندارند، و این مثالی از عهد قدیم است که به آن اشاره دارد.

از حضرت موسی عليه السلام فرمود: (۱۴- چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تو می دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی مثل جمیع امت‌هایی که به اطراف منند پادشاهی بر خود نصب نمایم، ۱۵- البته پادشاهی را که یهوه خدایت برگزیند بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مرد بیگانه‌ای را که از برادرانت نباشد، نمی توانی بر خود مسلط نمایی). تشبیه- باب ۱۷.

و مانند آن در قرآن کریم: ﴿وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي﴾، (و برای من دستیاری از کسانم قرار ده * هارون برادرم را). طه: ۳۰-۲۹.

و در آیاتی دیگر، الله تعالی فرمود: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، (بگو بار خدایا تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی همه خوبیها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی). آل عمران: ۲۶.

و فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، (و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت). البقرة: ۳۰.

و این از روز اول بر روی این زمین بود، و لذا دیدیم که کتیبه ها و الواح گلین بر این

حقیقت تأکید می‌کنند که به آن اصحاب اولین تمدن (سومریان) که انسانیت آن را شناخت، معتقد بودند.

و در مورد قانونی که تمامی خلفای خدا با آن شناخته می‌شوند، سید احمد الحسن علیه السلام فرمودند:

(... حکمت خدا اقتضاء کرده است که بایستی قانونی جهت شناخت خلیفه خدا در زمین و در هر زمان وجود داشته باشد، و این قانون را خدا از ابتدای خلقت قرار داده است و از روز اول که خداوند خلیفه خود را در زمین گماشت آن قانون وضع شده است. و نمی‌توان گفت این قانون به طور اضطراری در یکی از رسالتهای خود بعد از انتخاب آدم خلیفه خویش نشأت گرفت، آن هم به دلیل وجود تکلیف داران در آن زمان.

به عنوان مثال: وجود ابلیس بعنوان یکی از تکلیف داران در زمان خلقت اولین خلیفه خداوند در زمین که برای همه به یقین ثابت شده است.

و صاحب تکلیف، به قانونی جهت شناخت صاحب حق الهی نیازمند می‌باشد، و گر نه از پیروی آن خلیفه صاحب حق الهی معذور است زیرا که توانایی تشخیص او را ندارد به این دلیل که قانونی در دست ندارد که با آن احتجاج کند و بتواند خود را ثابت کند.

و به قدر یقین حاصل شده در نزد همه از بدو روز اول که خدا خلیفه اش را بر زمین گماشت، با او این قانون که از سه فقره تشکیل شده است، بود:

۱- خداوند در محضر ملائکه و ابلیس نص صریح داشت که آدم خلیفه او در زمین است.

۲- بعد از خلق آدم کلیه اسماء را به او یاد داد.

۳- بعد از آن، خداوند به تمام کسانی که آن موقع او را عبادت می‌کردند، ملائکه و ابلیس دستور داد بر آدم خلیفه خدا سجده کنند، و خداوند فرمود:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، (و چون پروردگار تو به

فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم! فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید * و [خدا] همه نامها را به آدم

آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید). البقرة: ۳۱-۳۰.

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾، (پس چون آنرا معتدل بیاریم و در آن روح خویش بدمم همه بر او سجده کنید). ص: ۷۲.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾، (و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آنکه آنها دشمن شما هستند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند). الکهف: ۵۰.

این سه مورد همان قانون خداوند سبحان برای شناختن حجت یا خلیفه در زمین است. و این سه امر سنت خداوند سبحان برای معرفت خلیفه از روز اول خلقت است، و ادامه دارد و باقی خواهد ماند تا پایان دنیا و قیام ساعت). روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان ج ۳ ق ۲- سید احمد الحسن علیه السلام.

و بعنوان مثال از متن‌های شناخت خلفای خدا در نزد پیروان هر دین، وصیت‌هایی از پیامبران بر اوصیای بعد از آنها می‌بینیم، و این وصیت‌ها را می‌توانیم در کتابهای آسمانی با روشنی کامل مورد مطالعه قرار دهیم، و این مثالی از آنهاست:

(۱۴- و خداوند به موسی گفت: اینک ایام مردن تو نزدیک است؛ یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم. پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضر شدند. ۱۵- و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر، بر در خیمه ایستاد). تنبیه- باب ۳۱.

الله تعالی فرمود: ﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾، (و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند [و هر دو در وصیتشان چنین گفتند] ای پسران من خداوند برای شما این دین را برگزید پس البته نباید جز مسلمان بمیرید). البقرة: ۱۳۲.

و این همان چیزی است که عیسی (علیه السلام) انجام داد و به حضرت محمد وصیت نمود: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾، (و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت ای فرزندان اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما هستم تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است بشارتگرم پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد گفتند این سحری آشکار است). الصف: ۶.

و در مورد متن یا وصیتی که به گیلگمش تعلق دارد (قهرمان حماسه های سومر و اکد)، ما در حماسه متنی آن را مطالعه نمودیم که او از بیست و چهار نیکوکار می‌باشد: (در گذشته کسی نتوانست این کار را انجام دهد. کسی نتوانست از راه های پر فراز و نشیب کوه ها عبور کند. زیرا که داخل آنها تاریکی مطلق در مسافت دوازده ساعت مضاعف است که نوری وجود ندارد

.....
بگذر ای گیلگمش و مترس،

به تو اجازه دادم که از کوه های "میشو" بگذری،.....

و اینک درب کوه در جلوی تو باز است). حماسه ی گیلگمش - طه باقر ص ۷۶.

و قبلاً اشاره شد که این ساعتها (بیست و چهارتا) همان سروران خلق خدا بر روی زمینش هستند، و خدای سبحان به منتظر موعود (گیلگمش) اذن داد تا یکی از آنها باشد.

و در مورد بیست و چهار خلیفه، در انجیل می‌خوانیم:

(۱- بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن آواز اول را که

شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: به اینجا صعود نما تا

اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم. ۲- فی الفور در روح شدم و دیدم که

تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشینده‌ای. ۳- و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ

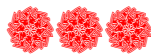
یشم و عقیق است و قوس قزحی در گرد تخت که به منظر شباهت به زمرد دارد ۴- و

گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامه‌ای سفید

در بر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرین. ۵- و از تخت، برقها و صداها و رعدها بر می آید). مکاشفه یوحنا- باب ۴.

و آنها را رسول الله ﷺ در وصیت مقدس در شب وفاتش ذکر نمود:
 رسول الله ﷺ به امام علی علیه السلام فرمود: (ای ابا الحسن کاغد و دواتی بیاور و حضرت رسول اکرم ﷺ وصیت خود را املاء فرمود و علی می نوشت تا بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آنها دوازده مهدی... و چون وفات او (یعنی امام حسن عسکری علیه السلام) برسد آن (خلافت) را به فرزندش محمد که مستحفظ از آل محمد ﷺ است تسلیم می کند، و ایشان دوازده امامند. بعد از آن دوازده مهدی می باشند. پس وقتی که وفات او رسید آن (خلافت) را به فرزندش که نخستین مهدیین است می سپارد، و برای او سه نام است؛ ک نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبد الله و احمد هستند، و نام سومین مهدی است و او اولین مؤمنان است). غیبة الطوسی ص ۱۵۰ - متن عربی فارسی ص ۳۰۰.

و با این حال روشن می شود که ذکر بیست و چهارتا (ساعت، شیخ، امام) در تمامی متن های دینی موجود است، و گیلگمش موعود یکی از آنهاست، جنگجویی که در خط مقدم است، رهایی بخش و منجی و حکیم دانا، و مهدی منتظر.
 بنا بر این او شخصیتی عالمی یکه و یگانه است که پیامبران تکلیف معرفی ایشان و غیر ایشان از خلفای الهی که آنها از علائم مهم در راه دین الهی هستند به اقوامشان را به عهده داشتند، و آن همان روزهای اول بشریت بر روی زمین بود، و الحمد لله رب العالمین.



پاورقی (۴)

قصه یوسف علیه السلام عبرتی دمر نرمان ظهور مقدس

این متنی است که سید احمد الحسن علیه السلام در خاتمه کتاب روشنگری ذکر نمودند:

(سوره یوسف با ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾، (ما بهترین حکایت را به وحی قران بر

تو می گوئیم) آغاز می شود.

و پایان آن ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾، (همانا در حکایت آنان برای صاحب‌دلان عبرت کامل خواهد بود این سخنی است که افتراپی در آن نیست لیکن کتاب آسمانی است خود همه را تصدیق کرده و هر چیزی را که راجع به سعادت دنیا و آخرت خلق است مفصل بیان می کند و برای اهل ایمان هدایت و سعادت و رحمت خواهد بود) می باشد.

و در گذشته در روشنگری ها روشن ساختم که محور اصلی حکایت یوسف علیه السلام رؤیای صادقه می باشد. در آن یوسف نبی علیه السلام رؤیا می بیند، و زندانی رؤیا می بیند، و فرعون رؤیا می بیند، و همه اینها از خداوند هستند، صرف نظر از اینکه چه کسی این رؤیا را دیده است کافر یا نبی. و این رؤیاهایی که در سوره یوسف علیه السلام آمده اند و محور اصلی حکایت و مکنت ایشان بر تخت و سلطنت مصرند لا خداوند از آنها به ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾، (بهترین حکایتها) تعبیر کرده است.

حال در آخر آیات سوره یوسف علیه السلام جستجو می کنیم تا بدانیم خداوند از این داستان و رؤیاهای آن چه چیزی را می خواسته که آن را برای محمد صلی الله علیه و آله بازگو کرد؛ و در آخر برای کسانی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان دارند خداوند از آنها چه چیزی می خواست: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾، (همانا در حکایت آنان برای صاحب‌دلان).

بنا بر این در این حکایت سود و فائده ای است و بلکه منفعتی عظیم برای پند گرفتن دارد؛ پس می بایستی انسان از دیگری پند و عبرت گیرد اگر کسی در چاهی افتاد باید از این راه و مسیر او دور شود تا در همان چاه واقع نشود؛ و این همان کاری است که از ما خواسته شده است.

اما در واقع عبرت گیران که از داستان یوسف علیه السلام نفع می برند (صاحب‌دلان) می باشند، و

اصل و هسته انسان قلب و باطنش است. پس صاحب‌دلان با نور الهی نوارنی گشته اند، و پاک شده به قداست خداوند هستند، که همانان از این داستان و رؤیاهای صادقه و مسیر نبوی کریم سود می‌برند.

اما اصحاب باطن‌های تاریک و ظلمانی از اهل دل نیستند، چون قلبهای آنها خالی از نور خداوند است، و ظلمت عدم است، و هیچ در باطن ندارند تا به آن اصل یا هسته گفته شود. می‌بایستی حکایت یوسف علیه السلام برای همه انسانها عبرتی باشد، اما در واقع آن حکایت فقط برای مؤمنان به ملکوت آسمانها پند و عبرت شد، و در نتیجه کلام خدا که حاکی احوال آینده است را راست پنداشتند، و در مورد آن نمی‌گویند که از شیطان است. و باور و تصدیق خواهند کرد کلام خدا که با یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله همراه خواهد شد: ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾، (این سخنی است که افترا بی در آن نیست لیکن کتاب آسمانی است).

پس حکایت یوسف علیه السلام و رؤیای صادقه او و زندانی و فرعون افتراء و کذب و بهتان یا از شیطان نمی‌باشند، بلکه از خداوند متعال هستند؛ پس در آن عبرت و سودی برایتان باشد تا در چاهی واقع نشویم آن هنگام که یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله بیاید، و این داستانی که خداوند از آن به عنوان بهترین داستاها یاد کرد ﴿تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾، (تصدیق کسی که بین دستانش خواهد بود)، یعنی تصدیق کردن کسی که بین دستان محمد صلی الله علیه و آله خواهد آمد، یعنی در آینده بعد از محمد صلی الله علیه و آله و او یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله است و در این حکایت رؤیای صادقه تفصیلی از اموری که مختص یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله است.

و در این رؤیا و قصه جزئیاتی که مربوط به یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله است، وجود ندارد، بلکه در آن ﴿تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾، (بیانگر تفصیل همه چیز است)، و در نتیجه این قصه برای ﴿لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾، (صاحب‌دلان). ﴿لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾، (اهل ایمان) است، نه کسانی دیگر در زمان ظهور یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله قائم مهدی علیه السلام ﴿هُدًى وَرَحْمَةً﴾، (هدایت و سعادت و رحمت).

آنها با نور خداوند می‌بینند که زلیخا همسر عزیز مصر همان دنیا و سلطنت دنیوی است که به سوی آل محمد صلی الله علیه و آله و یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله رو خواهد کرد، ولی ایشان آن را قبول نمی‌کند مگر به راه و روشی که خداوند بخواهد و آن تعیین الهی و حاکمیت الله است. و رد زنا و طریق نامشروع نزد خدا (حاکمیت مردم) از طرف یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله باعث می‌شود که سختی فراوانی در ابتدای حرکت امر خویش داشته باشد، همانگونه که رد زنا از طرف حضرت یوسف

علیه السلام باعث به زندان افکندن ایشان شد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: (دنیا به ما باز خواهد گشت، همانگونه که کودک خردسال دندان در خواهد آمد به ما باز می گردد و سپس این آیه قرآنی را تلاوت فرمود: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾، (و ما اراده کردیم که بر آن طایفه ضعیف ذلیل منت گذارده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم). بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۶۴.

و به این طریق صاحب‌دلان در حکایت حضرت یوسف علیه السلام تفصیل همه چیز در مورد یوسف آل محمد علیهم السلام را پیدا خواهند کرد. و با این حال (صاحب‌دلان) و (اهل ایمان) را می‌گذارم تا از حکایت یوسف علیه السلام خود نورانی گشته و در آن تدبیر و اندیشه کنند. از خداوند برای همه توفیق را خواهانم.

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾، (همانا در حکایت آنان برای صاحب‌دلان عبرت کامل خواهد بود این سخنی است که افترا بی در آن نیست لیکن کتاب آسمانی است خود همه را تصدیق کرده و هر چیزی را که راجع به سعادت دنیا و آخرت خلق است مفصل بیان می کند و برای اهل ایمان هدایت و سعادت و رحمت خواهد بود). روشنگری هائی از دعوت های فرستادگان: ج ۳ ق ۲.



خاتمه

از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام در حالی که سخنرانی فرزندش قائم علیه السلام را ذکر می کند، فرمود:

(هان ای مردم! اینک ما از خدای توانا یاری می طلبیم! ما خاندان پیام آور شما محمد صلی الله علیه و آله هستیم و شایسته ترین و نزدیکترین و سزاوارترین مردم به خدا و پیام آورش. هان ای مردم! هر کس با من در مورد آدم گفتگو کند، من نزدیکترین مردم به آدم، نیای بزرگ بشریت هستم. و هر کس در مورد نوح پیامبر، ابراهیم بت شکن و محمد پیامبر عدالت و پیامبران بحث و گفتگو کند، من نزدیکترین انسانها به این پیامبران بزرگ خدا و پرچمداران قهرمان هدایت و رسالت هستم. آیا خدا در کتاب آسمانیست نمی فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾، (خداوند آدم، نوح، خاندان ابراهیم و خاندان عمران را، بر جهانیان برتری داد * فرزندان که برخی از نسل برخی دیگر پدیدار گشتند و خدا شنوا و داناست؟). و من شایسته ترین باقی مانده از فرزندان آدم و بهترین ذخیره از نوح پیامبر و برترین برگزیده از ابراهیم و آخرین امامان راستین، از نسل محمد صلی الله علیه و آله پیام آور عدالت هستم.

به هوش باشید! هر کس در مورد کتاب خدا گفتگو نماید و شیفته ی آن باشد من نزدیکترین انسانها به کتاب آسمانی هستم و هر کس در مورد سنت و روش پیام آور خدا سخن دارد، من نزدیکترین و سزاوارترین فرد به سنت و روش پیامبر و عامل بدان و تحقق بخشنده ی آرماهای والای قرآن و سنت هستم. از این رو تمامی کسانی که سخنان مرا می شنوند، اینک همه را سوگند می دهم که شما حاضران و شنوندگان، پیام مرا به آنانی که غایب هستند و نمی شنوند، برسانید. و شما را، ای جهانیان! به شکوه و حرمت خدا و پیام آورش و به حرمت حق خویش که حق قرابت به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد فرا خوانده و سوگند می دهم که ما را در راه تحقق بخشیدن به آرماهای والای آسمانی یاری کنید و از ما و اهداف بلند ما حمایت نموده و از آن دفاع کنید. در روزگاران گذشته، ستمکاران ما را به جرم دفاع از حق و عدالت مورد تهاجم و تهدید قرار دادند. ما را از شهر و دیار و خانه و خاندان خویش راندند. حقوق ما را پایمال ساختند و میان ما و حق سر رشته داری امور و تدبیر شئون دنیا و آخرت جامعه - که خدا آن را به ما سپرده بود- جدایی افکندند و بر ما دروغها و بهتانها بستند. اینک خدای را!

در مورد رعایت حقوق و پذیرش آرمانها و اهداف بلند ما فراموش نکنید. ما را در میدان عدالت گستری و ستم ستیزی تنها وا نگذارید و دست از یاری ما بر ندارید، تا خدا شما را یاری کند). الغيبة للنعماني: ص ۲۸۹.

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليما.

فهرست:

- ۵ مقدمه:
- ۱۱ چشم اندازهایی از قوم سومریان و اکد:
- ۱۲ چشم انداز اول:
- ۱۸ چشم انداز دوم:
- ۱۸ دین سومریان و اکد و ادیان سه گانه، اسلام، مسیحیت و یهودیت:
- ۲۱ چشم انداز سوم:
- ۲۱ آیا همان قصه ی نبی الله ایوب علیه السلام قبل از اینکه اتفاق افتد، سومریان آن را نقل می کنند؟
- ۲۳ چشم انداز چهارم:
- ۲۳ سرزمین سومریان و اکد، بر دُموزی گریه کردند و اکنون بر حسین علیه السلام گریه می کنند؟!:
- ۴۰ چشم انداز پنجم:
- ۴۰ گیلگمش پسر نانسونا، مادری گریه کنان بر دُموزی:
- ۴۸ چشم انداز ششم:
- ۴۸ گیلگمش شخصیتی دینی:
- ۵۱ چشم انداز هفتم:
- ۵۱ گیلگمش و یوسف علیه السلام:
- ۵۴ چشم انداز هشتم:
- ۵۴ در آنجا کسانی هستند که در سفر جاودانگی افتاده یا لغزش می خورند:
- ۵۷ چشم انداز نهم:
- ۵۷ سفر گیلگمش به جدش نوح علیه السلام:

۶۳	چشم انداز دهم:
۶۳	سومریان و حاکمیت خدا:
۷۱	پاورقی (۱).....
۷۱	گریه و زاری خلفای خدا بر حسین <small>علیه السلام</small>
۷۸	پاورقی (۲).....
۷۸	منتظر موعود از مشرق (عراق).....
۸۲	پاورقی (۳).....
۸۲	حاکمیت خدا و تعیین الهی.....
۸۷	پاورقی (۴).....
۸۷	قصه یوسف <small>علیه السلام</small> عبرتی در زمان ظهور مقدس
۹۰	خاتمه

والحمد لله رب العالمین